الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

الحمد للہ کہ مجموعہ مکتوبات حضرت غوث الثقلین و دیگر رسائل حضرات قاضی ثناء اللہ پانی پتی و مولانا
شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی و ترجمہ رسالہ اسرار العارفین شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ المسماۃ

کلمات طیبات

۱۳۰۸ھ

از تالیفات جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول ابو الخیر مولوی حافظ محمد علی صاحب
مرادآبادی مرحوم و تحشیہ مولوی محمد قمر الدین صاحب میرٹھی حسب فرمائش مولانا نجم الدین صاحب

مطبع مطلع العلوم مرادآباد میں باہتمام ... طبع ہوا

فہرست کتاب کلمات طیبات

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

یہ ایک مجموعہ مکتوبات حضرت غوث الثقلین ... و قاضی ثناء اللہ پانی پتی ...

شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی ... شیخ شہاب الدین ...

۱۳۰۵ھ

و سیر الطالبین شیخ سهروردی رحمة الله باشد که عزیزان تتبع بردارند و فقیر را بدعای حسن خاتمت یاد آرند و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو رب العرش العظیم

باب اول

در نکته یکلمات طیبات و مکاتیب این باب مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول

در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول ای عزیز سینه صاحب خود را در بوته والذین جاهدوا فینا و آتش مجاهده که لنهدینهم [illegible] سبلنا گرد و در بازار ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة او را ارزش باشد و بدان سعادت [illegible] که بضاعت دین خالص الا لله الدین الخالص حاصل کی [illegible] رمزی از اسرار و المخلصون علی خطر عظیم [illegible] افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه [illegible] دعوی استجب لکم [illegible] در دل تو پیدا آید و [illegible] قل متاع الدنیا قلیل [illegible] بیرون [illegible] والآخرة خیر لمن اتقی [illegible] اقرب الیه من حبل الورید [illegible] تو رسد و شجره قلب از آن [illegible] قل الله ثم ذرهم [illegible] تجرید فلا تدع مع الله الها آخر اگر [illegible] ان الذین سبقت لهم منا الحسنی [illegible] آید و [illegible] الله یجتبی الیه من یشاء [illegible] راضی [illegible] قلوب [illegible] رحمة الله قریب من المحسنین [illegible] بها المقربون [illegible] اقبال ذلک فضل الله یوتیه من یشاء [illegible] الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون [illegible] رضی الله عنه [illegible] کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون والسلام

مکتوب دوم ای عزیز [illegible] یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه [illegible] [illegible] کالانعام [illegible]

مباش و سرور مراقبه فاذکرونی اذکرکم فرو دیده در مشاهده وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة بگشا و نظاره کن دار نعیم و لکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون یاد
آور تا ندای والله یدعو الی دار السلام در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما
الحیوة الدنیا لعب و لهو بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون اولئک
المقربون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت از جان و دل در تازی تا بشارات
الله لطیف بعباده با هزاران الطاف ندای لهم البشری ترا در پیش آید و عساکر امداد ولله
جنود السموات والارض همراه تو شود و بر لشکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین
فیروزی یابی و از دام هوای نفس ان النفس لامارة بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از لطائف
اسرار اتقوا الله و یعلمکم الله مرقوم گردانی و مرغ دل از حظائر قدس قدیم یاد آورد و در فضای سلوک
فاسلکی سبل ربک ذللا بجناح میثاق در پرواز آید و از ثمار اسرار در بساتین کلی من
کل الثمرات محظوظ گردد و آئینه سر از لوامع انوار تجلیات همه صفت نور گردد که سر تولج اللیل
فی النهار مکشوف شود و در روضه ضمیر تو از امطار رحمت و انزلنا من السماء ماء فانبتنا
به جنات و حب الحصید سر سبز چو باغ ارم گردد و رموز و احیینا به بلدة میتا
مر ترا فهم شود و ستار فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید از پیش تو برداشته
و تو بر بساط [illegible] گاهی در دریای بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین
غرق شوی و از سموم [illegible] افامنوا مکر الله در گرداب سرگردانی فرو مانی و گاهی از نسیم
ولا تیأسوا من روح الله در گلشن تجرید چون عندلیب از شوق در ترنم آیی و از نفحات
[illegible] انی لاجد ریح یوسف [illegible] و زبان ملامت پیش آید و گویند تالله انک
لفی ضلالک القدیم و چون تأثیر فالقیه علی وجهه فارتد بصیرا ظاهر گردد همه جوان
مردان [illegible] استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین و از سر صدق بر خوانند
که لقد آثرک الله علینا و تو در مقام مناجات آیی و بزبان حال گویی که رب قد آتیتنی من الملک
و علمتنی من تأویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی

مسلماً والحقنی بالصالحین والسلام **مکتوب سوم** ای عزیز پیش ازین تغافل کردن
در حیات مغرور شدن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش
جان تو نرسیده است واز وعید من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا
هیچ خوف نداری واز تهدید اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون هیچ اندیشه
نمیکنی واز توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الاخرة من نصیب هیچ
یاد نمی آری واز تنبیه فاما من طغی واثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی هیچ انتباه نمیگیری
تا چند [illegible] نفس سرگردان در بیدای شهوت [illegible] باشی یکی در صومعه توبوا
[illegible] در نوردو محراب وانیبوا الی ربکم توجه کن به بیان صدق واخلاص برخوان انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا تا نفایس اسرار وهو الذی یقبل التوبة
عن عباده ویعفوا عن السیئات [illegible] ان الله غفور الرحیم بر تو مکشوف شود
[illegible] ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین [illegible] مدارج معارج
[illegible] الذین قالوا ربنا ثم استقاموا
فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون والسلام **مکتوب چهارم** ای عزیز چون شموس معارف
[illegible] اشرقت الارض بنورها
[illegible] فکشفنا عنک غطائک [illegible]
[illegible] اسرار عالم
[illegible] سرگردان [illegible] درمواطن
[illegible] وهو معکم اینما کنتم چون برکته
[illegible] ولا تدعوا مع الله الها اخر [illegible] دریای نیستی
[illegible] عزت [illegible] محیط عظمت [illegible]
[illegible] علمت نفسی [illegible]
[illegible]

نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد مفاتیح خزاین اسرار والله بکل شیء محیط بدو سپارند
و برموز و اشارات وان الی ربک المنتهی اطلاع بخشند پس فاوحی الی عبده ما اوحی چه باشد
ولقد رای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد **مکتوب پنجم** ای عزیز [illegible]
فلا یغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کن و از منازل اهل حضور که تعرف
فی وجوههم نضرة النعیم یاد آور تا مگر بوی از نفحات بوستان روح و ریحان و جنة نعیم
بمشام جان تو رسد و جرعه از جام جان فزای یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک
در کام تو ریزند و دقایق اسرار حقایق ذلک الحق من ربک مکشوف بر تو شود و تو بر بساط تفرید
ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک از ما فراش نحن نقص علیک نباهم
بالحق فانه و شاهد و مشهود استماع کنی که بر [illegible] نغمات خطاب فبشر عبادی الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه از ذوق شوق و طرب [illegible]
فاستقم کما امرت و من تاب معک سر در مراقبه [illegible] در کشی و [illegible] بحبل المتین واعتصموا
بحبل الله جمیعا چنگ در زنی و [illegible] لا من عند الله [illegible]
[illegible] بنشستند وجوههم من حیث لا یعلمون فرو شوی [illegible]
ان الله بکم لرؤف رحیم [illegible] فمن یرجو لقاء ربه فلیعمل [illegible]
[illegible] درجات [illegible]
[illegible] ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له [illegible]
[illegible] ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا [illegible]
لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون **مکتوب ششم** ای عزیز [illegible]
[illegible] مسامع قلوب [illegible] خطاب الست بربکم [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] الی الله [illegible] فصبر جمیل [illegible]

فضای سموات سرائر در لمعان آید و انوار چون دل را منطمس گرداند که یکاد سنا برقه
یذهب بالابصار و قطرات عبرات از سحاب اعین ارواح چندان متقاطر گردد که اراضی مزرعه
من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه از نباتات وعدکم الله مغانم کثیرة
جمله محصد گردد و حدایق آمال و من یتوکل علی الله فهو حسبه بنفحات روایح ان الله بالغ
امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سرسبز معطر و مروح شود و اغصان نهال صبر ثمار انما
یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بکمالیت رسد و مزارع عنایت شاداب هذا عطاؤنا فامنن
او امسک در اهتزاز آید و منادی و ربک الغفور ذو الرحمة ندا در دهد ان هذا لرزقنا ما له
من نفاد والله اعلم بالصواب **مکتوب هفتم** العزیز تا جبهه اضطرار بر خاک نیاز سهی و از سحاب
اعین باران حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود و نخلستان امید بجز ایمن
مراد بارور نگردد و اغصان صبر باوراق رضا و ریاحین انس و ثمرات قرب و ان له عندنا لزلفی
و حسن مآب سرسبز نشود و بنهایت نرسد و عندلیب قلب نغمه شوق ده ترنم نیابد و همای فود
انی ذاهب الی ربی سیهدین از قفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای کلا
تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند و بر گر
بد و مقعد صدق عند ملیک مقتدر نرسد و از ثمار اشجار لهم ما یشاؤن عند
ربهم هیچ برنخورد و از بوستان والله عنده حسن المآب بوی بمشام جان وی نرسد و از
گلزار نعیم و لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون هیچ برخوردار نگردد
والسلام **مکتوب هشتم** العزیز چون فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور یابد و
والصبح اذا تنفس و تموج عین الیقین بر افلاک سرائر بر برج استوار شود که والشمس تجری
لمستقر لها ظلمات وجود بشریه در ضوء انوار لمعات نورهم یسعی بین ایدیهم
متواری شود و سر تولج اللیل فی النهار ظاهر گردد و سالک عنایت الله ولی الذین
امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بردارد و در لشکر شیطان کید
الشیطان لکم عدو مبین هیبت آتی داود در معرکه فاتحد وه عدوا با سپاه حوش دیو

[illegible] الشهوات من النساء والبنین با شکر قلب معارض شود وایشان از صدق حال بزبان انکسار

برخوانند که یضیق صدری ولا ینطلق لسانی و باظهار این عجز درخواست کنند که واعف عنا واغفر لنا

وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین و [illegible] عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو

ادا کنند که ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون مدد عسکر وان جندنا لهم الغالبون [illegible] اذا جاء

نصر الله والفتح [illegible] فتحا انا لننصر رسلنا والذین آمنوا [illegible] مرفع درجات

سربسته [illegible] وکشاده بشکر [illegible] واخبار نصر من الله وفتح قریب متواتر شود و منادی حال [illegible]

قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من

تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مکتوب [illegible] ای عزیز از کارخانه المال والبنون

زینة الحیوة الدنیا [illegible] اموالنا واهلونا [illegible] چنین صحبت فرمایند که

[illegible] سواء [illegible] علم درمیدان

عشق [illegible] الملک [illegible] استعانت واستعینوا

[illegible] علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون [illegible] شاید که [illegible]

الذین آمنوا [illegible] ان الله بالناس لرؤف

رحیم [illegible] دست تو [illegible] رموز و اشارات آن

[illegible] السلام [illegible] کبری و

[illegible] درجات عند ربهم ومغفرة

ورزق کریم [illegible] الذین سبقت لهم منا الحسنی [illegible]

[illegible] السلام [illegible] باز گوید [illegible]

[illegible] لن تنالوا البر حتی تنفقوا

مما تحبون [illegible] السموات والارض [illegible]

[illegible]

بوارق کشوف یوقد من شجرة مبارکة زیتونة از مشارقات غمام لا شرقیة ولا غربیة و لمعان آیه
و قنادیل فکرت یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار فروزان گردد و آسمان سر از نجوم حکمت
و بالنجم هم یهتدون سر بسر مجلّه مزین گردد که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و اقمار حقائق
از نور نوعی نور بر اوج استغنا عروج نماید که والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم و غشاء لیالی غفلت که واللیل اذا یغشی صفت والنهار اذا تجلی بخشد و ریاحین گلزار
نعیم که والمستغفرین بالاسحار نمو برکشد و بلال نغمات کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
بنغمات لحن آهنگ عشق برکشد صبح دولت یهدی الله لنوره من یشاء و بدو شموس
معارف از مطالع من یهد الله فهو المهتد طلوع کند اسرار لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و
لا اللیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون بصور انجاد و لطائف غوامض اسرار و یضرب الله
الامثال للناس والله بکل شیء علیم از خفای اشکال کشوف شود والله اعلم بالصواب مکتوب
یازدهم [illegible] عزیز چون مهر سپهر معرفت بارق کمال الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی بروشن کند بوارق انوار رضیت لکم الاسلام دینا لمعان آید و شواهد آثار افمن
شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه درخشان [illegible] لقد جاءک الحق من ربک بعین
یقین مشاهد شود و بر دقائق نغمات اسرار ولله خزائن السموات والارض خبر منشد بر
دقائق حقائق و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون مطلع گرداند و برموز
اشارات فاینما تولوا فثم وجه الله مرحمت کند [illegible] و ارسلنا الریاح لواقح بروائح فیض
نصیب برحمته من یشاء [illegible] عنایت الله لطیف بعباده و بساتین انا لا نضیع اجر
من احسن عملا در [illegible] آید و اشجار [illegible] ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون
[illegible] شهود [illegible] تجلی [illegible] وصول ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
[illegible] جمال والله ذو الفضل العظیم [illegible]
[illegible]

بشارت چنین یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون رضوان یار بلدة
طیبة ورب غفور نحن تحیات سلام قولا من رب رحیم در رسد وابواب جنت
وصول [illegible] نعیم رضی [illegible] پیش کشده بگوید ولکم فیها ما تشتهی انفسکم
ولکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم مکتوب واز وهم ای عزیز چون برق شهود از
خرق [illegible] فیض یهدی الله لنوره من یشاء درخشیدن گیرد ورایح وصول از مهب عنایت
یختص برحمته من یشاء وزیدن آید و[illegible] ریاض قلوب بشکفد وبلابل شوق
در [illegible] یا اسفی علی یوسف چون عندلیبان بستان در ترنم آید ومیدان اشتیاق
[illegible] شعله برزند واطیار افکار وفضای [illegible] ازمایش [illegible] شود وخیل واد
[illegible] ارکان [illegible] صدمت هیبت در تزلزل آید وسفن عزائم در بحار ما
قد والله سوف [illegible] وهی تجری بهم فی موج کالجبال لجج حیرت فرو ماند امواج دریای عشق
[illegible] مرکب بار جمال [illegible] اولی [illegible] واستیر [illegible]
[illegible] عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی رسد [illegible] بساحل [illegible] فی مقعد
صدق [illegible] مجلس [illegible] وجمیع للذین احسنوا الحسنی وزیادة پیش
کشد [illegible] ربهم شرابا طهورا [illegible] شود چشم
[illegible] رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا [illegible] مکتوب [illegible]
ای عزیز [illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار [illegible]
سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم [illegible] صادق [illegible] معرفت واد
[illegible] یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم [illegible] مشاهده [illegible] حصول واذا
سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان مستقبل شود واز [illegible] افحسبتم
انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون [illegible] غفلت یلهیهم الامل فسوف یعلمون بید
[illegible] الوثقی [illegible] ففروا الی الله

سوار گردد و در بادی معرفت وما خلقت الجن والانس لیعبدون مردانہ وار بغواصی فرو
آید اگر گوہر مقصود بچنگ آمد فقد فاز فوزا عظیما واگر جان در طلب و دفقد وقع اجرہ علی اللہ
مکتوب چہاردہم ای عزیز چون عساکر دنبابت اللہ یجتبی الیہ من یشاء بر ولایت قلوب و تاز و
و لوامع نفوس امارہ را لجام ریاضت جاھدوا فی اللہ حق جہادہ مرتاض و مذلل گرداند و جبابرہ
فراعنہ را در مجلس تقوی بسلاسل بجا بدو کشد امنیہ را با غلال و اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول مقرون
گرداند و اعمال ارادات و اختیارات را بتادیب فمن یعمل مثقال ذرۃ خیرا یرہ و بہ و امنیہ سوم
و عادات و قواعد ارکان خبیث و ظلمات را بکلی از میان بردارد و منادی حال بزبان صدق مقال
ندا کند کہ ان الملوک اذا دخلوا قریۃ افسدوھا وجعلوا اعزۃ اھلھا اذلۃ و چون ارض صحائف
قلوب از لوث و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منہ مصفا گردد و حدایق ارواح از
از نسائم الطاف من یھد اللہ فھو المھتد مستعد و مروح شود و صفحات اوراق سرّ
از نفائس قوم لطائف اولئک کتب فی قلوبھم الایمان مرقوم گردد و تبھو و یوم تبدل الارض
غیر الارض صفت حال گردد و دریای اشواق چون ھباء منثورا رھو اشود و بزبان حال جبال
باز گوید و تری الجبال تحسبھا جامدۃ وھی تمر مر السحاب اسرافیل عشق سور در دمد و نفخ
فی الصور تاثیر سامقہ فصعق من فی السموات ومن فی الارض نطھور ایجاد مستغرقان لا یحزنھم
الفزع الاکبر در رسد و ایشان انکمن و بدو بیمن فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و عی شوم
رضوان مبشارت بشراکم الیوم جنت آید و ابواب جنات نعیم بکشاید گوید سلام علیکم طبتم فادخلوھا
خالدین و ایشان بگویند الحمد للہ الذی صدقنا وعدہ واورثنا الارض نتبوأ من الجنۃ حیث
نشاء فنعم اجر العاملین مکتوب پانزدہم ای عزیز کی از داعیہ شہوات نفسانی منع الھدی
عن سبیل اللہ اعراض کن از موالی غفلت و لا تطع من اغفلنا قلبہ عن ذکرنا برون آی از صحبت
اہل سوق کہ قوی بقاسیۃ قلوبھم من ذکر اللہ بپرہیز و ز نفاذ ترا استجیبوا لربکم من قبل
ان یاتی یوم لا مرد لہ من اللہ ای العریان اللہ ... واان تحسبہ تقاء ہم لذکر اللہ ...

ح: حاصل آنکہ اوصاف ذمیمہ از نفس ... [illegible]

استماع کن و تنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی شی از خواب غرور و لا یغرنکم بالله الغرور بیدار شو و از مقامات اهل حضور که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله خبر پرس و از برای کعبه مقصود پای از سر ساز و بادیه انقطاع لن وتبتل الیه تبتیلا باید تجرید قل الله ثم ذرهم در راحله تفویض وافوض امری الی الله [illegible] اهل صدق کو نواامع الصادقین مسافر شو و از سکر حارث دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها [illegible] فتنکم انما اموالکم و اولادکم فتنة بلا است [illegible] و از سالک [illegible] ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا [illegible] پیش گیر و لسان اضطرار امن یجیب المضطر اذا دعاه با تضرع درآ و بخوان اهدنا الصراط المستقیم تا مستغنی عنایت قدیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون [illegible] سلام قولا من رب رحیم پیش برو و بر جبینه نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین [illegible] شو و بجنات خلد فانقلبوا بنعمة من الله و فضل داخل شو و نسیم عز وصال از حرم [illegible] قدح شراب محبت با یدی سقاة عیب گردان مشاهده شو و آهنگ [illegible] هل کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا برکشد و مقام [illegible] و کلم الله موسی تکلیما [illegible] و لما تجلی ربه للجبل [illegible] و نواظر عیون بصائر از سکرات حالات [illegible] خبر [illegible] وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة را معاینه کند و بعجز معترف آید و بزبان حال باز گوید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار۔

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات مکاتیب مرزا صاحب شهید قدس سره الرشید

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] التماس تحریر [illegible] از فقیر کرده اند چون فایده [illegible] [illegible] از حد گذشت مجمل تحریر میگردد و در باید که [illegible] [illegible] مست خاکی ست در عالم اعتبار نسبت [illegible] [illegible] شیر بیشه جرأت علی مرتضی علیه التحیة و الثنا سید المجتهدین

تا م یکی از اجداد فقیر در ششصد هجری تقریبی از بلده طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیه یکی از
حاکمان آنجا خویش که سردار الوس خاقشالان بود وصلت دست داد چون او را پسری نبود حکومت
آن ناحیه تعلق باولاد ایشان گرفت وقتیکه همایون بادشاه مملکت هندوستان از دست افاغنه
مستخلص گردانید از آن خاندان دو برادر محبوب خان و بابا خان نام که به سه واسطه با میر مذکور میرسند
همراه آورد و احوال این هر دو در تاریخ اکبری مسطور است نسب مادری این بزرگان بخانواده امیر جعفر
میرسد و نسب فقیر بچهار واسطه به بابا خان منتهی میگردد و پدر جدم هم جان مذکور که در عهد اکبری منصب
شده بود و اجاره منصبی گرفتار بوده عمری در خدمت اورنگ زیب بادشاه گذرانیده آخر بدولت
ترک دنیا معزز و مشرف گردیده و بخدمت بزرگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سال هزار
و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در همان روز [illegible] پدر و ولادت فقیر اتفاق افتاد و در هجده
سالگی [illegible] برگشت و در بیت [illegible] از دنیا برداشت پای سعی بر سر
ساخته [illegible] فراغت علوم متعارف [illegible] خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد
[illegible] تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبدالله بن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید [illegible] حافظ عبدالرسول [illegible]
تلمیذ شیخ القراء شیخ عبدالخالق شوقی [illegible] سند کرده و در طریقه نقشبندیه [illegible] از خلفای [illegible]
سید السادات سید نور محمد بدایونی رضی الله تعالی عنه [illegible] بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه میرسند [illegible] وفات ایشان [illegible]
استمداد این طریقه استفاده نموده آخر [illegible] فیض [illegible] شیخ محمد [illegible]
رضی الله تعالی عنه که [illegible] بحضرت مجدد رضی الله تعالی عنه [illegible]
ایشان کرده خرقه اجازت طریقه قادریه [illegible] هزار و صد و شصت
و پنج هجری است [illegible] این حضرات از سی سال [illegible]
ببرکت حبیب صلی الله علیه وسلم مکتوب [illegible]
[illegible] دعوی کمالات و مقامات [illegible] آثار آن [illegible]

دوم آنکه مصدران خود را بشارتهای عالی میسیدند و حالات آنها دلالت بر آن بشارتها نمیکند و نیز
مساوات [illegible] درویشان با کابر سابقین بلکه فضل بر آنها لازم می آید و این [illegible] مستبعد مینماید جواب
شبهٔ اول. [illegible] بزرگان پیشین هم بوجود تحقق فنا دعوی کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین
[illegible] مملوست [illegible] بماخذ آن جماعه باعتبار این [illegible] بوده اند و در تحکم غلبه سکر
معذور [illegible] نیز ازین مردود احتمال کی را تجویه میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت
بالاصالة ختم نکرده [illegible] تجلی و منع ممکن نیست پس در حق بزرگان حسن ظن لازم است
احراز [illegible] کمال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این معنی
خود [illegible] این طریقه بقوت ظاهر میگردد و مقدار اعتباری نیست اگر مقصود از آثار صدور خوارق
عادات و مکاشفات است که مطلوب [illegible] پس متقدمان باین سوء فهم از شرائط ولایت اند
[illegible] از آن مخفی نیست که صحابه کرام افضل از جمیع افراد امت مرحومه اند مگر مقصد ایشان [illegible]
مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین باتباع کتاب و سنت است اذواق و مواجید اهل
این طریقه نیز مشابه اذواق همان جماعت است و لا تکن من الممترین جواب شبهه دوم آنکه دریافتن آثار
باطنی اهل کمال هر آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت بی کیف این طریقه کار هر عمرو و زید نیست اما انکه
ارباب فراست صحیحه مختفی نیست نمیماند و در آثار ظاهری که کثرت طاعات و ریاضات و افراط اذواق و
شوق و تحیر و انقطاع از دنیا باشد اهل اصلاح را و ارباب حق و باطل مشترک اند و از صدور
معاصی احیاناً غیر معصومین [illegible] مخفی نیست حق اینست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت
ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن [illegible] بشارتهای حقیقتی نیست و مقصود این مشائخ
از بشارت [illegible] مقام صحیح یافته است مثل اولیای مشهور قوت و رفعت آن
[illegible] استعداد عمری و درین کار رسید چه بسا
[illegible] القدس [illegible]
[illegible]

و صرفی مستوفی میباید که انوار باطن نیز لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل بتحقق شود و چو
بمرتبه کمال و تکمیل رسد و بعض اوقات عکس مقام شیخ در آئینه باطن مرید می افتد هنوز از مقام تحقق
نرسیده و در کشف دقیق و نظر تحقیق اکابر نرسوده آن مرید از بشارت آن مقام مسرور باید و بعد مفارقت
پیر آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و باستتار می آید و پس آثار آن اگر بود تمام
بجاست و این اغلاط درین چند زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی که سبب
مریدان بنابر ضعف همت بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند والسلام —

مکتوب سوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد — بدانند که نسبت
در لغت عرب عبارتست از علاقه بین الطرفین و در اصطلاح این قوم مرادست از علاقه که میان حق جل شانه
و خلق واقعست که متکلمین تعبیر میکنند از آن بصانعیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و این از
کتاب و سنت همین معلوم میشود و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر از آن نسبت بظهور وحدت در
کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج و حباب میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی مطلق
نیست و حاصل این تعبیر اثبات عینیت تعلق است با حق و این معنی را بتاویلات و تمثیلات مشروع
میسازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت ضوء منبسطه شمس با شمس میفرمایند و ظل اینجا
بمعنی تجلی است یعنی ظهور شیء در مرتبه ثانیه و ظاهر است که این کثرت وجودات ظلی مخل وحدت وجود
حقیقی اصل نمیتواند شد اینقدر فرق است میان تعبیر اول و ثانی که هرچند ظل را حقیقت دیگر غیر از حقیقت
اصل اعتقاد نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل نموده است با اصل مواطاة
اینجا صحیح نیست و در امواج و دریا صحیح است پس شهودیه باین تعبیر وجه اثبات غیریت میکنند بطریق
در توحید وجودی حقیقی خلل نکنند و این معنی از کتاب و سنت بآسانی میتوان مستنبط کرد
نسبت بطور اول کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه اینست که مرتبه ثابته
ممکنات در مرتبه علم الهی مرکب اند از عدم و وجود باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم
بجمیع عدم القدرة که معبر است بعجز و غیره جامه مفهومات پوشیده اند و ثبوتی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند

و مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عدمات اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته

و این مخلوطها مبادی تعینات عالم شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام

اضافیه و ظلال صفات حقیقیه و مرایای خارج ظلی که ظل خارج حقیقی ست مصدر آثار خارجیه گشته پس اعیان

خارجیه نیز نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق

وجود حقیقی ست و در عالم هر چه هست از وجود و توابع آن ظلال و انعکاسات مستفاد ست از حضرت وجود جل شانه

فلا موجود بالوجود الحقیقی فی الخارج الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم منشأ شر و نقص ست و وجود مبدأ خیر

و کمال و عالم مرکب ست از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست و وجود عارضی و وجود حق بسیط و خیر و حسن محض ست عین

عالم تعیناتش شده ناچار عالم مجموعه حسن و قبیح خواهد بود از جهت حسن همه مستفاد ست از حضرت وجود و جهات قبح همگی

از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت استعداد خود و جذب مشائخ که ظل جذبه الهی ست سیر علمی از حضیض امکان

تا اوج وجوب قطع مسافت که عبارت ست از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میانه حق و خلق واقع ست

نماید فیوض و برکات آن نسبت محاذاة که در میانه ظاهر و مظهر متحقق بود و به رفع این حجب که مانع ظهور انوار شمس

حقیقی در مرآت تعین سالک بودند تمام بظهور میرسد و استیلای آن انوار آن آئینه را مستور میسازد و انجا تعبیر

بنسبت فنای تعبیر میکنند و بعد فنا لازم ست که وجود موهوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا نماید

تا سالک بآن وجود کارخانه بشریت و احکام شریعت برپا تواند داشت آنرا نسبت بقا میگویند پس سالک

اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی بتمامها حاصل کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده

او وارث نبوت باقی ست نبی میگردد و بدرجه عصمت که عبارت ست از عدم احتمال صدور شر میرسد و اگر بقدر

بعضی مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف ست در ترقی افتد بوجود حق که خیر محض ست نزدیکتر

میگردد و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود مضمحل گشته است منشأ مصدر خیر میشود الا احتمال وقوع شر حیا

ولی و نائب نبی میگردد [illegible] اصلاح [illegible] در میانه نسبت معنی [illegible] میگیرند [illegible] و ولی محفوظ

و آن نسبت محفوظ نسبت که در اصطلاح این قوم ست [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب چهارم

[illegible]

ازبنای این شبهه بر اشتباهی ست بیانش آنکه علم بر دو قسم ست حضوری و حصولی حضوری لازم نفس
عالم ست یا عین او ست چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات ست در مرآت ذهن
بتوسط عقل و حواس و سالک که سیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج نماید این علم از قبیل علم حضوری ست
نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که نزد صوفیه وجود اشیا ظلی ست تحقیقی یعنی این
کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست تعدد و تکثر ظلال از راه تکثر شیونات
وجود ست و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل ست در ظلیت خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود میپندارد تا آنکه ثابت میکند و در حین
تکلم بلفظ انا اشاره بهمان وجود وهمی می نماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلمانی
بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت ست میسر میگردد و باصل خود واصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل نمیبیند
و وجود خود و توابع آنرا مستعار از اصل میداند و در مییابد که ظل اصلا حقیقتی علیحده نیست بلکه همان اصل در مرتبه
ثانی تعین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که مشار الیه بصیغه انا نفس الامر اصل ست نه ظل آنگاه علم حضوری او
که لازم این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظ انا اولا راجع میشود باصل چون این اعتباری ست از
اعتبارات اصل ثانیا بان انا راجع بظل میکنند چون این حالت مستمر میگردد آنرا دوام حضور گویند و حضور را بعد تحقق فنا
زوال نیست اگر گاهی فتوری در حالت و میدهد فترت در علم العلم واقع نه در عین علم حضوری و علم حصولی
عارف مثل عوام الناس باقی میماند با حواس باقیست که تشبث امور بشری موقوف بر آنست این علم را
حضور جناب قدس بار نیست که حواس را در آن بارگاه دخلی نه و منشا این اشتباهات غیبت که ذهول علم
العلم فتور علم حضوری دانسته منکر دوام حضور میشوند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است
اُحبی واجهز الجیش اشاره باین هر دو علم ست که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل علم
الحضوری ست و ظاهر که صلوة الجناب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس
اگر هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دو کار که تداخل عبادتین ست در یک جزو زمان از نفس واحد متمشی نمیتوانست
گشت و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم والسلام مکتوب پنجم برخوردار ازاحجه
اشتباهی که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بزعم بعجز دان وارد میشوند

استفسار کرده اند بمطالعه در آمده باشد که بنای این اعتراضات بر جهل است یا بر حسد و این هم انکار

معمول قدیم است از اهل تعصب در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله‌ها نوشته اند حضرت مجدد

در مکاتیب خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد امجاد ایشان حضرت [illegible]

رحمة الله علیه رساله مفصل درین باب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه رساله مسمی بکشف الغطاء عن وجه الخطا

بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولینا محمد بیگ مکی ثم المکی رساله مسمی بعطیة الوهاب الفاصل

بین الخطاء و الصواب مشتمل بر اسوله و اجوبه در رد رساله محمد برزنجی تلمیذ شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و مهرهای علمای

مذاهب اربعه دیار عرب مسجل و مسلم گردانیده و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان که در

قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون ثلثه مشهود بالخیر در پرده کمون مخفی ز خصوصیت طینت مطهره ایشان که جزء

طینت مقدسه جناب رسالت بوده بروز نموده اند انصاف آنست که اول ایشان قائل مقالات

اکثر متبع کتاب و سنت است اکثر اعمال و اقوال و موزون بمیزان شریعت پس متشابهات کلام و امور خلاف

محکمات کلام او تاویل کنند یا بعالم السر و العلانیه واگذارند و او را معذور دارند چرا که ایشان قوم اند که [illegible]

عارض میشوند گاه در غلبه حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمیکنند و گاه در معلومات کشفی

بنابر غلبه وهم و خیال خطا واقع میشود و این خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند و گاه اطلاع بر اصطلاحات ایشان

میسر نمی آید پس رعایت این امور ترک اعتراض لازم است خصوصاً اعتراض بر کلام کرامت انتظام حضرت مجدد

محض فضولیست که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت و مصنفات ایشان مشحون بهمین نصیحت و موعظت است

و بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودیست و اثبات توحید شهودی چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد

حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان ادعیه اسماع و اذهان مردم از مسئله

وحدت وجود مملو بوده است اما حضرت مجدد توحید وجودی را مثل انکار علمای ظاهر است بلکه از مقامات [illegible]

[illegible] میکنند [illegible] مقصود [illegible] مقام [illegible] و غیر [illegible]

[illegible] است [illegible] ثابت میکنند بخلاف [illegible]

[illegible]

مکتوب ششم بعد حمد و صلوة از فقیر جان جانان مولوی صاحب مهربان عبدالرحمن مطالعه فرمایند که
التفات نامه مطول مشتمل بر شبهات چند که بسبب مقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی
رضی الله عنه بود ورود فرمود بهجت و مایهٔ این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر سیر مجلدات
ثلثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند خواطر جمع خواهد شد و فقیر امتثال للامر حرفی چند می‌نگارد باید دانست
که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می‌نمایند یکی وجود بمعنی کون و حصول که امر انتزاعی معقول ثانوی است
دوم وجود منبسط که منشأ انتزاع معنی اول است و مصدر آثار هر موجود بحصول وجود اول است و بدیهی است که این هر دو
وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متأخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمی‌تواند شد سوم وجودیکه
اول الاوائل و مبدأ المبادی است بزعم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر آثار است و حضرت ایشان
میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است هرگاه وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشد مصدر
آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد است پس اختلاف راجع بنزاع لفظی است و تسلسل را
اینجا چه دخل است تسلسل آنجا لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد و بآن وجود مصدر آثار گردد
و حال آنکه وجود چنین نباشد و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات او تعالی و تجنب از اطلاق
الموجود علی او تعالی از راه احتیاط است که در لسان شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسمای الهی
توقیفی اند و دو شبهه دیگر که در بحث حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبه بر حقیقت محمدیه صلی الله علیه وسلم از
مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر جواب آنها طول دارد و آنچه در تأویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله
تعالی عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله نوشته اند که مخصوص بمعاصرین [illegible] آنجناب
آنحضرت میشود و استثنا متقدمین خود ازین حکم محکم [illegible] لازم است که بعضی از آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند
و بحکم حدیث لا یدری اوله خیر ام آخره استثنای متأخرین نیز محو است [illegible]
و هر متأخری را متأخری هست پس ممکن است که متأخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کمالات غیر کمالات نبوت
بالاصالة ختم نشده است فقیر در تفرقه حق و باطل در انشاء نامه مامور بودم و المامور معذور اللهم ارنا الحق
حقا و ارنا الباطل باطلا والسلام مکتوب هفتم بعد حمد و صلوة از فقیر جان جانان مطالعه نمایند

کما انشفات نامه مشتمل بر فضل کلی و بزرگی این هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب سبحانی
شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنهما رسید مخدوما فضل بر دو قسم است جزئی و کلی ظاهر است
که سوال از فضل جزئی نیست مسئله فضل کلی زیادت قرب الهیست و این معنی امر باطنی است و عقل را بآنجا
کاری نیست مگر از کثرت و قلت مناقب مراعی مطلب نمیتوانند بر آمد افاده قطعی نمیتوانند کرد و نقل عبارات از
کتاب و سنت و اجماع قرن اول ثبوتش بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان نزول کتاب و سنت و وقوع
اجماع متاخر است و اصول ثلثه شرع ازین امر ساکت کشف محتمل خطاست و بر مخالف حجت نیست و اقوال
مریدان که خالی از غلو محبت پیران نمیباشد از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات
بکند حکم بجزم بر فضل یکی طرفی از طرفین نماید نظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض امر بعلم الهی و سکوت ازین
فضولیهاست و مقر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و درین باب بی ادب نباید گشت که این مسئله از ضروریات
دینی نیست که تکلم در آن ضرر باشد و از دیوانگی های عشقی که ما را بجناب حضرت مجدد است دم زدن ممکن
نیست که حرف از عالم عقل سرزد رباعی هرگز پیش کم نمیباید زد ؛ از جاده دین قدم نمیباید زد
عالم همه مرآت جمال ازلیست ؛ میباید دید و دم نمیباید زد ؛ و در اسلام مکتوب بیست و هشتم مجدد را
نوشته اند که مکشوف حضرت مجدد حقائق ممکنات نسبت بمرتبه واحدیت که عبارت از
تفصیل کمالات الهیه است علم الهیست که در مقابله هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوت یافته
چنانچه در مقابله صفت علم عدم علم که بجهل معبر است و در مقابله صفت قدرت عدم القدرت
که بعجز معبر است ثبوت یافته و آن اعدام متمائزه در مقابله صفات کما یا جمال یا ظلال آن صفات گشته
مبادی تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند و آن اعدام بجای مواد و حقائق اند و آن عکوس و ظلال بجای
صورتها مر آن مواد را و این اعیان ثابته ممکنات که بحسب الحقائق مصداق آنها شده اند وجه وجود عدم
جزوی قبول میکنند و بعضی چه مصادر خیر چه شر میگردند و غیر مکشوف آنحضرت است که مبادی
تعینات انبیا علیهم الصلوة والسلام صفات اند که جهل و ظلال نکرده اند و وجود وجوبی دارند پس باید
اتفاق این حضرات عدم و ظل نباشد حاصل حضرت مقدس ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق

ایشان بی خلط عدم نمی باشد وجه تطبیق حیثیت مخدوما چون مقابله محاذات درمیان اعدام
متمایزه و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شده پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند
صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس است در اینجا صفات مجالی اعدام مجالی
صور حال از جهت عدم این صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و همین جهت حضرات انبیا
علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نمیگردند اما وجود خارجیه ایشان عدم و وجود هر دو را قبول
نمیکند و ایشان نقد و محل عدم و تحقیق آنحضرات برای ثبوت امکان کافیست والسلام **مکتوب نهم**
پرسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی
تصویر نیست باید که صوفی البته هر گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم باوصاف و اعراض
خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یکنوع همین اوصاف و اعراض اند نه ذات
و حقیقت پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود با یمان و فضائل
دیگر چگونه خود را بدتر از وی تواند دانست اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل را از ان رذائل بدتر دانسته
باشد و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهیست مخدوما مذهب حضرت مجددیه حقائق ممکنات مرکبه
از اعدام مضافه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل اسما و صفات در علم الهی ثبوتی پیدا کرده
و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلیکه ظل خارج حقیقی است
بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنابرین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از جهت
عدم ذاتی کسب شر مینمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس شخصی در حجرت
تمثلی از انوار شمس نظر میکند بملاحظه اولی همان انوار می بیند نه مرآت را چه که مرآت در شعاع
انوار مختفی و مستور گشته است هرگاه بذات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار را
چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خسیسه جهت وجود که در ان مظاهر است مصروف
شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم ذاتی او است که منشا شر است
و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که در وی است بحضرت حق منسوب کرده آن را از آن خود

نخواهد یافت ناچار خود را از کافر فرنگ و دیگر اشیای خسیسه بدتر خواهد فهمید ازینجا معلوم شد که مقصود و اصل
منقول آنست که صوفی کامل خیر و کمال را اصلا بخود منسوب نماید و مستعار شمارد و همین است معنی فنای
تام و حاصل مشهود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود و انوار مستعار خود می افتد و جهت عدم آینت او که
عدم است مستور میشود از دعوی انا الشمس سر بر میزند چنانچه سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمه الله
اگرچه آنجناب در دید خود معذور بود اما دید خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست
نمود و بسیاری از سالکان این راه را همچنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی بحرمت حبیبه صلی
الله علیه وسلم مکتوب و هم نوشته بودند که بزرگی ببلای شدید مشابه بلای حضرت ایوب علیه السلام
مبتلا بود و بزرگی دیگر بعیادت او رفت ... پرسید چه حال است جواب داد که حال ظاهر است و نمیشنوی
رب انی مسنی الضر نگفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام شکوه ننموده ام و امان از نیها نخواسته
در صورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر بس رفیع است
تفضیل ولی بر نبی لازم می آید یعنی خلاف اجماع است جواب مخدوم بادی النظر این شبهه رد میشود و اگر
تامل کنند محل شبهه نیست بیانش آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر و انت ارحم
الراحمین و نیز رب انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر بیتابی
و بی صبری دارد لیکن او سبحانه جل شانه که عالم السرائر و الضمائر است میفرماید انا وجدناه صابرا نعم
العبد انه اواب پس معلوم شد که این بی صبری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود و گرنه حق تعالی
با وجود ظهور بی صبری اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود سرش اینست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل
بر انواع بلایا هلاک اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و اهانت و حقارت مردم نسبت بوی اهل دنیا
صبر نمود چون وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کروب وابسته تضرع و زاری است در
این وقت بی صبری ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مراتب قرب است رسیده برعایت
بی صبری امر فرموده تضرع و زاری درآمده و صله این ادب ممدوح به نعم العبد گردید
و خلعت منصب انه اواب پوشید که اواب مشتق از اوب است بمعنی رجوع یعنی رجوع بسوی نفس خود

اندر عایت صبر چندین سال مبتلا باشد نکرد بلکه برضای حق تعالی که اظهار صبری در آن وقت مرضی بود رجوع
نمود و چون دید که حق تعالی بداد انجذاب رسیده و باد چون بعضی ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او
فرمود و گفت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله در فص ایوبی
فرموده الصبر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده
بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر ننموده جواب این شبهه نتواند شد چرا که چون این دو
بجناب الهی نیز در حقیقت اظهار بیقراری نکرده و در مرتبه زیادت صبر این حال بر صبر آن نبی مشهور ثابت
و اینجا مقصود رفع فضل لیست بلکه آن نبی برای آنکه از مذاق کمالات نبوت و حقیقت محبوبیت کمال مقام رضا
خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته در آن معذور بوده و السلام **مکتوب یازدهم** بعد حمد و صلوة و تحیات
نماید که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت داده اند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیت
ذکر جهر کرده در تفضیل جهر بر خفی افتاده اند و هر دو فریق به راه تفریط و افراط رفته اند و از مبحث انصاف سخن
گفته اند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه مطلبه باید دانست که معنی لفظ ذکر که عبارت از یاد کردنست مشتمل
در سه قسم یکی ذکر لسانی بی حضور و آگاهی قلب و این معنی از اعتبار ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر
قلبی است بی حرکت لسانی و این معنی در اصطلاح معتبر است به ذکر خفی و نهایی مراقبات است و قوام بر آنست فقط معمول
در جمیع طرق آن بوجه خوب است که حضورات بحث مذکور است به ملاحظه حقیقی و یا به ملاحظه ثنا است او ماخوذ
از آیه کریمه واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول بالغدو
والآصال دوم مختصا مذکور است با ملاحظه مسموعات و [illegible] و انظر این استدلال است از اثر
بموثر و این معنی در لسان شرع معبر به تفکر است و مفید است یادت یقین به او کتاب و سنت در فضائل آن
مملوست قسم سوم ازین اقسام ثلثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی و این اکمل اقسام ذکر است و این نیز دو وجه
دارد یکی اکتفا ذکرست در ذکر دون اسماع نفس خود و این مشهورست به ذکر خفی در زبان شرع و داخل خواست
از آیه کریمه ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین و دوم با مع غیر است [illegible] شرع
[illegible] تجهر است و موقع خاص فضیلت [illegible] قامة و قراة تجهر [illegible]

که ایقاظ نائمین و تنبیه غافلین از آن مقصود است حکمتیکه در ذکر خفیت سلامت نفس از علت ریا و فساد سمعه
که مانع قبول عمل است او افضل و اکثر نفعی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت ثابت است مطلقا بلکه از فحوای حدیث
انکم لا تدعون اصم و لا غائبا [illegible] جهر معلوم میشود و ذکر جهر با کیفیات مخصوصه نیز مراقبات با اطوار معموله
در قرون متأخره رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشایخ طریقت بالهام الهی
از مبدأ فیاض اخذ نموده اند و شرع از ان ساکت است [illegible] فایده ازین تحقیق و اتحاد
آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب و سنت ثابت نیست فی نفسه [illegible] اگر مباح باشد و مستحسن
مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه را
که از شداد بن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود نه بجهر کامل چنانکه [illegible] اهل حدیث [illegible]
پیوستن [illegible] فرموده و نیز مشهور است باختلاف [illegible] گفتگو در جواز و عدم [illegible]
دیگر نیست پس دعوی فضل جهر مطلقا و ذکر خفی انکار نصوص است و جمیع اقسام ذکر جهر [illegible]
جهر در بعض مواضع مشروع است اثبات مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز [illegible]
جهری که در متاخرین مروج است ممکن نیست حالی اثبات فضل آن [illegible] بنای [illegible]
از طرفین مقبول نیست و لائق التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستقبح است اعتدال مستحسن و خیر
الکلام ما قل و دل والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه التحیة والثنا
مکتوب [illegible] در بیان مسئله سماع در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمة الله علیهم اجمعین اختلاف
قوی است فرقه اولی میگویند که سماع مطلقا حرام است بنابر مصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق
حلال است باقتضای غلبه ذوق و اهل انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه مشتمل بر محض غنا
نباشد کلامی موزون بالحن موزون بی مداخلت محذور شرعی انشاد نماید [illegible]
[illegible] سماع البته مباح است [illegible]
[illegible] در قرن اول در تقریبات [illegible]
[illegible]

اما این عمل از آن بزرگان بسبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق التزام قسم دوم آنست که غالیان متأخرین
رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشروعه را در آن خلط نموده اند این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح از
رتبت بحرمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق علیها بکفر خواهد رسید اینکه جماعتی از ارباب کمال
رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات وقتیست نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل بنقل شیرین
نمیکند و آنکه معتاد بافیونست رغبت بنقل نمکین نمینماید یا آنکه یکی نقل دیگر را حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله
چشتیه که نشاء نسبت ایشان بنشاء خمر مشابه است از شور نغمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که
نشاء نسبت شان بربودگی افیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه پس منشاء
این خلاف ذوق و طبیعت است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت و همه
در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و تفصیل
این مسئله از کتب مبسوطه محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرهما باید طلبید و محمد
فقیر در سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک است و عقیده اباحت غیره را اباحت آن تابع کتاب
و حکم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرور نیست از کتب قوم ظاهر است که ارباب احوال صحیحه و مقامات عالیه
سماع مباح را بنهاده اند و هرکه از مذاق علمای صوفیه واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قبله
این تحریر رسیده اند و بس خیر الکلام ما قل و دل والسلام مکتوب سیزدهم مخدوما [illegible]
علما تحقیقا گفته اند هنوز تشویش خاطر باقیست چه اگر عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست
پس در اصلاح امور عباد جهت [illegible] اعتقاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل [illegible]
[illegible] انکار کتاب و سنت است زیرا که اعمال عباد مثل اعیان [illegible] بمحض خلق حق [illegible]
و تعالی [illegible] اختیار تام [illegible] مواخذه [illegible] ظلم است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تحقق نشد پس امریست متوسط چنانچه از جواب شهود حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که بمقابل
سوال حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و همین امر
متوسط بلسان شرع معبر است بلفظ کسب و این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم شد که افعال
ما مخلوط از جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف است پس ظاهر از رعایت ضعف اختیار عباد بنا نهاده
اند که رحمت او بر غضب سبقت داده اند باآنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و
هرگاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت است بعلاوه مسبوقیت این همه صفت افعال عباد مشا
بهت بافعال او تعالی دارند و بحرکات مرتعش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه باین
افعال متوجه شود منافی عدالت نیست بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار در غیر حیوان نیز که نزد ایشان ظهور
حضرت وجود در هر ذره از ذرات کائنات تمام است با کمالات متعدد او بظهور جزویست از جهت آن حیثیت
که حضرت وجود بسیط حقیقی است متجزی نمیگردد و ازین راه میفرمایند کل شیء فیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانیست
از صفات و شیونات حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر حصه او باشد و انسان که مشرف است بمنصب
خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بر آن نهاده و السلام علی من اتبع الهدی و الصلوة
علی خیر الوری **مکتوب چهاردهم** پرسیده بودند که کفار هند مثل مشرکان عرب دینی اصل دارند یا
آنرا اصل بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد باید کرد مختصر از روی تحقیق و انصاف
عرض میگردد باید دانست که از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع
انسان برای اصلاح معاش و معاد شان کتابی مسمی به بید که چهار دفتر دارد مشتمل بر احکام امر و نهی و اخبار ماضی
و مستقبل بتوسط ملکی برهما نام که او صاحب ایجاد عالمست فرستاده و مجتهدان ایشان از آن کتاب شش مذهب استخراج
نموده بنای اصول عقاید را بر آن گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات و علم
کلام و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از آن کتاب آورده برای هر فرقه
مسلکی قرار داده و [illegible] شرع احوال [illegible] نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات
[illegible] تحقیق مناسب [illegible]

عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ طور عملی از آن چهار دفتر
خلق نموده اند و آنچه متأخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید
باری تعالی اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق میدانند و اقرار بفنای عالم و حشر جسمانی و جزای
اعمال نیک و بد نمایند و علوم عقلی و نقلی و ریاضت و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها ید طولی
داشته اند تا امروز موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشتراک در الوهیت است بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلا
اینها عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول تحصیل علوم و [illegible] دوم تحصیل معاش و اولاد سوم تصحیح
اعمال و تکمیل نفس و چهارم مشغول انقطاع و تجرد که غایت کمال انسانیت و نجات کبری که آن را مکت میگویند
بدان موقوفست صرف نمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی
بوده است منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست تا آنکه
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دینهای بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست که بحکم آیه کریمه
و ان من امة الا خلا فیها نذیر و لکل امة رسول و آیات دیگر در ممالک هند نیز بعثت انبیا و رسل
واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است و از آثار آنها که [illegible] ظاهر میشود بمرتبه کمال
و تکمیل رسیده اند و رحمت عامه و غایت مصالح عباد در این ممالک نیز فرو نگذاشته و مشهور است که پیش از
خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبری مبعوث شده و اطاعت و اقتدای همان پیغمبر برای آن
قوم واجب بوده [illegible] تابع پیغمبر قوم دیگر نبوده و پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم مبعوث است بکافه
ناس و دین او ناسخ ادیان سابق شده [illegible] تا انقراض زمان [illegible] عدد انبیا و دین اینها بیش
است تا امروز که [illegible] مشغول [illegible] است سرکه بادی گردیده کافر است [illegible] چون شرع
بحکم آیه کریمه منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک از بیان احوال انبیاء [illegible] ساکت
است [illegible] ساکت و لیست [illegible] جزم [illegible] بلاک اتباع آنها [illegible] بحث [illegible]
[illegible]
[illegible]

بدلیل قطعی آسان نباید انست و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعض ملائکه که بامر الهی در عالم کون و فساد
تصرفی دارند یا بعض ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین نشا تصرفی باقیست یا بعض
افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور آنها ساخته توجه بآن میشوند بسبب این توجه
بعد مدتی مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را
روا میسازند و این عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که معمول صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند
و فیضها برمیدارند بقدر فرقیست که در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند بمعنی مناسبتی بعقیده و لفظ
عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و موثر بالذات میگفتند نه آله تصرف الهی و آنها را خدای زمین میدانستند
و خدای تعالی را خدای آسمان این شرکت ست در الوهیت و سجده اینها سجده تحیت ست نه سجده عبودیت که این
اینها بآباد و پدر و پیر و استاد بجای سلام نیز سجده مرسوم و معمول ست که آنرا دنڈوت میگویند و اعتقاد تباهی
مستلزم کفر نیست در اسلام **مکتوب پانزدهم** نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله
تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی
و محبت اتباع محبوب لازمست مخدوما او سبحانه جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید
وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم و رسول
علیه السلام میفرماید لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله
تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنای طریقه خود بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما در اثبات رفع
سبابه رسائل مشتمل احادیث صحیحه و روایات فقهیه تصنیف کرده اند بجائیکه حضرت شاه یحیی رحمة الله علیه
فرزند اصغر حضرت مجدد نیز در اثبات رساله تحریر فرموده اند و در نفی رفع سبابه حدیث بثبوت نرسیده و ترک رفع
از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد واقع شده و سنت بعمل مجتهد منسوخ نمی شود و اجتهاد مجتهد مقدم ست بعد ثبوت سنت
رفع ترک آن با وجود [illegible] معقول نیست حضرت مجدد بر ترک سنت
تحذیر شدید فرموده اند [illegible] رضی الله عنه گفته اند [illegible]
[illegible] محمد [illegible]

اجتهادی و اخذ باحادیث صحیحه متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجدد با آن علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سبابه
آگاه نبودند گوییم تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب مسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از نظر
مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند و گرنه هرگز ترک رفع نمیفرمودند که ایشان حریص ترین اکابر
این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیة را باین عمل از کشف دریافته
ترک نموده باشند گوییم که کشف در امور طریقت معتبر است در احکام شریعت حجت نیست معهذا در آن مکتوب
احتجاج بکشف نکرده اند امید آنست که این مخالفت جزئی برعایت قاعده کلی ایشان که بجد تمام ترغیب اتباع
پیغمبر علیه السلام فرموده اند مثمر نتایج گردد والسلام **مکتوب شانزدهم** پرسیده بودند که در مسئله عمل بحدیث
و انتقال از مذهبی بمذهبی چه میفرمایند مخدوما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی رساله نوشته
العمل المحض آن بفارسی تحریر میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است
آنرا ابو القاسم بن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجة و ذکر کرده در روضة العلما که امام ابو حنیفه رضی الله عنه
فرموده اترکوا قولی بخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بقول الصحابة رضی الله عنهم و قول مشهور است از
امام که فرموده اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کسیکه مهارت در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ و قوی از
ضعیف می شناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام بر نمی آید چرا که قول امام اذا صح الحدیث فهو
مذهبی نص است در نیابت اگر باوجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکند پس قول امام اترکوا قولی بخبر الرسول
اختلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از علمای امت جمیع احادیث را حفظ نکرده است چنانچه قول اترکوا
قولی بخبر الرسول نص است بر آن که جمیع احادیث بامام نرسیده بلکه بعض از انها فوت شد و چون فوت نشود
از مثل خلفای راشدین که علمای امت اند و ملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه وسلم بودند بعض احادیث از ایشان
نیز فوت شده و رسیده اند بغیر ایشان که معرفت بعض حدیث ایشان را بود و ظاهر است که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجب است
و اتباع هیچ یکی از ائمه واجب نیست اهل امت مختارند بمذهب هر که از مجتهدین خواهند اختیار نمایند پس هر
کسیکه عمل بحدیث از مذهب امام بر می آید اگر بر آنکه حدیث موافق مذهب دیگر است انتقال از مذهبی بمذهبی از این مذهب

مشروح و تفصیل نجوا امام سیوطی رساله مسمی بجزیل المواهب فی انتقال المذاهب تالیف کرده خلاصه آن اینست
که انتقال از مذهبی بمذهبی جائز است و جزم کرده بر آن امام رافعی و در پی او رفته است امام نووی و در روضه گفته که
بعد تدوین مذاهب آیا جائز است مقلد را که انتقال از مذهبی بمذهبی دیگر بکند. گوئیم که لازم است بر مقلد که طلب علم
احوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن او که طرف ثانی اعلم است جائز است او را بلکه واجب و اگر مخیر کنیم
جائز است پس مقلد را حالات اند و منحصر عقلا در چهار حال خالی نیست چرا که مقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو را
باعث بر انتقال یا غرض دینی است یا دنیوی است پس اگر عامی عاری است از معرفت فقه از مذهب خود جز اسم
شنیده اند و انتقال باراده حصول مال و جاه کرده پس امر او اخف است که بحقیقت انتقال و [illegible] است و اگر
عالم و فقیه بود و برای دنیا انتقال میکند پس امر او اشد است زیرا که تابع مذاهب میکند برای غرض دنیوی آنچه علم
[illegible] دینیست اگر در مذهب خود فقیه است باعث انتقال [illegible] مذهب دیگر تردد و ترجیح یافته است
[illegible] پس چنین کس را انتقال واجب است [illegible] جائز اگر عاری است از فقه است در مذهب خود و تفقه
مشغول شده و جاهل مانده و مذهب غیر [illegible] او [illegible] فقه در این مذهب
[illegible]

ابن ابی سفیان و موسی صحابی و اتباع و اعوان او رضی الله عنهم چه اعتقاد باید کرد بدانند که علمای مذهب
اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنابر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم است تاویل میکنند و اگر
قابل تاویل نباشد تفویض بجناب الهی مینمایند و جرأت بذم و طعن ممنوع میدانند چرا که در قرون ثلثه مشهود لها بالخیر
هیچ یکی از علما و محدثین و مجتهدین باوجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال ایشان باوجود اقرار نسبت خطا
بمخالفان حضرت علی مرتضی علیه السلام تجویز طعن بر ایشان نکرده و اگر چه در میان لشکر شام و لشکر کوفه تنازع
و ملاعنه واقع شده و از شدت تعصب بیهوده بنابر عقیده کفر یکدیگر بزیاده تعصب در کتب معتبره مذکور است مبدأ این فتنه
شهادت امیر المؤمنین عثمان است رضی الله عنه که مطرقه اسلام همین است برای که وقت تنازع عسکرین حضرات صحابه
سه فرقه شده بودند جماعه بجانب جناب خلیفه برحق علی ابن ابی طالب رضی الله عنه رفتند و جماعه دوم بطرف امیر
شام رفتند و فرقه سوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون اخذ حدیث بر روایات هر سه
فرقه و وثوق بسا [illegible] داشتند اگر حدی ازین فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات از آن فرقه
نمیکردند بنا بر اجتهاد و استنباط این مسئله اشتغال اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین اسلام برهم میخورد پس در کف لسان
از مطاعن آنها حکمتی بس است حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوة والسلام علاوه آن اگر مخالفان گویند که
حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرور تر است قبول است لیکن از اهل قرابت تصریح تکفیر منازعان
ثابت نیست و جهت نفرت خود لازم نیست معهذا اصحاب و راجحین خطا از اهل خیر القرون خیلی مستبعد و
مستنکر است اگر چه آن خطا خطای اجتهادی باشد که مودت ذوی القربای آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت
و امر استکره نیز در میان نباشد رضا باذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم می آید دیگر بحث
این مسئله مناسب نیست سکوت یا افسوس تام بمقام اولیست و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف
ورزیده اند اعتماد بر اخبار بی اصل کرده و آن نفوس زکیه را از نفوس خبیثه خود قیاس نموده رفته رفته تکفیر اصحاب
[illegible] تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب و سنت اند عیناً گردیدند و بعضی بدانکه پیغمبری که حقتعالی نبوت بر ختم کرده
و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقراض زمان است [illegible]
[illegible] شان او جمعه که در طول عهد نبوت و صحبت او [illegible]

در خدمت و تأسیات او و ترویج شریعت و بدعات او فروگذاشته بتکفیری او از دو طرف کفر هم پیوسته
و اسباب نجات نه پیوسته نه طرفه حسن ظنی بخدا و رسول از خدا نخواسته اگر حقیقت کار همچنین باشد کجا رحمه
او شان السابقین من الاولین را از چنین خدا چه امید رحمت مست و از چنان پیغمبر چه توقع شفاعت حال
پیغمبر سابق و اکثر ایشان پوشیده نیست و اتقیا و اولیای امت نیز پنهان نه هر گز ندیده و نشنیده که بعد
از ارتحال یکی از بزرگان همه مخلصان و مرتد و منکر گردیده باو و از وی عداوت ورزیده باشند
این صورت زشت چه مقصود از آن اصلاح است کدام فایده مترتب شده نیز این حدیث خیر القرون
شر القرون میگردد [illegible] الاحمد [illegible] و اتصاف نصیب کنند [illegible] تا سیج [illegible]
ملتوب [illegible] و هم [illegible] نوشته بود که اختلاف شیعه و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله
علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چرا که بنا اعتقاد اهل ملت بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر
متواترات که افادۀ یقین نمایند و اقسام خبر در این باب کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست جواب
این مسئله از ضروریات دین نیست و ارکان ایمان نیست توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیست و ایمان
مجمل [illegible] کلمه طیبه که تصدیق و اقرار آن آدمی مسلمان [illegible] رستگار [illegible]
[illegible] علیهم [illegible] محبت [illegible] شرف صحبت [illegible] خدمت [illegible] قربت [illegible]
[illegible] مسالت [illegible] نجات [illegible] کتب تاریخ موجب
[illegible] نقصت [illegible] عصمت [illegible] جناب حضرت انبیاست علیهم التحیة
[illegible] غیر انبیا [illegible] اولیاست [illegible] از ایشان [illegible] مخالفات
اتفاق [illegible] میگردد و از رعایت [illegible] غالب
[illegible] اجابت [illegible] الاستقرار [illegible]
[illegible]
[illegible]

هو عند نفسه و برسول الله کما هو عنده و بآله و اصحابه کما هم عند نبیهم و بیت که
این مطالب علیا فوق مراتب جمیع اختلافات است و تفویض امر بجناب الهی است جل شانه که مرتبه نفس الامر است
هیچ فرقه را درین مقام مجال ادعا نیست و الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله
مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرموده
که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود و اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی
خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جهاد با کفار و اعلاء
کلمة الحق کرده اند مراد میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند در اعتقاد تو حق درین مسئله
کدام جانب است **مخدوما** حق بجانب اهل سنت معلوم میشود چه ظاهر است که لفظ خلافت اعم است
از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه او را میگویند که
در خلافت متمکن سازد و تثبیت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خروج این
افواج که تعرض اعداء حکم است و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند حضرت امام حسن
علیه السلام تا شش ماه از حضرات ائمه اطهار هیچ یکی در هیچ وقت قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه
الصلوة والسلام که خلفا از قریش باشند نیز مشعر برهمین است و گرنه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند
و جمع بین الدلیلین بانوجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای قالب
اسلام است از اینها وقوع یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از نفوس
مزکاة حضرات ائمه علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام
صلوات الله علیهم متفق اند و در وقت در کار خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام
الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بعد صلح میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام
مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در وقت حضرت مهدی [illegible]
هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری [illegible] حدیث [illegible]
مکتوب بیستم نوشته بودند [illegible] حضرت [illegible]

مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم وبعد ازان نیز بقطع نظر از واقعهٔ جنگ جمل
که دواعی دیگر داشت ثابت ست و این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید ست بر اهل
که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند با آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه
زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخدوما در خلافت نزاع طرفین معهود نیا
وحق بهر دو جانب میباشد چنانچه درین مقام ست مخفی نماند که قضیهٔ افک حضرت مرتضی چون مضطرب جناب
رسالت مآب علیه الصلوة والتسلیمات احساس نمود بمقتضای استیلای محبت بفتوای مصلحت وقت بنابر تسکین
وتسلیهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعض الفاظ که باعث ملال سهوی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد
معروض داشت و استماع این خبر حضرت صدیقه را وحشت آورد و چرا نیارد که تکلم مقربان بارگاه با چنین کلمات
درچنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر ست که بالاتر ازین اذیتی نمیباشد
پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشریت ست که ازان
چاره نیست نه از راه دیگر و تا محبت باقیست این وحشت باقی ست و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات نیز
از جهت عداوت حضرت صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه بجهت محبت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که ازان نیز گزیر نبود پس درین صورت بهر دو طرف حق ثابت ست و هر دو معذور اند بلکه
ماجور که بنای هر دو بر محبت پیغمبر ست علیه الصلوة والسلام چنانچه وحشت و ملال حضرت خیر النساء علیها التحیة
والثنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیحه بثبوت رسیده و این محل دو تقریر ست یکی آنکه
حضرت بتول با وجود تبتل و انقطاع از دنیا بقدر قلیلی از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا
ملال را کار فرمودند دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه وسلم در بیان
امر سهل چرا مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر ازان مالی در عالم نمیباشد منافی ترک دنیا
و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را متقی میشناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست
و منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف ست نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان
مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده داشتند در حق حضرت صدیق نص قطعی بود و مسامحت درینمو

جائز نیست تسلی نشدن حضرت خیر النسا باین جواب یا باینجهت خواهد بود که ثبوت ارث بآیه توریث
واقع شده و این حدیث تا آنوقت نظام بحد شهرت نرسیده باشد تا بحضرت فاطمه حجت تواند شد یا از را
نازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگی است و بحکم لا تبدیل لخلق الله همچو کمالی خصوصیات مزاجی را
تغیر نمیتواند داشت شدت غضب حضرت موسی علیه السلام باوجود پیغمبری [illegible] قصه طپانچه زدن آنحضرت
بروی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس حق نزد هر دو معذور و بهر دو طرف حق ثابت میشود
و اہل سنت را حسن ظن و تاویل حسن در شان فریقین واجب است السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بست و ششم مخدوما آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت از ایشان و خوارق
و عدم مبالات به نسبت اصل قرآن اول نوشته اند معلوم شد بدانند که سخن از اہل مشایخ و دیگر مریدگرفتن بی فقه
است و از عقلای مخلصان هر که التماس امور مذکوره نماید تسلی او باین مطالب باید کرد که او سبحانه
[illegible] که مطلب حقیقی است منصوص آیه کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله [illegible]
از مقصود صوفیه [illegible] طریقست باتباع پیغمبر علیه السلام والصلوة [illegible] آن طریقت [illegible]
و منہیات [illegible] اصلاح [illegible] [illegible] [illegible]
هر که این نسخه بکار بست [illegible] [illegible] [illegible]
حقیقی صورتش نصیحت عوام مسلمین هست آن بعد تصحیح اعتقادات [illegible] [illegible]
و امتثال امر و نہی [illegible] این اعتقاد و امتثال سعادت حسن است [illegible]
این نسخه حصه خواص است [illegible] [illegible]
و حاصل آن ظهور تجلیات [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] صورت آن حقیقت [illegible]
[illegible] [illegible] ظهور حقیقت [illegible]
[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

بیان باید و بافت کرار معالجه انجناب علیه الصلوة والسلام و طبایع اصحاب کرام چه آنا صحبت بشفا الظهور سید

مخفی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل [illegible] بود و اتباع و استر [illegible] رسول علیه التحیة والثنا ولذا

از [illegible] نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا [illegible] دیگر بود [illegible] و در این آثار [illegible] حضور قلب

و تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت [illegible] حاصل شده بود و از او [illegible]

قرون [illegible] صورت و حقیقت [illegible] متصور نیست [illegible] اسلام

[illegible] محافظ حقیقت [illegible] اعتبار [illegible]

الکشف و کرامت [illegible] طالب صحبت [illegible]

[illegible] باشد [illegible] اتباع سنت [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه وسلم

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] و باعث [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مقام تمکین [illegible]

[illegible] اسماء و صفات [illegible]

[illegible]

[illegible] بنا معنی معبر است در اصطلاح قوم بفنای قلب ولایت صغری که ولایت اولیاست و معارف وحدت

وجود [illegible] ولایت ظلی که محل سکر است ناشی است و درین مقام ذمیمه قلب نفس را هم رنگی از فنا میسر شود اثر حصول

[illegible] حضور است با حق جل شانه بمرتبه که غفلت عارض نشود و تعلق با سوا انما مطلقا و بالاتر ازین مقامیست که

سیر سالک در اصول این ظلال که مسمی باسما و صفات اند واقع میشود و معامله با لطیفه نفس می افتد که از عالم خلقت

[illegible] و مقام سابق با قلب و لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا مرکز ظلال است کار افتاده بود

[illegible] بالنفس در حقیقت فنا حاصل میشود و آثار مطمئنه میگردد و عداوت مخالف بمحب موافق میشود و استغراق و حیرت

وا[illegible] بهم میرساند و چون این مقام فرق بعد الجمع است تمیز صحیح حاصل آید و سر وحدت شهودی که خبر از عینیت حق

[illegible] مفهوم میشود و وصول باین مقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جل شانه بودن از مبتوسات

[illegible] بحدیکه کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و عقاید و عمل برحسب کتاب و سنت

بلا کلفت میسر آید و این مقام معبر است بفنای عنصر و ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوة و ببرکت اتباع

آنحضرت خواص امت را نیز حاصل است و درینجا سیر سالک کمالات اسما و صفات که تعلق باسم هو الظاهر دارد بعد از قطعست

و فوق آن ولایت ولایت ملائکه است که معبر بولایت علیاست و درینجا سیر در کمالات متعلقه هو الباطن است و فایده

حصول ولایت قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدنست و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا

[illegible] بعدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد

[illegible] کمال عناصر اربعه که وصول لطیفه نفس اندمی افتد یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثه سوای خاک و در

[illegible] عنصر خاک مخصوص بکمال ذات عالیه اعتبارات و شیونات [illegible] بالاتر ازین کمالات نیز

[illegible] و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنای قلب و فنای نفس است و مراتب دیگر

[illegible] فناست هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروج و نزولیست و فنا و بقا بیچه محرر گردید موافق

تحقیقات حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین مناسب مذاق متقدمین است اما مشایخ دیگر درین باب

[illegible] سالکان میکردند و اسلوب قدیم چند [illegible] سلوک است بجز جذبه تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن

[illegible] صحبت [illegible] آری مختصر [illegible] والسلام

مکتوب بیست و سوم برخوردار تصویر مسئله وحدت وجود حسب التماس شما رقوم میگردد باید دانست
که در شرح کتاب مراتب سته مینویسد که حقتعالی بعلم قدیم خویش حقائق کلیه جزئیه را میدانست و علم بشی
مستلزم وجود آن شی است در علم پس باید که اشیا بتمامها وجود علمی ازلی باشند و این راست که
صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم مسمی است بباطن وجود
تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر دران بدیهی است باید که وجود علمی غیر وجود خارجی باشد
و باید که مقدم بران بود مانند تقدم اصل بر شیء و تقدم ذی ظل بر ظل کیفیت صدور وجود خارجی اشیا
از وجود علمی آنها آنست که چون حقتعالی میخواهد که صورتی از صور علمیه خارج که عبارتست از وجود منبسط
و مسمی است نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آن صورت از آن صورت بفعل آرد در میانه
آن صورت و نور این وجود نسبتی معلوم الاهیه مجهول الکیفیه پیدا میکند مرآت وجود منبسط بمثل عکس آن صورت
منطبع مینماید بطوریکه آن انطباع را بزبان اطلاق وجود دیگر دو الله المثل الاعلی چنانکه عکس رائی در وقت
مقابله بمرآت در مرآت پیدا میشود و نور مرآت بدان سلوب میگیرد و عقل سلیم بعد تامل صحیح صورت منعکسه
را در آئینه و بر آئینه نمیتواند گفت که آنجا [illegible] ارتسام اگرچه بظاهر و فهم عوام صورت مرئیه و
مرئیه در یک بخلاف است که مرآت باشد که حسب حقیقت هر یکی از صورت و مرآت آئینه [illegible]
صورت از مرآت پیداست و تقعر و تحدب مرآت از صورت هویداست مولانای جامی در مراتب سته
میفرماید اگر وجود را مرآت اعتبار کنند ظاهر [illegible] آثار و احکام صور علمیه است که الاعیان الثابتة فی العلم
ما شمت رائحة الوجود الخارجی اگر صور علمیه را مرآت قرار دهند ظاهر در وی تجلیات اسمای صفات
شئونات حضرت وجود است و وجود [illegible] چنانچه شأن مرآت است گوئی [illegible] بمثابه صفحه منقوش [illegible]
و وجود [illegible] آئینه صیقلی [illegible] مرآت وجود در آمده [illegible]
[illegible] صور علمیه [illegible] مرآت وجود [illegible] قیام [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] شئون امکانیت

تنزلات خمسه مشهوره یعنی تنزل وحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبهٔ علم واجبی متضمن دو تنزل وجوبی ست یعنی
وحدت و واحدیت که عبارت ست از ملاحظهٔ او سبحانه شیونات صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبهٔ
علم میگویند که در خارج غیر وجود واحد هیچ شی را تحقق و ثبوتی نیست و این کثرت مرتبه در مرتبهٔ وهم کائن است
و حکمت بالغه این وهم را اتقانی داده است بنای آثار ابدی بر آن نهاده و نه وهمی ست که برفع واهم مرتفع گردد
و مراد قوم از اطلاق وهم بر این مرتبه آنست که این کثرت را تحققی دیگر نیست بمانند وجود واحد درین مرآت
وجود منبسط تجلیات شده است منشاء تعدد تجلیات تکثر شیونات ست که در حضرت وجود مندمج بوده اند در مرتبهٔ
علم منفتح شده مثل انفتاح شجر از تخم و حقائق ممکنات گردیده است و عکوس آن حقائق در مرآت وجود منبسط افتاده
مسمی بعالم شده و چون وجود وهمی اشیا را تحققی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی ست و در نفس الامر همان وجود
علمی موجود اند از مرتبهٔ علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات آلهیست و صفات عین ذات اند نزد
صوفیه وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه میفرمایند ان
شئت قلت حق وان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج موجودی نیست
و اینست معنی وحدت وجود و اینست مکشوف و مشهود این حضرات ست رحمة الله علیهم مکتوب بست و چهارم
تا سه تجلی ست استخاره میسر نمیشود و استخاره مسنونه بالعجل آورد و انشاء الله تعالی خبر پیش می اید الحمد لله
که باوجود توکل و تامل و مرض دائمی متعلقان و ویرانی شهر و فساد زمان با کمال جمعیت بسر برده میشود بحمده و نستعینه
.. تعالی عزیزان را توفیق اتباع سنت داده و بذکر خود مشغول دارد شیخ احمد سعید کار ست لطیفهٔ قلب او
از قید قالب بر آمده است اما استعداد این مرد ضعیف ست معهذا افتان و خیزان براه مقصود میرود
خدا بمنزل مقصود برساناد چون سلب امراض قلبی و قالبی معمول حضرات ماست رضی الله تعالی عنهم و
حق تعالی آنجناب را قوت و قدرت آن عطا فرموده است چرا از راه انکسار خود را درین امر خیر معذور
میدارند فیض الله خان صاحب را به روز در پیش داشته باشند و بقدر یک صد نفس سلب مرض ایشان نمایند تا که
مقصد شریف بسفر حجاز برفاقت شاه سیف الله صاحب مبارک ست اما بشرط رضای عزم محکم
حق تعالی ایشان را میسر کار ست در غیبت آن مشفق حاجی معتمدی بنظر نمی آید و اسباب ایشان همراه بردن از

علائق مقصود نیست اما امکان تبادل این محبت نسبت عمل باید او نیز باد اگر سینه زیر پرده داشته باشد از
اعزه و احباب اخوان طریقه و طلاب سلام و دعا قبول باد والسلام **مکتوب بیست و پنجم** التفات نامه
مشتمل بر ... خاطر از ... خبر یافتن شیخ احمد رسید و تردد کرده نیند و بعد رسیدن ایشان هم بنا بر حقوق صحبت
و هم برعایت امتثال امر شریف مولوی اشفاق ... پسند و اگر طرفه نگیرند بشرط تاثیر توجه انشاء الله تعالی
زود بر میگردد محفوظ و مصئون بمنزل مقصود میرسد خاطر شریف جمع باید داشت عزیزان و دوستان و یاران
طریقه سلام برسانند و خدا کند که آنجا بوی فرح آید و با مزاج عالی بسازد و اندیشه از انست که بیگانگان عجم
علیه محمدیه انجا بسیار اند غیر از مره معدود خود نیست آری زبانی شیخ احمد که ثانی الحال رسیده اند ...
توقف معلوم میشود بعد صحت فرصت ... طریقه می گیرد و فقیر ... جواب خطوط صاحبان کرخ ...
معذور داشتم که بعد ... سال ... توقع زندگانی کم تحریر یادگشته خود را یاد دوستان ...
خدا عزیزان یاد آید ... سلامت ... و اگر شفقت ... تشریف خواهند ... اشتیاق فقیر سلام ...
... دوستان ... و هم ... گذشته ... برود کار می آید حق تعالی رفع میفرماید الله تعالی
فتوحات ظاهری و باطنی ... میسر ... والسلام **مکتوب بیست و ششم** فقیر ...
هم ... خود ... خدا ... خود ... خدا قادر است
ضعف پیری ... سعادت ... برکات میسر ساز و عنایت نامه ...
بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از دعای خاتمه ... و کروهات ... ترقیات صوری و معنوی
برای انجناب خان ... که ... ایشان ... و این ... خیلی
... ساخته مقید ... حد احباب ... صاحب ... مناقب و محاسن تمام ...
در ... و خواص ... جمع ساخته ... فقیر ... و اشتیاق ...
... شاه ... تعالی ... و ... باد و ...
... و ... لشکر ... و ... آب ...
... و ... داشته ...

ندارد و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علی خان در حضور ماند و سرداران بسول
تعلقات بحال ایشان داشتند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجا را فرصت وفای عده یعنی جمع
اشعار انتخابی وغیره کجاست و دیگر تشریف فرمودن سید جیون صاحب که از طبقه عالیه اند برای صاحبان
این شهر فتوحست سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد دعا خوانند و باخذ مشغول باشند و میر مبین در یقین بجهد
تمام کار را تا کمالات نبوت رسانند و نسبت ارشادی یافته دیرند اجازت ارشاد و خرقه هم یافت خدا کریت
دهاد والسلام مکتوب بست و هفتم حامداً و مصلیاً و مسلماً حضرت میر صاحب مشفق من هزاران سال
سلامت باشی که بعد مرگ نوسیدی رسال مآب حیات نوید شدم برکات لزوم در یں مرحوم
این عمر ده صد ساله از زنده جاوید ساختی حکیم از ضعف پیری و کثرت تعلیم طریقه که وزن صد کس
زیاده ازان توجه اتفاق می افتد قوی القدر بتحلیل رفته که طاقت قیام در نماز فرض مانده است پس
اگر بمجرد استماع این خبر زندگی اثر رسید و دیدم ان شاء الله تعالی در ماه صفر اراده سنبهل دارم که از چندین سال
هر سال اتفاق می افتد برسم از ورود خود آن حدود اطلاع میدهم یقین ست که با حیای این عمر دو بهینه
پرداخت زیاد عهدهای قدیم حالتی میگذرد و در تنهائی خود ترحمی می آید که قالب تحریر نگنجد در نسخه
مبارک نفحات الانس در ذکر استاد ابوالقاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت در نظر گذشته در این ایام
فقیر را ازجا بربوده بود مناسب حال دانسته قلمی میگردد ؎ سقی الله وقتاً کنت اخلو بوجهکم ؛ و ثغر الهوی فی روضة
الانس ضاحک ؛ اقمنا زماناً والعیون قریرة ؛ و اصبحت یوماً والجفون سوافک ؛ امید آنست
که در مراسلات تخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ مرزا صاحب اکتفا میکرده باشند و از احوال برکات
اشتمال و اراده شریف مطلع سازند والسلام مکتوب بست و هشتم الله معظم اسیا گشته شاد انجا
رفته جای فقیر گرم سازید که ان ضلع عالی قصیده و درویشی صاحب نسبت نیست بخاطر جمع بکار خود
ساعی و سرگرم باید بود و تشویش را باپس چه راه نباید داد و اوقات در ایصال منافع دینی ظاهراً و
باطناً مصروف دارید که ادب حانه شمار دستی داده ست شکرش همین ست قال الجنید الشکر
صرف النعمة فی مرضات المنعم و شیخ عبدالحی برادر پیر اکمل نسبت شد که صلاح در نیابت مو

علی صاحبها الصلوة والسلام انشاء الله تعالی زود است که ضیق بدل بوسعت میشود مصرعه مشکلی نیست
که آسان نشود * و اگر اسباب چیزی معین گردد بمقتضاء آن قبول باید کرد و چه معین طلب سوال منافی
توکل نیست اگر اعتماد بر آن نباشد خصوصاً درین زمانه باعث جمع تفرقه خاطر است و توکل صرف باعث
جمعیت نیست راس المال صوفیه همین جمعیت است انشاء الله سبحانه جل شانه متبعان سنت نبویه علیه الصلوة والتحیة
و درویشان خانقاه محمدیه اضاعت نخواهد گذاشت [illegible] و در تعلیم طریقه و درس کتب مقید باشند
و ختم خواجها رضی الله تعالی عنهم و ختم حضرت محمد رضی الله تعالی عنه [illegible] بعد نماز صبح [illegible]
بجناب [illegible] امید [illegible] و نومید نباشید [illegible] ظاهر [illegible] پیشه نکنید انشاء الله تعالی و تبارک
منصور [illegible] فتح [illegible] قدرت نبید [illegible] نمائید و در فتح
و نصرت لشکر اسلام بر کفار دعا و صرف همت و حسبت [illegible] نباشید اگرچه احوال مسلمانان این
قوم [illegible] اما حق اسلام [illegible] مقدم است [illegible] رابطه اسلام بگوئید که دنیا فانی است و آخرت
باقی [illegible] انصاف ضرور است که [illegible] حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آن حضرت نمائید و اگر توفیق باشد
در باب [illegible] جمعیت و صحت عافیت [illegible] اوقات خاص و احباب اللهم اجعل خیر
عمری آخره والسلام مکتوب بیست و نهم [illegible]
و حالت [illegible] خدمت کرفته [illegible]
[illegible] مکتوب [illegible]
[illegible] میان محمدیه صاحب که [illegible] این طریقه ممتاز بوده [illegible]
[illegible] حلت [illegible] سخت فقیر [illegible] قریب است [illegible] شدیم
و ایشان [illegible] خلیفه [illegible] یاران ایشان [illegible] ایشان بگزین فقیر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] شد [illegible] و آنچه در باب
[illegible] علیحده نوشته اند [illegible] و دیگر [illegible]

... در دو همین خوبهای دم اشکال ... صحبت کرده دیگر بی آزاد و راکه باضد که غیبت باد گیری چه کار خدا
... فتوحات صوری و معنوی ارزانی فرماید که مراد ... عزیز تر از ده کسی غیبت ... واقع بجای ما در دیدا
... پرستار و نظر ... هم آداب ... دات و فرزندی و غلامی و بندگی بتقدیم میرسد
... ری هست ... سید انم ... زیاده ... التفات باید که جبر نقصان التفات ... حقیقت
... ست تواند شد و آن برخوردار گوید که هر صباح متوجه ... شده بنشیند و درانجه توجه ... آنچه ... وقت
آن برخوردار نوشته اند ... بدل رسانید - میان غلام محمد حرانی باطن خود ظاهر نمود لقدر ... احتیاط
... آن ... و مکیفت که برای ... سفر ... کردم ... اگر ... باشد فقیر یکبار بعیادت شاه ... ل
صاحب ... حضرت ... ایشان متوجه ست حافظ غلام رسول ملاقات کرد مرد
بزرگ اند مولوی ... حبیب ... بسلام مکتوب سی و یکم ... تمام مسجد معلوم کرده
حق تعالی اساس اسلام را قوی تر گرداند ... روزگار ... راه یافته در ماه گذشته قلعه ... را کفار
سکه ... متصرف شدند قتل و غارت و اسر ... میان ... مولوی قلندر بخش جیو ... فرزند غارت خورده
سلامت ... بطرف ... گذشت انا لله وانا الیه راجعون از غایت بی اسبابی و آن نواح
توقف ... رسید و اندوه ... آن خصوصیت امداد و اعانتی ... بتقدیم ... رسید خجالت علاوه این
معصیت گردید خدا تعالی تلافی فرماید ارسال ... بنابر موانع حرکت بآنطرف موقوف ماند اول ضعف پیریست مع ...
عوارض ... فستوحی سوم تنهائی ... که کنیز و پرستاری نمانده ده کنیز از خانه رفتند و ... هم
زار زانی ... خدمت ... و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری خانه
... دستور و فقیر ... طعام از خانه مولوی غلام یحیی جیو بهره ور خادم ایشان بخته می آرد جنس
... هم ... شاه علی باوجود ... فرزند یک خادم ندارد و ناتوانی علاوه آن الحمد لله علی ... والصلوة
علی ... محمد و آله آنچه ... بیرات ... بجوز ... تعالی الی ... اسماء نوشته اند ... عاست ...
... ساخته اند ... که قیمت ندارد ... بسبب گرفتاری ... خوبهای او را شناخته ام
انشاء الله تعالی بکمالات اخروی و فتوحات ... نصیب او ست ... ضعف بصر و ... و تحریر

نمانده و طاقت تحریر نیز نماند بعد از این از جواب خطوط معذور دارند و [illegible] دوستان مخصوص [illegible]

گرچه [illegible] قصد بود اما رمضان مبارک بخیر گذشت [illegible] خصت شدند [illegible]

اگر بر جاده شریعت و طریقت [illegible] از حق [illegible] و شرف [illegible]

نامه [illegible] مکتوب

دوم [illegible]

اگر کمال [illegible]

کرده باشند [illegible]

وامید [illegible] طریقه [illegible]

شاید خواست مگر از غلبه محبت [illegible]

میان محمد نوازالحال [illegible] حق المقدور [illegible]

که طالبان [illegible] عالم کم اند اگر [illegible] مکتوب سی و سوم

دخول یاران در طریقه [illegible]

[illegible] خواهش [illegible] مبارک [illegible]

میان محمد قاسم [illegible] و توجه [illegible] معلوم شد که [illegible]

از آن برخوردار [illegible] معاف کرده [illegible]

تا هم خاطر جمع سازید [illegible] باشید [illegible]

[illegible] حضرت خواجه [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا قضیه میبی بقوت مستعار و در توجه دادن نیز روز افزون الحمد لله علی نواله والصلوة علی رسوله محمد واله شاه
شفیع علیه الرحمة بدرقی وفات یافتند و در مقبره حضرت شاه ولی الله صاحب رحمة الله علیه مدفون شدند حضرت خلیفه البیان شاه
رحمت الله نیز در دهلی آمده بودند روز رخصت کمنزل انجا رفته یکبار افتادند و مردند بعد تجهیز و تکفین در پهلوی میان
محمد منیر مرحوم آسودند یاران حلقه آنجا سلامها خوانند و فقیر را از دعا و توجه غافل نشناسند و احوال یاران حلقه
آنجا مع اسامی انها نیز نوشته باشند انتقال از وطن به بلده لکهنو بسیار بجا شد درین حکمتهاست حضرت خواجه
محمد پارسا قدس سره در رساله از رسائل خود میفرمایند که طالب را باید که خود را از چهار نوع فساد نگاه دارد یکی از
صحبت طائفه که محرم نباشند یعنی در شیوه این شریک نباشد که صحبت غافل سخت زیان دارد که صحبة الغافل
داء و دوائه الصفا دوم از لقمه شبهه سوم از بسیاری خوردن چهارم لقمه الغفلت خوردن هر لقمه
سالک بغفلت خورد تخم معصیت شود و هر که بسیار خورد طاعت گران شود و هر لقمه که با شبهه خورد نور باطن
وی بظلمت مبدل شود و هر که با غافل صحبت دارد هم رنگ او شود و هر که درین سبق با تو شریک نیست
او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از رنج کشیدن چاره نبود پس باید که از کس یا از چیز یکه حجاب راه
او شود دور باشد و گفته اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که منی بطریق شهوت از وی زائل شود و در طریقت
وقتی بالغ شود که وی از منی بر آید فقیر در شریعت آنست که او را چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که
در باطن او یعنی در دل او غیر از خدا تعالی هیچ چیز نبود این فقر است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر
فخر کرده است الفقر فخری والسلام **مکتوب سی و چهارم** حال مردم این شهر از روزی که
نجف خان آمده است از شاگرد اتباع است خلاص مجد الدوله برزبان خاص و عام است خدا تعالی
زود بظهور آرد دیروز خط شما رسید بسیار تشویش گردانید فقیر هم دعا میکند و یاران حلقه و میان
محمد مراد جیو تقید در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید قبولیت که باجابت رسد و اثر بخشد خاطر جمع
دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست هرگاه که با قامی خود رو بشوید یا مقلب القلوب و لا نصار
سه بار اول و آخر درود یکبار خواند بر هر دو کف دست دمیده بر روی خود گردانیده رو بروی شده باشید و سوره
لایلاف یکصد بار با بسم الله هر روز بخوانید اول و آخر درود هیچ بار بیشتر فهم شما هیچ نمیرسد بشما نجات رسید

انشاءالله وچاقوی خورد تری که لعب اطفال ست رسید بطفلی داده شد بعد ازین پیچ باب برای ایشان
ارسال تحفه نخواهید نمود که ازاساری آب وهوای آنجا بوش شما بجای خود نمانده است فقیر از همه نا امیدم
میدانید اما امیدواران شما از شعور شما شکایت اندرین مدت مدید وسفر دراز تحفه با که باقر با فرستاده اید هم
بی نمک مدقماش نزد ... دن حقیقی مدخودی از شما عجب ست وملال فقرا شامل مشت خاکی ست بر روی دریا
حال اثر ازو نمانده معذ ... ست که شما درین حال از حد گذرانید واید خیلی شست شوی آن غبار نمود خاطر
جمع دارید ورمضان مبارک رسیده ویاران طریقه وحافظان قرآن مجید این بار در ینجا بسیار فراهم
آمده انشاءالله تعالی این ماه مبارک بالجمعیت گذرانیده و بعد عید میسر ... السلام **مکتوب سی و**
پنجم خط شما که طومار ملال بود ملول گردانید ... من مکرر نوشته ام که فقیر در دعای خیر شما تقصیر
نمیکنم اما تاثیر موقوف برفت ست ... ضعف ناتوانی که همیشه در خطوط شما هم توهم میکرد و مرا متوش میداشت
نقصان شده ... سود الاطراف که برای دفع شده باز ونسخه نیست دعای حزب البحر بحمیین بخوانند
مولوی نعیم الله صاحب ... تقصیر مدعا مقید ... احوال که ارشد مردم محفوظ مانده اند ترددی سبب ست و
جدا ... موقع حفظ ... باشند جزئیات ... نوشتن که تعالی با شما چنین سلوک نموده وفلان
خیانی گرچه ... ست تحریر جواب خطوط از ضعف نمیتوانم نمود حالا بدوستان نوشته ام که امیدوار وانتظر خوانها
نباشند که ... مرده ام و هم طاقت رفتن بمسجد جامع جز جمعه نمانده است بجانه ... قوت آن بجا است
که متوجه بطلبی شوم ... کرد حق فلان کس هیچ مناسب ست شما اگر درین ایام حاضر میبودید حال مراد ریافته
تصدیع ... فرداین فر داخبر رحلت فقیر خواهید شنید هرچه بخاطر شما رسد بعمل آرید اما اول استخاره که ذرحد بهشت
نفید بعد ... خواهد آمد دوران خیز ... ضعف وناتوانی از حد گذشته شت و امراض متعدد ... مستولی شده
... نیست ... بتعلقه هر دو وقت قریب صد کس حاضر میشود حیرانم که قوت توجه از کجا می
آمد ... باقی ست ... تعبیت الحکم ... سعد ... دوری ... سال سقوط قوت بسیار شده
... توقع نمود ودر مدت ... ایشان رسید
... مطالب ... ن ... تعلقه ... رسانند ... قبت ... جواب ... دعای خیر باشید السلام

مکتوب سی و ششم باعث تحریر اینست که لاله بیج لال نام جوانی از دبستان مقرر یکه در حسن سلیقه

منصدیگری و صحبت داری بچشم فقیر نظیر ندارد و عهده بعهده روزگار بوده است درین ایام از وطن خود

اکبرآباد دست بتلاش معاش درانجا وارد شده است منتظر بودیم که زود بیایند تا این نسخه صحیحه آدمیت

با آقای خود برخورانیده احسان بسته در حق آقا که رسیده [illegible] دانجا او با او رفیق شود هم در حق خود

الله همچنین در بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص [illegible] بتقریب روزگار از یاد [illegible]

و باید که پیش از رسیدن بتقریبات مستحسن خداوند نعمت خود اشتیاق او سازید و ازین معنی ما را اطلاع دهید

تا مسرور باشیم معلوم شماست که ذکر کسی با این اهتمام با شما کرده ایم و علاوت بمبالغه نداریم الله تعالی خاطر شما را

از همه اسودنی و دنیوی جمع دارد صحبتهای خاص ایام [illegible] اکثر یاد می آیند تا باز میسر آرد و فقیر را از خود

غافل ندانید [illegible] متوجه بشماست حاجت تاکید نوشتن نیست کسر از جانبین و غافل نمیباشد

من شما را بر جان دوست میدارم انشاءالله تعالی [illegible] رسیده بود [illegible]

خاتمه بخلیفه و کوزهای پیرهای متهرا که [illegible] بسیار [illegible]

است آمد خدای تعالی جزای خیر [illegible]

جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن رعایت [illegible] شما حاجت [illegible] نوشته اید [illegible] صورت

عدم قبول از شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم [illegible]

ضرور نیست در خانه شما چه است [illegible]

احوال که مرقوم بود معلوم [illegible]

پاک در خاک آن حضیره گذاشته ایم بروقت [illegible]

و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان در ذکر اوست [illegible]

باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ [illegible]

نامناسب احتراز لازم شناسند و خدمت [illegible]

مردم خانه بجانب شاهجهان آباد نوشته [illegible]

یک دو گھڑی روز برآمده پیش از عقد یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و متوقع فیض رو باین طرف کرده بعد نماز صبح بنشیند که محبت این ضعیفه که فرزند ماست در دل فقیر تاثیر کرده است استعداد خوب دارد هرگاه توجه میشود ترقی معلوم میگردد الله تعالی هرجا که دارد محفوظ و محظوظ دارد اخلاص شما برین ثابت ست داغ واقعه مولوی غلام یحیی مرهم شما ارد والسلام **مکتوب سی و هشتم** فقیر در رساله معلوم کردم که والده شما در باطن ناخوش اند ناخوشی والده موجب خسارت دنیا و آخرتست خصوصاً والده مشفقه ضعیفی را استفسار نموده اگر اصلی داشته باشد کفارت و مکافات بعمل آرند الله تعالی عیوب امور شمان بعیب حسن بخیر گرداند و غافل نمایند ما ملاقاتها موقوف بر وقت مقدرست عمر اخیرست اگر در زندگی میسر شد انشاالله تعالی بشرط سلامت ایمان در بهشت برخوردهای خاطر خواهیم کرد و بدعای خیر خاتمه یاد دارند و با وجود بی سامانی در فصل بشکال برآمدن برای تفحص احوال فرزند مفقودالخبر غیر از رنج فائده ندارد و بامید رحمت الهی منتظر باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا ستاب می آیند والسلام **مکتوب سی و نهم** او سبحانه جل شانه مهربان صاحب ما را از مکروهات دارین محفوظ و از مرغوبات کونین محظوظ دارا داخلاق کریمه ایشان بر فقیر افسونی دمیده است که دل از استیلای شوق بجان رسیده ۵ کردی نگهی سوم حسن تو گردیدم های کاش ندیدی ای کاش ندیدیم * مشکل اینکه طرفین را موانع حرکت بسیارست از انطرف شغل ملک داری و از ین سو غلبه ناتوانی و نزاری جدا بدادلها بهم بیندا برخورد کم میسر شود اگر رسم مراسلات که نیمه ملاقاتست مسلوک باشد غنیمت ست زیاده عمر و مزه عمر ارزانی باد **مکتوب چهلم** بحذب قسمت جاذبه احباب فقیر از دهلی سنبهل سید امروهه و مرادآباد را هم دیده تا با نتخاب پرداز و که رخت اقامت در کجا انداز د و متعلقان را طلبیده نگاه دارد که از تشویشات هر روزه دهلی تنگ آمده ام و دهلی و شاهجهانپور خود دورست آخرا ینجا رسیدم مردم سنبهل و مرادآباد و امروهه که سه ملا د سماجت نمودند که اینجا باید بود و جاذبه حقوق نواب ارشاد خان بهادر سلمه ربه نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان طریقه نیز درین شهر بسیار اند عزم اقامت نموده آدم برای طلب متعلقان فرستادم آنها عذرهای مسموع نوشتند ناچار بمراجعت دهلی اتفاق افتاد ۵ می باقی ماهتاب باقی

اما بتوصد حساب باقی و وقت کشف کروب قریب ست حزب البحر خود تش پیش ایشان خواهد بود اکنون
برای حل مشکلات بخوانند و صور خوانند آنحضرت میر سلمان صاحب سند کنند اگر این دعا آنجا نباشد بنویسند
آنرا نوشته بطور دعوت آن ارسال نمایم و شعر مناسب حال از محمد تقی سلیم آمده منصوبه وصال هم
نشد دریغ شطرنج عشقبازی ما نا تمام ماند. والسلام

مکتوب چهل و یکم

الحمد لله علی نواله و سبحانه
و تعالی شما را از مهالک بسلامت آورد و توسل که بپادشاه حال نمودند مآل آن خوب نیست و احوال این دنیاداران
مکور باطن اند کل تفصیل معلوم میشود اگر شود تحریر آن موجب فساد است لیکن بر رعایت خاطر شما گاهی می نویسیم
و خوبی میان عظیم الدین یاد داده است که نوشته آید تقطیع نظر از رسم طریقه فقیر او را شناخته آشنا گرفته ام
که مرد دیست مردانه در هر میدان معامله دینی باشد یا دنیاوی خدا او را زنده دارد و بمقصود دلش برساند
پس آمدن ما در آنجا و دیگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان درین شهر ویران نمانده و آنجا بسیار رد بجهت
انکسار شما بود اگر شما در آنجا نباشید وحشت خواهم کردن هر چند فرزند سید رفقای شما خدمت میشود لیکن شما
بدل نظیر ما رید که کسی قایم مقام شما تواند شد فتح حکم عقبا دارد درین شهر و قرض حکم کیمیا هر حال مرحوم
تقاضای وقت کنند زود بل باید آورد یا اطلاع زود باید داد که چار نه سیر سفر رسیده سر کرده شود و دیگر
حضرت مولوی ثناء الله صاحب که یادگار فقیر اند ضرور واینده. السلام

مکتوب چهل و دوم

همان من
سلامت باشی درین مدت مفارقت رقعه شما رسید و حرز جان گردید و روح تازه در تن ما نو دمید
هر حال با همه معاملکی با فقیر با آن همه حقوق و خصوصیت تغیر در شما با فقیر در اوضاع قدیم به سبب آن
اطوار ... مناسب حال فقیر غیر از دعا عفو ... هیچ نیست باید دید که استطار ... اللہ ... نیکم
... آنجا ... احوال سفر عجیب ... حال یاران ... اخوان ... والده ... صاحب
انصاری و حال حضرت مولوی صاحب ... دیگر ... حضرت
... توجه سید ... کسی توجه نگیرد و طاعت الدین ... سید ... مقام ... خو
... استیاق ... صفه ... سید ...

مکتوب چهل و سوم

... فقیر ... ...

موافق خبر صحیح جواب سلام خواهند داد بشنوند یا نه اکنون که رسم اسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای
رسم دوستی با تقصیر نخواهد داشت و حقوق محبت فراموش نخواهد گذاشت و این بی سواد دبستان تحقیق استعداد تصنیف
کتاب ندارد بعض مسائل شریعت طریقت بطریق جواب که احباب سوال کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده
عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعض اجزای آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد منهم بر علیخان صاحب
که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و با وصاف حمیده متحلی اند بتقریب قصد پیلی بهیت نموده اند معرفت
با مردم آن بلده ندارند بوسیله رقعه فقیر اگر بخدمت برسند مورد مراحم خواهند شد و اشفاق و عنایت
که با یشان مبذول خواهد شد بعینه عاید بفقیر خواهد گشت ملاقات که نظر باسباب جیلی متعذر مینماید چند آسان
فرماید مصرع و للرحمن الطاف خفیه مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند **مکتوب چهل و چهارم**
باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نواب اعتصاد الدوله ارشاد خان بهادر نبیره نواب امین الدوله
مغفور ست از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبدالله انصاری رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و
باطنی از فقیر یافته نسخه سراپای او صورة و معنی بصحت رسیده موافق وعده حافظ رحمت خان صاحب
که در سبوی در مجلس کتخدائی صبیه و ندیکان در باب رفاقت در درگاه این خان برخوردار داده بودند
قصد پیلی بهیت کرده بنابرین بخدمت تصدیع میدهم که بحق دوستیهای قدیم و التفاتیکه بر فقیر مبذول ست
شفقتیکه لایق بزرگیهای آنمهربان باشد در حق این جگر گوشه که مرا عزیزتر از جانست بذل فرمایند
و اگر احتیاجی بکلمه الخیر باشد مرتبه خودداری منظور نداشته بطوری بفرمایند که مستمع متاثر گردد ورنه خود را
معذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد تنها عنایت ایشان کافیست و فقیر را در ورود
خود در پیلی بهیت گاهی بخیال نگذشته بتقریب بودن این نور چشم دران معموره احتمال صورت این معنی
قویست والسلام **مکتوب چهل و پنجم** اشتیاق و شفقت مالا کلام تمام انست که بود خاطر جمع دارید میر
اسد الله صاحب پیرزاده ما و تماد عیالمندی عاشق در آنشهر واقع شده اند بشرح مقدور استطاعت و
توفیق خدمت ایشان غنیمت [illegible]
بوقت رسیده [illegible] قبول کنند [illegible] بحکم [illegible] دریغ نباید کرد و جزا

کرباشید باخدا باشید ضعف مستولی ست خدا خاتمه بخیر کند والسلام **مکتوب چهل و ششم** الحمد لله
حمد الکثیر امید قوی ست که او سبحانه جلشانه صاحبان هندوستان را مع جمیع ساکنان آنشهر محفوظ از آفات
دارد و تلاوت سورهٔ لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان متوسلان را بفرمایند و از آشوب و
هنگامه که در نجد و بسبب غلبه افواج جنوبی و لشکر قوم روهیله واقع شده و قصبات و دیهات تاراج
رفته چه نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خانصاحب ازین مهلکه نجات یافته
تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن و بخدمت نیز میرسند التفات نامه رسید و ممنون گردانید و از خیریت
صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را سلامت دارد و سرداران اینجد و دررا توفیق نیک
کرامت فرماید و اشتیاق از دل صفا منزل خود دریابند و خبر جانکاه واقعه مولوی غلام یحیی صاحب در سینه
آتش و در جگر را آب گردانید انا لله و انا الیه راجعون و سرمایهٔ تسلی اینست که فردا هم میرویم
والسلام سنه ۱۱۸۶ه **مکتوب چهل و هفتم** صاحب من برخوردار عزیز الله معه والده خود در قید فرنگست
و آزرده اند این وصلت سعید خان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیر و آنعزیز ربطی نمانده
و از مدتی بجانب جانما دخود رفته اثری و خبری از و از نیجا نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والده
آن برخوردار بدین معذور است مگر بدعا حل این مشکل شود و از دعا دریغ نخواهم نمود و آن مستوره در مصیبتی
بتلاست که بتحریر راست نمی آید اگر باختیار خود میسر آورده تا بشما میرسانید والسلام **مکتوب
چهل و هشتم** معلوم است که برادر بدستخط خود خطی نویسند و نویسنده که مینویسد بگویند که لقب بتبدل
حقایق و معارف آگاه موقوف دارد که در خصوصیت با شما این لفظ گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا
معلوم تکلف بجیره را دخل نمیدهد بعد ازین باینطور بنویسد که از میر اجنبی میرزا جانجانان مطالعه نمایند پس مطلب
بنویسد باعث تحریر آنکه میر بحو صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس سره هم پیرزاده فقیر و هم
قرابت با فقیر دارند و مرا بجای پسر مد اند همیشه بجمعیت بوده اند از گردش روزگار قصد پورب کرده اند
بخدمت خواهند رسید و ایشان را مغتنم دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه
خواهند نمود والسلام **مکتوب چهل و نهم** یاران طریقه را الله تعالی در یاد خود مشغول دارد در بیان بعثت معیر صلی الله

صلی اللہ علیہ وسلم مستغرق دارد حامل رقیمہ محمد شاہ از یاران حلقہ بست و کسب کمال کردہ اگرچہ بظاہر از
علم و فضل خالیست اما از انوار طریقہ باطن او معمور ست و باوجود عیالمندی وجہ معیشتی ندارد میخواہد کہ درین جہد و
اقامت نماید اگر وجہ معاش قلیلی کہ مدانتقاد زندگانی مع علائق تواند کرد از سرکار دنیاداران این
مملکت بسعی شما میسر آید ہم موجب اجر عظیم و ہم سبب رضامندی درویشانست و خدمت و سعی و تکلیف
معاش صاحبزادہ عالیقدر میان مرید حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی
سرہندی رضی اللہ تعالی عنہ کہ با علائق بسیار علاقہ روزگار و وجہ معیشتی ندارند و معہ متعلقان در شاہجہان آباد
بتقریبی میباشند موجب خوشنودی پیرانست و تا رسیدن فقیر یاران طریقہ کہ در دہلی ہستند بخدمت میان
عبدالرزاق کہ بظاہر و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقہ دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت دانند
عزیزان دیگر کہ از فقیر استفادہ کردہ اند و اجازت یافتہ صحبت آنہا ہم خالی از فائدہ نیست اما شفقت را
مصالح بسیار درکارست و اگر فقیر در حق شخصی سپارشی بنویسد بقدر طاقت سعی در آن امری نمودہ باشند
کہ برای شما مفید خواہد شد تاثیر از تقدیرست و السلام **مکتوب پنجاہم** کاری غیر از ترویج شریعت و
طریقت از زندگی مقصود نیست برادران طریقہ پیش فقیر از برادران نسبتی عزیزاند حق تعالی ما و شما را بر اتباع
سنت نبویہ علیہ الصلوۃ والتحیۃ استقامت روزی کند باعث تحریر آنکہ از ظلم و ستم کافران سکھ خذلہم
اللہ تعالی بلدۂ سرہند ویران شد و مزارات حضرات علیہم الرضوان بشہادت سید و صاحبزادہا آوارۂ
ہر شہر و دیار شدند جابجا قصد آن طرفہا کردہ اند خصوصا حضرت میر اسد اللہ صاحب کہ با فقیر خصوصیت
بسیار دارند تشریف می آرند اگرچہ احوال آن ملک و مردم آنجا مخفی نیست لیکن بضرورت عرض قوم سکھ گردد کہ اہل
طریقہ را بقدر مقدور بدست و زبان در خدمت ایشان مقصر نباید بود خصوصا درین وقت کہ صدمہ غارت و
جلای وطن باین بزرگان رسیدہ است زیادہ است و السلام **مکتوب پنجاہ و یکم** میان محمد اکبر
از یاران طریقہ بتقریبی آنجا میرسد تا نصف ائرہ امکان رسیدہ اگر التماس توجہ از شما بکنند للہ توجہ
بدہند و در امور مرجوعہ دنیوی ایشان نیز سعی نماید دار کلمۃ الخیر تا مقدور دریغ نفرمایند و دعای حسن خاتم
در حق فقیر لازم دانند کہ وقت رحلت نزدیک رسید عمر از ہشتاد تجاوز نمودہ توقع ملاقات نیست کہ ملاقات

سیر و سفر نمانده و شما را فرصت نه والسلام **مکتوب پنجاه و دوم** فقیر از سیر امروهه و مرادآباد
فارغ شده است قصد تماشای شاهجهانپور دارد انشاء الله تعالی عنقریب به بریلی رسیده دو سه مقام در بریلی کرده
روانه پیلیبهیت میشود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور بوده مراجعت به سنبهل شاید بعد از آن به دهلی رسیده
شود با وجود ضعف پیری این حرکت خفیف از خود پسندیدن بنا بر اغراض هیچ آخر و به است که خدا اسید اند اشتیاق
بعد با اشتیاق صاحبانست از عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع آن معنی باید داد که فقیر را
بعد ورود آنجا باعزه خبر کردن مقدور نیست که از مساکن احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام
مکتوب پنجاه و سوم حال مردم اینجد و تباهست خدا رحمی بر امت محمدیه نماید علی صاحبها الصلوة و
السلام باعث تحریر آنست که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و پیرانی بتجرید یک
همت قوی قصد سفر حج با جماعه فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان در امروهه واقع شود و بصاحب اطلاع رسد
استدعا که دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ الله در یابند و خود را از خدمت صحیح معتقد و یدانند
که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهر و باطنی است کسب مقامات از حضرت سید السادات میر عقیل
و تتمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد فقیر نموده اند و این مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علیخان
دو صلهم الله تعالی الی غایة ما تمناه اطلاع باید کرد بلکه رقعه فقیر از نظر باید گذرانید که تحریر علیحده درین باب درین
وقت مناسب نمود والسلام **مکتوب پنجاه و چهارم** آنچه از عالم تدبیر معاش نوشته اند بجاست
فقیر را طاقت حرکت و ذوق سیر و سیاحت هرگز نمانده برای پرداخت یاران طریقه که از اطراف هجوم
کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدهلی میروم که متعلقان در آنجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دهلی میکنند با همه
دنیاداران اینجد و با فقیر معرفتی ندارند بجهت معلوم شما یاد ندارید که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل
گفته ام که نساسان بخشی یعنی نجف خان و سردار خان را در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و دیگران را که
اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود صحبت او با فقیر
درست افتاد و بسلوک علی محمد خان که انس شناسم ربط یکجا سفارش معلوم و سیدالهم که شما درین دیار
بیگانه و لی موسش و هیالسند ذایع شده باید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق چنین شخصی عادت است

اما حقیقت انیست انچه نوشته ام و دنیاداران تعلق منفصل بحال خود ها در مانده اند و گرنه این خانه خانه شما

بود والسلام **مکتوب پنجاه و پنجم** از خبر جانگداز رحلت میر سلطان صاحب چه نویسم که بر من گذشت شعر

یار رفت و ما چو نقش پا بخاک افتاده ایم ٭ سایه میگردید کاش این پارسا افتادگی ٭ الحمد لله با سبب

بر سبب ما ایم و خبر فوت مغفوره مرحومه مغلانی بیگم از خط میر مکهو و میر محمد معین خانصاحب سلمه الله تعالی

پیش ازین دل را داغ و جان را بیداغ کرده بود و اندیشه ملالت بیگم جانصاحب زهره آب میکند بهر حال

همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسیکه در یاد خدا میگذرد غنیمت است از نوید بحالی انچه از طرف

سرداران بخشی برای خرچ صوفیان خانقاه میرسید از روزی چند در توقف افتاده بود مسرت

حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی میشود و راس المال صوفیه همین جمعیت است

و ناسازی و بیوفائی یاران ما محل شکایت نیست ماده بی تشویشی قطع امید است عدم و وجود احباب را

یکی باید دانست انچه درخدمت احباب سعی بتقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و

کیفیت اقه میر سلطان صاحب که بچه عارضه رحلت نموده و در کجا آسوده بنویسید چند نفس که باقیست حق تعالی

در رضای خود بگذراند [illegible] رحلت باقی ماند [illegible] منزل برساند فتوحات باطنی نیز افزود نسبت

درین بقعه هم قریب صد کس را صبح و شام توجه میشود شما را [illegible] کافیست رزق و فتح موقوف

[illegible] ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کارساز است درین مملکت حرج نیست منتظر لطیفه غیبی باشید خدا تعالی

شما را معزز [illegible] داشت اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت حال بعد استخاره مسنونه بطرف میسر شود

باید رفت [illegible] دعای خیر [illegible] میر محمد [illegible] روز [illegible] آمده التزام حضور حلقه کرده

فتح باب [illegible] دعوت [illegible] و معلوم شده که آن [illegible] تقصیر [illegible] رقعه فقیر

[illegible] رخصت باید [illegible] ارشاد خان مغفور

[illegible] انچه ما را جان دل میسوخت

[illegible] **مکتوب پنجاه و ششم** فقیر مع متعلقان

[illegible] مشغول [illegible]

از مدتی رنج بکشیدن مع العسر یسرا و عواقب امور شما بخیر بگرداند خاطر جمع باد ضعف در مرتبه ایست که
حلقه در حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگرچه حظی از زندگی نمانده اما حیات صوری غنیمت ست هم از بهر وجود او
و هم از برای دیگران جمع مردم محل شما را بقاعده طفره تا ولایت کبری خداتعالی رسانید و طرفه عفیفه خوش
استعدادیست در عالم عقیدت و اخلاص بیشتر و مردانست میر کلو تا مبادی کمالات نبوت رسیده اند
و میان جگن قریب تمامی دائره امکان و میر سبحان خود شیخ مقرریست و حلقه درین ایام صبح و شام خوب
میشود و مردم خوش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی بتمامی رسانند
دعای شما حالیست درین آخر عمر بهجوم فیض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله علی نواله والصلوٰة
علی رسوله و آله از اشتیاق دیدن برخوردار دارین کامیاب نشانین فرزند ارجمند میر عبد العلی انچه
نویسم کمست خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رساناد و از فرط محبت او خجالت میکشم ادای حقوق خلافم
او از ما نمی آید خدا کند که بالشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین از خود جدا نکنم قدر او دل میداند آداب
آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگری شریک شما کردن ظلمیست تا یان حقتعالی نسخه وجود شما را درین جم
صحیح تر گرداند وقتیکه امروز که دهم شوال ست بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب یعنی والد بزرگوار شما که جامع
هزاران مناقب بوده و از انتقال ازین عالم داغی یادگار گذاشتند در آنوله حاضر ام و بعد توقف سه
شبانه روز فردا مراجعت بسنبهل خواهم بود تحریر عبارت عزاپرسی خالی از تکلف نیست که ما و ایشان بعلاقه هم عمری
در وقت قدم ما پیش حاکمان بتقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم حالا که وقت رجوع بوطن اصلی ست نیز بفاصله چند
نفس بهم قافله ایم بیت امروز اگر از رفته حریفان خبری نیست * فردا ست درین بزم ز ما هم اثری نیست *
والسلام **مکتوب پنجاه و هفتم** عمر آخر ست و ضعف پیری از حد زیاده خدا خاتمه بخیر گرداند توقع ملاقاتها
ضعیف ست اما از قوت الهی امید قویست و هم این باه خط آن فرزند معه یک مجلد کتاب که مرا از جان
عزیز ست رسید خداتعالی جزای خیر دهد واقعه میر محمد مکین خانصاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه
برادران را بیامرزد داغهای پی درپی بر دلها یادگار گذاشتند و رفتند اولاد آنها را خدا توفیق نیک
دهد محمد امین بسیار یاد می آید در حق مستوره میر علی اصغر خدا ایشان بیامرزد ختمها گذرانیده خواهد شد

باید که باقی عمر را در یاد آلهی صرف نماید که اعتماد بر حیات نیست مخفی مباد که فقیر با کمال ضعف ناتوانی زنده هست و هنوز قریب صد کس با خود و وقت مخصوص عسرت می‌آید و ماتوفیقی الا بالله. والسلام

مکتوب پنجاه و هشتم

ذوق سخن انداز در خته بعضی غزل تازه بزبان فت رسیده مرقوم شد ع این فرصت چه خط باشد نسیم گلستان ما را + که رهبری لازم افتاده ست چون آب روان ما را + قفس را نسیم بس است چمن از ما چه می‌پرسی که بی بال و پر برداشتند از آشیان ما را + نفس می‌کشم از سینه صد جا گسلد تارش + چه زار و ناتوان کرده است آخر بیان ما را + والسلام

مکتوب پنجاه و نهم

سید علی بغرض حاجت امور سرکار بسر انجام رساند ع سید عزیز دان مرا و متقی + آنچه از تحریر فقیر بجانب نواب مذکور مرقوم شده بود و آنچه حرکت این بی بضاعت غیر مفید و انتقام نمود معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار جنس درویشی نیست جمع و بطریقه دیگر است اخلاص او به بزرگان کمی یک پای آشنا را صد و فقیر تقییدیست آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم معروض است آنچه از تابعات تفادت حضرات اهل مهربان تقدیم میر سید احمد عزا و جهاد دارد قبل الله منکم و جزاکم خیر الجزاء و السلام

مکتوب شصتم

ایام بکام صاحبان باد این بیچاره از بس تنهائی و گمنامی که خوش دارد خود را بیاد صاحبان نمیدهد چنانچه با ایشان رابطه قدیم گاهی تکلیف عرضی ما را یای ملاقاتی با اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر درین ایام فقیر شیرزاده را دارم هر چند کمالاتی ندارند حالی از آدمیت نیستند اما با اقتضای نامساعد پریشان روزگار واقع شده اند خصوصا کیی از انها بحالت اضطرار گرفتار است تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب حریزا جان از شادمان بهادر بعرض خواهد رسید و این خوردان را که تمنای جاگیر سرکار بسیار در سر دارد بخدمت خواهم فرستاد اگر بتقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد درست یقینیست که دستخط صاحب بلا توقف خواهند بود دیگر مساعی در میان است تکاپی جعل الله ما بیننا و بینکم عاقبة بفقدی است که رعایت این دو جوان که باعث مدد امانت روبیاست خواهد بازد فتح و نصرت خواهد بود والسلام

مکتوب شصت و یکم

امری ایجاد امید که سلاطین آنجهان بیبی فقرا با ادب باشند خصوصا در وقت استمداد و استعانت که دل فقرا منعقت گردد چنین اوقات فی پرده [illegible] ... وقت

واگر نیست بسجع دانابت چه ضرورست باندیشه همین ابو سطور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده دایم بدعا گفته ایم
زخلق گنده دماغی چگونه بر دارم * باین دماغ که از بوی گل نه کام کسنده * و میدانند که فقیر به بشارت و استخاره
مناسبتی ندارم انتقال امر مسنونست اگرچه از مصحف مجید فال دیدن در حدیث تحریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر
کسی نه معضا نقه ندارد و اشعار آبدار سرکار را از نظر گذشت درست با مزه است فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح
نداشت محمد باقر خاکسار مخلص قدیمی سرکار [illegible] بنابر عذرهای مسموع دور و مهجور از خدمت ست اما در کفارت
آن تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بوکالت ملتمس دعا و توجه
میباشد والسلام **مکتوب شصت و دوم** [illegible] کرده ام که بعض از کلانان آنجا با ایشان موافق اند
بعض [illegible] معهود است بضرورت آنها استقلال ساخته بازی را از پیش باید برد و با حریفان رنگ مصالحه
ریخته نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که به تحقق رسیده و [illegible] آن باید کوشید و [illegible] مصالحه مخالفان
گران [illegible] و [illegible] سرعت [illegible] آنها [illegible] تحمل و بنای تدبیر خواهد یافت [illegible] خلاف طبع و [illegible]
[illegible] سررشته تدبیر خود آگاه [illegible] گذاشته شود احتیاطی [illegible]
[illegible] مصلحت نیست که [illegible] پرده بیرون افتد [illegible] در مجلس رندان [illegible] نیست که [illegible]
[illegible] ایشانست [illegible] خدمت [illegible]
کردن [illegible] الفاق [illegible]
انصاف [illegible] دوستی سرکار [illegible]
[illegible] مسطور است همراه [illegible]
رفیق باد والسلام **مکتوب شصت و سوم** [illegible]
که نسخه وجود ایشان بصحت اصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

احترام و هم تعظیم و انعام دریغ نخواهد رفت و این آثار اگرچه از راه قدردانی که لازم بزرگی ست بظهور خواهد رسید
فقیر را هم باین حال بر خواهند خرید و در باب خانصاحب مشفق مهربان والد بزرگوار این هیچمدان نوشتن فضولی ست
ظاهر است اصل احوال این خاندان بعالیشان سمع ملازمان نرسیده در رعایت این ذو ارتباط قدیم بندگی بصدادری این همه
بی پروائی نیندیشد اگرچه درین ایام حال عذر زمان ... والسلام **مکتوب شصت و چهارم**
مخدوما ... دستگاه مبانی احسان ... رخصت کردیم که با رعایت ادب ملاقات بودن خدمت
ارباب ... مسرت ... فتوحات و وقوع نصرت ... است نندیاند ... که محبت ... آنچه لازم محبت
وجه الله ... فتح ... باشد ... خوشنودی فقیر ست رضای مقوم سبب
... در ... عقیدت ... که ... جان که بعد از صحبت هم ملاحظه احوال
نسبت ... خیر ... معلوم
... الدین که ... است ... سعادت شریف
... جهاد ... صدق ... پاک نیت ... نمایند ... که حاکمان زمان ... تفویض
... اخلاص عقیدت ... که ... است ... که ... مرات
... مقدمه ... بزرگ مفتاح ابواب
فتوحات ... مطلقا
استطاعت ندارد ... والسلام **مکتوب شصت و پنجم** فقیر ... جد ...
... شعور
... مشورت ... نگاه ... مسعود
... مرحلا فقات ...
... عمر ... تقصیر ست
...

جواب چند روزه غنیمت دانسته تنگ حوصلگی با وجود تعب حکومت بر هند و هیچ‌کس به است که چنین کسی چه توقع
است غره است که اعدای سفها بنای نفاق محکم شده و عهد و پیمان برهم خورده است بعد از آن اگر تدارک بعمل
نخواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش است اگر از حیا و خجالت غافل خواهند نمود نجات متصور نه و دم همین مرا تلقی بقبول
نخواهد کرد شخصیکه موصوف بعلم و دیانت و بعقل و فراست باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر شما امیر کبیر
شناخته بخود یکی ساخته باقتضای نفس ملکی منفسد یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن عبادت
و سعادت دانسته به مطلبی که تکلیف کنند بلا خطای مراتب قبول و تعجیل فرماید اگرچه پیت برنا مه واین خصوصیات امور
درین وقت خاص مجتمع است منحصر فقیر با همه بیگانگی از حال هر یکی مطلع است پس وفای عهد این بزرگ توقع
باید داشت قلم خدمت این چنین عزیزی باید بست والسلام **مکتوب شصت و ششم** بنفر ارادت
آرزوی نواب یعنی عماد الملک بجالتی دارم بخاطر است که وقت مراجعت بجانب ماتهرا بگذرم و در ماتهرا توقف
نموده خبر ورود خود برسانم و ایشان در متهرا بیایند و بگویند و ملاقات نموده فقیر را رخصت نمایند شرط آنکه
فقیر در قصبات جات هرگز دخل نخواهند شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارای نواب قبول نخو هم نمود
راضی باشند بانه اگر شما را میسر شود و اسباب این شرط راضی ساخته اطلاع دهید حرکت بالعود واقع شود
بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریقه حضرت شما مستقیم دارد که شغل نسبادای صحبت و
بیگانگان طریقه بلای عظیم است افسوس آنست که بر وقت نشاد و آگفته نبود و به دست می آید اگرچه
برو چه معاش بنای معد و دست اگر میسر شود مسموع شد که نواب نجف خان قبیله ریشه بجود وجود سرکاری اهتمام
فائده دیگر دارد و بنابر غیر حاضری موقوف نمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه است بی‌تحریک موقوف
شده اگر توانید بگوئید که بنابر دولتخواهی این قدر را موقوف نمایند که ضرر دارد وظیفه‌ات
که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا والسلام **مکتوب شصت و هفتم**
بسمع میرسد که مقربان نواب تقریب اشخاص میرزا قران و امثال آن بزرگ معهود که با وعهد و پیمان موکد
نقص در میان است بانواب درمیان نمی آرند در وقت حاضر از بی التفاتی تنفر ساخته جواب گرفته سبب
مرحمت ... دل داران مستعدی نیست که ایشان را آنچه در ... نه بود ... که چه آخر که

مضطر باشند حیل می آرند وعهد وپیمان بطاق نسیان میگذارند ونواب باید گفت که مسموع شده که با راجا

مرفع کدورت واقع شده است اگر نفس امر چنین است خیلی افتح دانند وکارها از ان هند دیگر نده که از دو

درین عرصه کسی بطرفی آید وبازار ورا آزرده نسازند ودا گفته دروغگویان غرض پرست ان در پیدا کار

ضایع نکنند وبرعهد وپیمان تا استقامت نخواهد کرد ومردم همراهی تا چیزی نخواهند از حصول مطلب نخواست

ونیز بگویند که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی بر قول وفعل شان پیدا شود تا امید دهم رجوعی باشان نماید

ونیز بگویند که درین ایام عهد مؤکد باغداشند بدکه عدا زین جدین دیانت مداد وعدالت با خلق حسنا

پیش گرفتند برکت این اگر استعد و مانند ده گره از کار واشود وسرانجامی گردد فتست از

تاخیر مایوس نشوند واز قلت خرج وخزانه ناامید نگردند وقاضی القضات عالی وعبدالله خان که در علم

کمال دارد ود. وبابت معدلت نصیر ندارد بانفقیرانه ربط برادری گذشته وپیش ازین هم درباب ایشان

بنواب خبرها گفته ام بعد تصرف بر مملکت کمال ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجود ذی

آن جمعت ست خیلی نصایت نوشته ام که بعض آلیست است اگرچه بظن غالب بعد تصرف بر ملک

صحبت ما وایشان آنچه خواهد شد که ساست هیچ درمیان نیست لیکن کامیابی ایشان بشرط آنکه

بجود شان از برای خلایق مفید باشد مقصود ماست والسلام **مکتوب شصت وهشتم** خط [illegible]

.. اصحاب [illegible] آمد گذشت برین نحو گذشت چون عرض نفسانی ندارم وبنای عمل بر نیت صالحه نگذاشته

گردیدم [illegible] نواب [illegible] گوئی [illegible] می بایستی که هر دو

[illegible] نحو شده [illegible] [illegible] رسیده است

[illegible] درین معتقد تکلم کردم حالا بی اتمام دست ازین کار دو سه روز

دیگر هم [illegible] مکروهات [illegible] باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد اگر

[illegible] [illegible] موقوف شود وبودن آنجا عبادتست [illegible] الله هو الموفق

[illegible] فرمود وباندک حرکت نادان ازینجا باید رفت انشا

تعالی الحق [illegible] برادران [illegible]

دارد سبب آن معلوم نیست ایشان ملاقاتی داشتند از سالها موقوفست همیشه سلام و اشتیاق و معذرت

از طرف شان میشد [illegible] سلوک نیز نمی فهمم فقیر کتاب از روزیکه [illegible] از خانه فقیر برده [illegible]

خود را نموده وعده امتناع که بیان فلاکت افلاس کرده است السلام **مکتوب شصت و نهم** از خط اشنا

که مشتمل احوال [illegible] داشت بود و حکم قرار [illegible] دیگر اخبار معتبر [illegible] مطلقا معلوم نشد عجب کاریست دفع

دشمنان قوی درپیش ست حفظ جان بر وجه حصول مقصود منظور [illegible] وقت بمصرف مبالغ توقع جانفشانی

از رفیقان تازه [illegible] اندازه محال ست اگر مبلغ کردن در خزانه نباشد نقد [illegible] بمقدار [illegible] بمردم [illegible]

می باید داد که رفاقت نواب [illegible] آخرت نیست فاقه کشی رفع فاقه خود باید نمود و از تنخواه مخالفان رهایی

مردم میکنند و بصحبت رفیق [illegible] دعوی بزرگی که گفته فقیر با همه این سامانی تنخواه واگذاشته [illegible]

[illegible] بیابند بس آفرین [illegible] کرد اگر [illegible] سردار [illegible] قوم [illegible] و از حضور

[illegible] نقبا [illegible] ارشاد [illegible] آن خوب [illegible]

[illegible] شخصی است که با کسی سرداران لشکر وسیله را بخود میکشد

و هنگام آنها [illegible] استطاعت سفر [illegible] شود و وعده موکد

[illegible] ست [illegible] خود چه نویسیم که با این [illegible] گاهی نزد [illegible] ایشان

متوقع شده [illegible] مکتوب طرف خود [illegible] تا خبر جواب [illegible]

سفر [illegible] دیگران [illegible] مراجعت نموده [illegible]

[illegible] **مکتوب هفتادم** [illegible] از صلح نواب شجاعت [illegible]

[illegible] معتبر [illegible] معلوم شد [illegible] مصلحت خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شهر تا اخبار محل از حقیر پنهان نمی ماند و آنچه واقعیست بفقیر میرسد هرچند بکرار ایما و اشارت کردم که نواب از تنبیه
خود مرا نشان بهره نداوند و گرنه بنائی میکنم نداشتم که یاران تماشا میکردند شغل آنها اهل مشورت نواب همه سفها
و همه غرض پرست اکثر از قوم بهل و آنچه از شرفا اند منافق و مفسد و ایشان بی اعتمادی تمامست که بر خیر او امید
یقین ندارند و نباشد و هیچ بقطع نگاه داده اید اگر آشنائی آشنا از دل برین دلسوزی آورده و گرنه مرا با [illegible]
و اهل آن چه کار است درویشان شهر هم خوش معتقد آنها را که خریطه های زر داده [illegible] و زبان مخالفان
ساخته حریف شده اند و آنها که فایده بآنها نرسیده و دل ایشان را بعث بسوزد هرچند با اضطراب قلبی توجه و دعا
کنند که باجابت رسد و نواب از فرقه درویشان [illegible] رجوع [illegible]
است که بر [illegible] و افتد و قاصد خلق و رجهد ایشان آن کشیده [illegible]
مقهور و مظلوم ناراضی گرداند و اشاره مکتوب هفتاد و یکم [illegible]
انداخته و تیمور [illegible] پسر کلان خود را با افواج بیکران [illegible] بدست ممالک خراسان رخصت کرده اند شنیده
متعلق مملکت پنجاب و ملتان [illegible]
[illegible] حاجت بحرکت خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الفضل خوب [illegible] آید خوب [illegible]
[illegible] معلوم میشود نواب خوب [illegible]
[illegible] شخصی با بعض [illegible]
[illegible] حقیقت کار [illegible] که نواب [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بمقدور [illegible]

خواهند یافت اگر نواب بلیقه ارادت می یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکردند و استفسار مصالح و مفاسد
در مهمات استمداد میسنمود توجه قوی و تدبیر عقیده برای خلق الله بکار میبردیم اما مشکل است که آنجا حرف عقلا
و شرعا را اعتبار نیست الحمد لله که آنچه لایق شان ما بود یعنی توجه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیامد نقید که بر بعا [illegible]
خاطر اعزه زبان ما باین کلمات آلوده شد انفعال کشیدیم والسلام مکتوب هفتاد و دوم انجا از احوال
شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید متعارف انسته اند غلط است
توحید که پیش ارباب وحدت شهود ثابت است از مرتبه صفات بالا نیست خواه بزعم خود آنرا توحید ذات نهند ظهور ذات حقیقی
بعد مرتبه کثرت انکار ندارد چنانچه پیر ما حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در مکتوبی فرموده که وصول بکمالات نبوت بهره دارد
تجلی ذات بی حیلولت صفات مشرف شده اند اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که شما
را این دولت مشرف ساختند اما احتراز از شهود وحدت و دعوی وحدت حق است که مطابق ظاهر شریعت است
و مناسب حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام مکتوب هفتاد و سوم [illegible] حافظ سعد رحمان حمید
الطریقه عشق نقد ندارد که دست تا دست تغیر است اجازات را بکسب طریقه و التزام صحبت درویشان کرد تعالی
میسر گردانید دل فقیر بسیار بطرف ایشان میکشد ظاهرا نصیبی قوی دارد اگرچه فیض صحبت شما هم کافی است دیگر
دعا [illegible] استخلاص و صلح این عزیز است که احمد خان نوشته اید فقیر در جناب چند اتمسد [illegible]
کرده ام هیچ معلوم نمیشود که حق ما که حسن پوشی دارد این حس غیرت است ما نباید کرد و معلوم است
حکمت در این خواهد بود و آخر ظاهر خواهد شد تسلی آن عزیز باید کرد که بعد نومیدی بسی امیدهاست در پس ظلمات
بسی خورشیدهاست از فقیر دعای خانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحمل کمال رسانید آتش [illegible]
و بخیری از حال مردی الحقوق معصیت است الله و علم عسکری خان و غیره دعا گفتی بخرم قدح آباد [illegible] رحمه الله
بحفظ و امان خواهد رسانید [illegible] والسلام مکتوب هفتاد و چهارم
ایشان [illegible] فرزند نور محمد [illegible] طریقه محمدیست [illegible] توجه
[illegible] نیست طاقت خاتق شده است سعادت [illegible] احوال عجیب و غریب
در تقویم معاینه می شود و آثار غریبه ظهور می آید [illegible]

خبر بوده و فقیر احرام بسته‌ی آیندا از آدمیت عرفی کمتر اند و علوم علمای اینها زیاده هر دو نسخه نقد ند بالجمله
حرکت باین طرف غنا از برای مردم اینجا و مفید واقع شد و از سنبهل و امروهه تا شاهجهانپور در جمیع منازل
دست بیعت شده و جماعه جماعه مردم از قوم روهیله اکثر و از مردم هندی کمتر اخذ طریقه علیه نمودند و منور و متأثر
گردیدند و جماعه از انها همراه آمده اند بقصد رفاقت دهلی برای کسب مقامات میروند و اکثر علمای اینجا و دو شرف
بنسبت طریقه شدند و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بدهلی رفت میر مبین خان را که از مقامات مصطلح
گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار دارد و اتفاقاً درین ایام از شهر برای دیدن فقیر
رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگ زاده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع
کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید بخاطر دارم که شما را هم طلبیده بعض شهر را بشما
بعض را بمیر مبین خان تفویض نمایم را طاقت نمانده با همه مطاقتی هر روز بسیار توجهی افتد زیستی ساعات وقت
و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما باشد که محبت و حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمره و نتیجه
برگیرد والسلام **مکتوب هفتاد و پنجم** بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان جناب فضیلت و ولایت مآب مولوی
صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی آن مروج شریعت و مسوط طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثر الله امثالکم
و بسیر آمالکم و اسلامت دارد نیک و بد شما بعینه نیک و بد فقیر است وجود شما باعتقاد فقیر عزیزترین موجودات است
و مقصد چندین انواع فیوض و برکات در ذکور از شما عزیز تر و در اناث از همو حبیبی از اهل بیت شما مخلص تر
نداریم و ما را درین اواخر عمر فقیری تجرد مفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسید ما یاران حلقه هم بقدر توجه
می نشینیم و بسیار یاران را به توقعی نیست که بسبیل لغو چیزی میگویند و در صورت ایفای وعده با منت
بسیار بگردن میگذارند و جنگها بکار می برند و بسیار از این مکروه مدام جبر دلگدار دوست و لنواز مخبر
بدل و منزل رسانید نصیب کس باد و علامت سعادت برین چه خواهد بود که شما صاحب کمال شکل
امور اخروی او گردید یا از عمر عارضه برخوردار احمد الله فقیر سخت تنوسیت دارد عمر طبعی فقیر اخیر شده و گریه
از عمر خود باین برخوردار می بخشیدم که بخت بسیار این سخه صحبت رسیده است خدا او را عمر دراز کند
و پیر علی و دنیا در حصه او نیست هر چند سر سنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف

جاری شده و نفی و اثبات شروع کرده‌اند بخدمت میرسند و در حلقه شما داخل خواهند شد توجه به لطیفه
قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظور است ضرور است و هجوم ملالت و انسداد فتوحات ظاهری و تحریر دیگر
نمی‌آید و شکر باطن نیست مرقوم نگردد ع هرچه بشود یار سلامت ماند • یاران حلقه متوجه بمقصود اند
و ترقیات میکنند بخصوصان غائب وصول نصوص برکات حکم حاضران دارند والسلام **مکتوب**
هفتاد و ششم فقیر از طور تحریر شما روزی زیر بار بودم چون احتمال حضرت بود خود را برو
باز آوردم و دعای خیر در حق شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در عذر در آمدید صاف تر
شدیم و معاف کردیم خاطر جمع دارید و ربطیکه فیما بین ما و شما است تقاضای آن میکند که اگر خلاف معقول
گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم این نسبت است تسلیم باید چه جای اظهار حجت در مقابل حرف
معقول فقیر با عدم کمالات و حقوق اخلاص شما همه منظور است بنا بر خیرخواهی نسبت تربیت اظهار ملالی
اتفاق افتاد حق تعالی مفید گرداند خبر ملالت اثر واقعه مرحومه لطف النسا رسید زهره را آب و دل را کباب
گردانید حق تعالی آن مرحومه را [illegible] توجه کرده شد که مشمول افضال و الطاف الهی است
[illegible] اندیشه دایم سلب غم و الم کرده میشود ان شاء الله تعالی زود تسلی میشود آخر نسبت
طریقه [illegible] خود خواهد کرد خاطر جمع باد باخوان طریقه و اخوات پانی پت همه سلام شما
مکتوب هفتاد و هفتم [illegible] عجب کاریست که هر واحد از مردم پانی پت [illegible] شکایت شما
می‌آید معلوم نیست چه خلل از شما واقع میشود اگر راستی در دیانت شما نقصانی [illegible] ازان راستی
نگذرید برای [illegible] حرمت [illegible] خاطر [illegible] دارید که طریقه پیران طریقه بنام میشود
برای خاطر [illegible] پیران [illegible] کردن خود [illegible] باین کمالات ظاهری و باطنی دور از
عقل است [illegible] خرابی کارخانه ارشاد دست شما [illegible] شاه [illegible]
[illegible] نعیم الله [illegible]
[illegible]
[illegible]

هرگز نقشی از نقوش صفحهٔ کائنات نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان این صاحبان که در عرصه آمده اند
با فقیر مشهور است اما اهتمام اخلاص ایشان ازینجا میتوان دریافت که جواب رقعات ما را نوشتند اگرچه کثرت
اشتغال عذر صحیح است اما این بی اهتمامی نیست بحکم انصاف انتظار جواب سفارش باید
کشید که جواب این مراسلات بعمل آوردن ست الحمد لله که درین قاعده تقصیری راه نیافته جزاهم الله مقصود
ازین تمهید آنست که مخدوم زاده میان فضل علی از یاران طریقه و میان شرف الدین آشنازاده و آشنا
کلمة الخیری از فقیر درخواستند جواب دادن کفر آئین آدمیت بود ناچار دست بتحریر زدم شاید که اثر
کند و کار اینها که مقصود فقیر است صورت گیرد والسلام مکتوب هفتاد و هشتم رخصت مردم محل
بجانب پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در دلجوئی و خاطرداری
بمبالغه تمام بکوشید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستمالت بسر برید اگر فقیر را دعا بگویند ... گر
... نمائید و هرگز نه پرهیزید که خیر ما و شما درین ست اگر کار از حد بگذرد آنوقت بمشورت پیر علی که با وجود
... ایشان طرفدار فقیر است و نیز مرتبه‌دان ایشان هرچه مناسب وقت باشد بعمل آرید اگر ایشان بجانب
... بروند هرگز نگذارید و در ... توسیع ضرور است که مبادا از فرط سودا ... پیدا شود و بیرون
... رسوائی ... و ... استمالت و هم ضرور است اگر خواهید نمائید که مبادا از سودائی ...
... تنگ آمده ... دعا کنید که مزاج سودائیان بصلاح آید و فقیر را در پانی پت از خبث دنیا
... در شما خاطر جمع نیست که مرا از فرزند ... خاندان شماست تاب تحمل این مکروهات نیست ازین ...
... آنطرف ... دوستی شما را نخواهد گذاشت که کناره گیرید چرا که عالمی بظاهر و باطن بدامان شما
آویخته است از اندرون دعا خواهید از شما بسیار ... اند ... باقبال طالع والسلام مکتوب هفتاد و نهم
... قدسی و شخص علوی مهربان قدردان ... محمد ... صاحب بقطع نظر از کمالات خود
... کمالات شما بسیار رسیده اند و نسخهٔ مسائل طریقه از مؤلفات شما در خدمت ایشان بود از کی
... کتاب گرفته و نسخهٔ دیگر درهمین باب که برای صفیهٔ شریفه میان میر صاحب تالیف کرده اند درین سفر
... بنظر گذشت برای تجدید یاد ... فرصت ... نیافتم اگر مسوده آن ... شد

ارسال داشته اید که نقل گرفته شود و طومارها و مسوده رساله تصوف بمعرفت مولوی غلام علی رسید و بمطالعه
این مطالب و مسائل ارجمند مشرف شده از موهبت عظمی و عطیات کبری دانست و تحقیق بعد توضیح کجا یافته میشود
و حظها بر داشتم بارک الله فی برکاتکم باید که رسائل صغیر و کبیر مصنفات خود در مجلدی جمع نمایند و تغافل
نکنند و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از ان حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بعاریت روزی چند
نزد خود نگاه داشته ام و درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی ست برای وزن اعمال میزان
سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده میشود بشرط آنکه انتخاب بعضی امورات آن بخاطر سپری
بر داشته بمن بدهید که اتباع سنت ابواز وسیله نیست کرارا اراده تحریر تکمله شرح خلاصة السیر دارید نظر
بر شان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا درای جلد اول بهم رسیده شود و نسخه شرح سفر السعادت هم جست و
را میان و شما وعده آن نبود هر گاه شما طلبیده مستحق تری از شما کیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه
از درس مصنف گذشته و حواشی بدستخط مصنف دارد خط شیخ عبد الحق سامی شناسم قدر آنرا بدانید و آب و
تاب نگاه دارید چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه سیف المسلول امروز هم
حواله ایشان کردم و رساله خلاصة السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هم در پیش فقیر بود هم مرسل شده
خدا برساند والسلام **مکتوب هشتادم** برخوردار احمد الله و محمد جمیل رسیده و برعایت حرارت
هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت کردم محل قرار یافت سواری بار بردار
و مردم بدرقه شام پنجشنبه که بست و سوم این ماه بود بر دروازه فراهم آمده بودند که آثار ولادت کارخانه
پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را رخصت کردیم
چون با محمد گنج رسید قریب بست سوار دو سیلا از آن طرف می آمدند یکبار ریختند بر سر دو جوان چون
اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و قبچه پارچه ها از محمد جمیل گرفته گریختند احمد الله
بنابر ننگ مادر قفای آنها دوان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده نشد دیگر بعد قطع مسافت بسیار در تعاقب
آن سواران توقف کرده از برخوردار سر آنها رسید و قبچه طلب نمود آخر کار رنجک [illegible] سید و احمد الله
مجروح کرده اند حق تعالی جل [illegible] آبروی او نگاه داشت خاطر سواران [illegible] که سر دلبری این قدر [illegible] کرده

پارچه را که فقیا این قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این برخوردار باوجود شدت آفتاب و
حرارت مسافت شش کروه طی کرده وقت عصر بفقیرخانه مراجعت نمود و یک زخم شمشیر بر شانه رسیده بخیه
دوخته اند مزاج خوب است و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این برخوردار موقوف داشته ان شاء الله تعالی در یک هفته به میشود
زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت
والسلام **مکتوب هشتاد و یکم** سانحه درین ایام اینست که امروز که بست و نهم جمادی الاولی ست بعد
زوال سکهی صاحب یعنی والده شما رحلت نمودند همین وقت یک سریه آمد و خبر داد و حکیم شریف خان صاحب
تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هرچه
از ختمهای تهلیل و قرآن مجید و استغفار حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدا تعالی رحمت کناد و باوجود
ضعف و ربط بآن مرحومه حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید انا لله وانا الیه راجعون اکنون تمنا این است که
خدا بهر جیو را یعنی متعلقان ایشان را زنده دارد که مستوره بزرگتر ازیشان در آن خاندان نمانده و در فقیر نیز
حالتی نمانده هنوز اپس فراخبر انتقال ما هم بسمع خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهند شد از توجه
طریقه محروم ندارند در قلب و تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته و لیست و مورد رحم
و مردم محل از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغیر یافت
در انقطاع از دنیا و اقبال بآخرت و محبت خدا و رسول وصلی الله علیه وسلم ترقیات نمایان معلوم میشود و
زندگی صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار عذر و فریب معلوم میشود والسلام **مکتوب هشتاد و دوم**
هرچه با مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال است ع انچه آید بر تو از ظلمات غم + هم ز بیباکی و گستاخیست
هم + اگر با بزرگان با ادب و با خوردان مهر و شفقت زندگی نمائید هیچکس بدی با شما نمیتواند کرد و در اطاعت و
خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آنست باید کوشید و غضب و غصه را باید خورد
و زنهار کلمات نالائق نباید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین کسی چه قدرت دارد که شما را رنجاند
وار سفر حج کدام مسلمان است منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر مستورات توفیق
یابند و از شما توجه خواهند البته توجه به بیداجازتست تأثیر خواهد شد ارباب پیران امید قوی است بدرگاه الهی حضرت

و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشید و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق حسنه لازم گیرند
موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد والسلام **مکتوب هشتاد و سوم** معلوم شد که اراده حج
بمولوی احمد الله [illegible]
کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود که با وجود عدم فراغت از حقوق والدین اتلاف حق
زوجه که بجهت [illegible] الم قبلاست اختیار کردن و مرتکب کبائر برای ادای مستحبی گردیدن از مثل شما بالکل
مستبعد است باید که بر مکروهات ما نه صبر نموده باشند ارباب مقامات عالیه رضا بقضا را کار فرموده
این خطره را از دل برآرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان فی الحق خوب نیست
آنچه از دم محبت غیر حق بیاید نوشت شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که نقطه
نظر از فائده آخر سعادت اخروی است دنیوی پسند نیست ـــه هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست
جز بخلوتگاه حق آرام نیست * و از فقیر در تحریر رسم عزاپرسی تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه
حزن اند و تعزیت کردن باعث هیجان غم میگردد که ذکر محاسن متوفی را متضمن است در حق آن مرحوم توجه
کرده بودیم شمول فضل و رحمت الهی فهمیدیم و ختمها نیز کرده ایم خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او و آنند
از شکر ترقیات باطن که نوشته اید یکاست فقیر هم مسرور میشود در حلقه صبح اول توجه بشما میشود و در
سعادت کمالات نبوت حصول ظاهر میگردد از خوبی استعداد شما است تقسیم اوقات بر طاعات و تقید
بیداری لازم گیرید ان شاء الله فتوحات متواتر میشود و شکایتهای نایاد آوری بکتابت پیغامی دوستی هست
رقعه مشتاق پیوند بعد عدم مراسلات رسید و تقصیر معفو مجامید چون این بی بی بر دانیها جز از بی اهتمامی اخلاق حقیقت
حوصله خصوصیت آمرا نمی [illegible] به بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دو جهانی از درگاه و السلام
مکتوب هشتاد و چهارم نوشته اید که در تنگدستی تصحیح نشد چه معنی دارد در تنگی اندک فراخی
بمولوی [illegible]
بسیار بهره میسر خواهد شد انشاء فرصت [illegible] الله تعالی فقیر را از حوالت کباب دیدن توقع شفقت اعتماد دولت
[illegible] از ناسازی نا سعد و هم اگر تیغ مساعدت میکند [illegible] و انما یدانشاء الله تعالی رعایتهای خواهم
کرد که شما را اشتیاق والدین بسیار بوقت خواهد بود [illegible] تقید [illegible] توجه حضرت والد
بزرگوار خود در رضای والدین جهد [illegible] خط حضرت [illegible] در [illegible]

مکتوب هشتاد و پنجم السّلام نیست مناسب گفتن از خانه بهر کس باید نویسانید جواب ما را که
خدا شما را هزار سال زنده دارد که بطوری مردم محل پاس خاطر فقیر تحمل میکنید و مقدمه ما را باصلاح
می آرید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در یکجا تربیت طالبان خدا مشغول باشم
و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل و رعایت خاطر مرزا شاه علی بکوشید خدا شما را
زنده دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است فقیر قریب خوش آمد مردم محل خورده عزم سفر
حج برفاقت ایشان شده ام دوستان هند و شما را بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت بهر جا خواهم بود
خواهم رسانید اگر خدا او را باز داشت فتوحست و گرنه بهرچه باد اباد آخر سفر طاعت است از غایت
تجرد جدائی احباب آسان شده است اکثر یاران مانوس هم در رفتند و توفیق خدمت یاران دهلی خود
معلوم است در بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز
خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر دوا و غذا مشغول بودند تا چه شکر اینها بگویم بفضل الهی
طبیب و دوا همه میسر شد عمر باقی بود دیگر توقعی نمانده بود خدا ملاقات روزی کند **مکتوب هشتاد و ششم**
احوال مردم شهر از بیماری عام و ناامنی نگاشته نویسید خدا ازین بلیه و شور و غصه [illegible] نگاه دارد که نسقی در سامان
سلطنت نماند خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نمود و بتعلیم طریقه و پرداخت احوال یاران
حاضر صبح و شام مشغول است که ازین حرکت همین مقصود بود والحمد لله علی احسانه باید که شما واقف گشته فقیر
سرگذشت دوری حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند باید که عذر دری نباشد لطف بحقوق
فرزندی بتقدیم خواهید رسانید زیاده برین از شما امید است باعتبار آن بهر رو خاطر جمع است والسلام
مکتوب هشتاد و هفتم معلوم شد که تجهیز جنازه یادشاه بیگم یعنی والده حضرت مولوی شاه اسد صاحب
(نجیب شریف خان ۱۲)
کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در مسجد جامع بیارند
این نصیب بسیار داخل ثواب نماز گردد که شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه کثیر درین مسجد
داخل این ثواب خواهند شد والسلام **مکتوب هشتاد و هشتم** بعد حمد و صلوة در یکجا بیچاره این فقیر
ملاقات صاحبان آنجا خصوصا میان عبد [illegible] صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که محمد [illegible]

طلب مولوی نعیم اللہ صاحب اوصلہ اللہ الی منتہی متقید رخصت مرجعت بوطن دادم ادسبحانہ جلشانہ انچہ
درحق ایشان بہبودی باشد ظہور آرد و بوالدہ ماجدہ ایشان نوید این منقصت و سلام رسانند والسلام

برحاشیہ رسالہ مولوی غلام یحییٰ نحمدہ ونصلی علی رسولہ سرکردہ علمای فحول جامع معقول
ومنقول سید غلام یحیی اوصلہ اللہ الی ما تمنی کہ نسبت اخوت طریقت باین ہیچمدان یعنی جانجانان دارد بحسب
ایمای فقیر رسالہ مختصری در تصویر مسئلہ وحدت وجود و وحدت شہود تحریر نمودہ باز نظر گذرانید ند حق
اینست کہ باہمہ ایجاز قدر کافیست بہ بیانی وافی جزاہم اللہ تعالی خیر الجزاء اما تعرض بمسئلہ تطبیق ضرورتی
نداشت کہ این توفیق بین الکشوفین اگرچہ خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمدہ ہست ھی الاصلاح بین
الفئتین العظمتین رحم اللہ عبدا انصف ولم یتعسف والسلام علی من اتبع الھدی

ملفوظات

ایمان مجمل کہ ایمان آوردم بخدا و رسول و انچہ پیغمبر از خدا آوردہ ہست و دوست دارم دوستان خدا و رسول را
و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بحجت نجات کافیست و ہر مقدمہ ای بدلیل ثابت نمودن عہدہ علمای متبحر
و عامہ مسلمانان آن مکلف نیند محبت ائمہ اہل بیت اطہار و تعظیم اصحاب کبار رضی اللہ تعالی عنہم برابر
ضرورست و اینست صراط مستقیم کہ فردا بصورت پل صراط ظہور نماید ہر کرا درینجا سلوک و حاجی از ان
صراط مستقیم نیست فردا از انجا باستقامت خواہد گذشت۔ یکبار رفضی بی ادب در جناب امیر المومنین
عمر فاروق رضی اللہ تعالی عنہ زبان طعن کشاد و مارا حمیت دین و احترام اصحاب سید المرسلین صلی اللہ
علیہ وسلم بغضب آورد و بر سر آن بی ادب خنجر بر کشیدم و اضطرار تمام فریاد بر آورد و گفت بحرمت امام حسن
رضی اللہ عنہ از سر من درگذر ریہ بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو نشست و آن
بی ادب را معاف فرمودیم۔ تعظیم جمیع اولیاء اللہ و محبت عامہ مشائخ رحمۃ اللہ علیہم لازمست درحق
پیر خود اگر از راہ نفع و استفادہ عقیدہ و فضیلت نماید از فرط محبت مستبعد نیست شاید درحق حضرت مجدد
رضی اللہ تعالی عنہ کہ طریقہ نو بیان نمودہ اند و مقامات و کمالات طریقہ خود بسیار تحریر فرمودہ وزبدہ
اصحاب آن طریقہ تا آن مقامات و واردات سید ما از الوف ہم زیادہ شدہ اند و در آن مقامات ہیچ شبہ نیست کہ

باقرار هزاران علما و عقلا بتواتر رسیده عقیده تساوی با اولیا یا افضلیت ایشان بر آن اکابر رحمة الله علیهم پیدا
نمود که آن کبرای دین از مشایخ ایشان اند عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن درین وقت سخت متعذر است که
معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردید اگر بر طبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید
و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است السماع یورث الرقة والرقة تحلب الرحمة
پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر اختلافی نیست مگر دف در اعراس مباح گفته اند
و غنی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله و سلم در راهی میرفتند آواز نی بسمع مبارک رسید گوش بند
فرمودند و عبدالله بن عمر همراه بود و او را بعدم استماع امر نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی در احتراز از چنین
آوازست بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول داشته اند و از رخصت اجتناب از سماع پرهیز مینمایند که در جواز غنا
علما را اختلاف است ترک مختلف فیه اولی بچنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند تفصیل
توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرع از آن ساکت است صوفیه علیه الرحمه روی کشف و حال
بیان آن نموده از غلبه احوال محبت معذورند و بممارست مسائل توحید و تخیل معنی لا موجود الا الله توحید حاصل
نمودن نزد ارباب معرفت وقعی ندارد یکی از علما در منامی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه
وسلم حاضر اند علما از صوفیه شکایت ها نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نموده اند و در
شرع خللی پیدا شد علما کان مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این اکابر را از غایه محبت که بجناب
حق سبحانه دارند معذور داشته سکوت فرمودند یکبار حقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش
تمام کائنات در آن منتقش بود و قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد
دریافتم که عکوس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود است امتیازی پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده
مصدر آثار مقصوده گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه متنبه ساختند که فوق این مرتبه
مرتبه دیگرست چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود عالم الملك الودود و این معارف توحید
در اثنای سلوک پیش می آید و علو مسلکی تاویل موافق ظاهر شرع است بعد از آن واضح میگردد و از اکابر
اولیا که این علوم منقول است یقین است که از آن ترقیات فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان از

در اخلاص ثبات ورزد یا ذکر بہت فرماید یا افاضۂ فیض و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینہا در واقعات می‌نماید
و گاہی بعض لطائف آن بزرگ بصورت شخص متشکل گشته واسطه برآمد کارها میشود و آن بزرگ را گاهی هیچ اطلاع
این معامله نمیشود شخصی نزد حقیر گفت که شما از مکه معظمه کی آمدید گفتم من بکعبه گاهی نرفته‌ام گفت من شما را
در مکه شریف ملاقات کرده‌ام و مصحح ... که یاد من نیست بود و مراد ارشاد و گردید پس باید که چنین واقعات موجب
عجب و مباهات نگردد و این را و شما بهانه بر ساخته‌اند و در حقیقت تکمیل امور او تعالی است ٥ او بدلها می‌نماید
خویش را به او بدل نزد و خرقه درویشی را + پیری و مریدی در طریقه محض بیعت و شجره و کلاه نیست تعلیم ذکر
و ... جمعیت توجه الی الله و صحبت مرشد ضروری است . اختیار اشتغال طریقه جهت حصول غلبه
... آگاهی است باید فرد نسبت شخص هیبت جدا دوام ذکر شرائط آن ... طریقه و دستان
خدمت ... هیچ مرادات کثرت ذکر است باید دل ... بیدار کثیر نمیکشاید هرگاه در ذکر بیخودی دست
بعض اوقات ... ذکر تضرع و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت
... اوقات در ذکر و عبادت معمور داشته در کل و در التفاتات با سوا پاک باید داشت توجه
و محبت حق ... که برای آن ... در دوام هیچ نباید گذاشت تا ملکه حضور راسخ گردد و دین
... است حاصل شود ... که دل متوجه شود دل را بحق سبحانه جمع باید و درین
اثنا گر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت الهی است فی الاصل کار حصول مرتبه حضور و آگاهی است
دل سلیم از توجه بغیر پیدا باید نمود واقعات و منامات چندان اعتبار ندارد درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت درود گاهی خدمت سادات گاهی
درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول صلی الله علیه وسلم در واقعات نموداری شود
و همچنین روابط نسبت بخدمت اولیا بصورت آن اکابر متصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقررات آنها
صورت واقعه پیدا میکنند اینهمه تعبیرها دل را سروری می‌بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی
الله علیه وسلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق علم الهام باشد
نقد فوز عظیم است . دیدن رسول خدا و رویت الهی که آن را تجلی صوری گفته اند نعمت خدای عزوجل است

بهر قسمیکه باشد از مناسبت اسم بشارت ساست هنیئاً لارباب النعیم نعیمها در وقت غلبه خواطر التجا و
تضرع بجناب الٰهی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشته بواسطه او التماس ازالهٔ امراض باطنی نفسی نمود
صفت افتقار و انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و تعدّی خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت ۵ چیست معراج فنا
این نیستی عاشقان را مذهب و دین نیستی چه نظر بند باید داشت بر مجاری امور از تقدیر و التسلیم بر چون و چرا
نماند کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در حق تقصیه منمود و
و اهل بیت او ملامت می نمودند رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمود هیچ مگوئید اگر مقدر بودی حاصل
کردی - حاصل این همه تکلفات تهذیب اخلاق ست و تحقق مکارم صفات رسول کریم علیه افضل الصلوة و
صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف ست بعثت لاتمم مکارم الاخلاق از وی رسش فکر نفی و اثبات
صفات بشریت کم شود و طریقش آنست که هر ذمیمه جدا جدا در تکرار کلمه طیبه بکلمه لا چند روز نفی باید کرد و بجای
آن حب خدا ثابت باید نمود تا آن ذمیمه زائل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد
غالب ست که ذمائم بکمال تبدیل گردد حق انست که رذائل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر میشود و استیصال
دائم ممکن نیست در حدیث آمده است اگر بشنوید کوه از جا منقلع گشته تصدیق نمائید و اگر بشنوید که کسی از
جبلت خود برگشته باور نکنید لا تبدیل لخلق الله امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمود که
غضب من نرفت مگر پیشتر در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور مینماید - بعد فنا و اطمینان نفس
تسلیم و رضا وصف سالک میگردد و در فنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عباد مسلوب میشود و حسن
فاعل حقیقی در شهود سالک مینماید - توسط و حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه و اعمال و عبادت کاری
بس مشکل ست جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم مضبوط گردد و تبعیت انبیا علیهم السلام
بجهت تحصیل حد عدل است و در هر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع ست درین باب - از دوام توجه مبدء
فیاض انقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردد بده ریزان میگردد
قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بجبلت او دیدن کار گذار رونده راه رهست هر چند عمل
بسیار کند از صفت استغنا و کبریا خائف بود و عذر تقصیر وا امید واثق وسیلهٔ قبول سازد گناه آنکه را

بسیار داند و صحبت قلیل اختیار و دوام شکر و رضا لازم گیرد - کثرت درود هزار بار و استغفار لازم
حال بندگان او ست بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسائل شریعت
و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد عصر مداومت باید نمود
که درین امر کشاد ابواب سعادت ست و دعای حزب البحر وظیفه صبح و شام و ختم حضرات خواجگان قدس الله
اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تهجد ده و دوازده رکعت هر قدر که آسان باشد
بقراءت سوره اخلاص یا سوره یس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و فی
زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب چهار رکعت بعد سنت عشا
و سنت عصر و تحیة الوضو [illegible] باید گذارد تلاوت قرآن مجید یک جزو و کلمه تمجید و کلمه توحید صد صد بار
و سبحان الله و بحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه توقیه که در حدیث صحیح ثابت ست معین
باید نمود [illegible] حضور قلبی ضرور است حصول ملاکه علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام
توجه بخداست [illegible] میشود الحق و تثبت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی
از دل [illegible] مدت دراز دست میدهد سی سال از خدمت مشائخ کرام رحمة الله علیهم کسب مقامات
طریقه کرده [illegible] سی سال ست که طالبان حق عز و جل طریقه تلقین می نمایم شصت سال شده
[illegible] توجهات حضرت [illegible] علمی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهد
تمام [illegible] فنای قلبی چنانچه [illegible] ظاهر میشود - آن ظهور کمال فنا بار بار یقین میشود که ما ازین جهان
نقل کرده ایم و اگر در وقت [illegible] سلام بگوید معلوم میشود گویا بر قبر آمده تحیه سلام گفته است
[illegible] ازین حالت [illegible] وقت میشود گمان میبریم که هنوز زنده ایم و ازینجا رخت سفر بربسته - در وقت
ظهور فنا آنقدر [illegible] که خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه حقیر روزی در
حضور حضرت شیخ [illegible] مسکین [illegible] تمام [illegible] خود اظهار نمود که برخیزید
[illegible] سمت [illegible] ظهور [illegible] پیدا شتم که [illegible] روی [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] ست [illegible] گذشته

اگر تمام عالم بتعظیم برخیزد حق این مرتبه ادا نگرده باشد شناخت تجلیات الهیه که متعلق به بواطن ارباب
معرفت است دشوار می شود و امری دشوار است نظر بصیرت تیز می باید تا کیفیات تجلیات جدا جدا معلوم گردد
بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی ظهور نمود
در کیفیات خود وی محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر پرتو انداز گردیده حالتی دیگر بمیان
وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی
تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت و صفا در جمیع مقامات سافله موثر گردیده کیفیات آنرا مستور
می سازد و واقعات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و
نکارت محض است در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدا فیاض باید پرداخت و اوقات
با دای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفای نسبت و حضور و آگاهی است
از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن و اشراف ملک و ملکوت و نظر موهبت و الهام انوار ختن و ست میدهد
از کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت درود واقعات نیک و از کثرت نوافل انکسار و شکست
دل و از کثرت تلاوت نور و صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید است در طریقه و محض تکرار
لفظ سرمایه ثواب آخرت و کفر سیئات است ذکر نفی و اثبات بحبس نفس کم از صد بار هم دمی تجاوز نماید
هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمیفرمودند مفید میگفتند اما دوام ذکر و فکر
قلبی و توجه بمبدا فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه هوش در دم اول ذکر دل ضرور
است چون ذکر قوت گیرد و آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس توجه و آگهی بذات آلهی پیدا باید داشت
با حفظ خواطر از باطن و بمجرد خطور خطره دل را باید گرفت تا وساوس و حدیث نفس هنگامه بر پا نکند مانع از ورود
فیض هجوم خواطر است کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبه الهی است و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت
راه فائده دارد آداب کیفیات حالات باطنی در مرتبه ولایت محظوظ می نماید و در کمالات نبوت
الف جز نکارت و جهالت وصف باطن نیست اما در مقامات فوق اگرچه لطافت و بیرنگی لازم است فی الجمله
وسعت ادراک میسر لطافت و بیرنگی نسبت مجددیه سبب انکار مردم می شود و هذا چون سمرها...

بکمالات میرسد مرا تردد بخاطر می آید که مبادا ترک طریقه نماید انشاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالک را از مقامات ولایت
بمقامات عالیه مجددیه میرسانیم مقصود ما جذب او و اتباع سنت نمودن است و آن در هر مقام حاصل است برد و یقین
و طمانیت از پیش طلب که در مقامات عالیه مجددیه نقد وقت می شود اتصال بیکیف بمقصود پیدا میشود و
اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس و هیچ ذوقی و شوقی و حضوری
آن نمیرسد. راه وصول بکمالات قریب است که مسدود گردد و طریق ولایت مسلوک ماند درین آخر زمان
استعدادها از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متعذر گردیده پس ازین قریب
سی سال شده باشد که سیر طالبان بسرعت بوده کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق
اصحاب فقیر باخلاص قدم سعی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و
بمقامات عالیه مجددیه رسیدن سخت متعذر دارد کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم
میشود بسیار نادر است پس گفتن بشارات برحال افتراست و سالک اعزه رنجیده نمود تغیر حالات و ورود
واردات و دوام توجه الی الله و جمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظائف عبادات عمده معانی آنیست. نسبت این راه
شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب بسیار محظوظ می باید و در جمیع طرق اهل الله کیفیات و تصرفات
همان نسبت است یعنی جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات نبوت
و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه است انوار بسیار می آید و سالک در آن ترقی می نماید تاثیر
گرم که مبادی شوق می بخشد بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانیت بود و کمالات نبی لهذا اصحاب از
حرکات بیجا منع میکردند که صیحه و نعره بعد زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیدا شده. علم مسائل ضروری
خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحت عمل لازم است. علم حدیث جامع تفسیر فقه و دقائق
سلوک است از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق حسن پیدا میشود عجب است که حدیث
صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواة آن معلوم است بیچه واسطه میسر به نبی معصوم که خطا را
بر آن راه نیست عمل نمی آرند و روایت فقه که ناقلان آن قضاة و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم
نیست نزدیک آن ده واسطه میرسد مجتهد که خطا و صواب از ایشان است معمول گردیده است و ما آتاکم فخذوا

ان لسیئا او اخطا تا نکاح سنت انبیاست علیهم الصلوة ادر نوقت که حلال مفقودست وجهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیه علم وادب معری می باشند و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح ظلمها می آید عزوبت و تجرید در سالکان راه اولیست با تنگی از رزق ساختن بعبادت مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ ارث و وارث نگذاشتن وصیت بس بزرگ و شریف در حدیث ست قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اغبط اولیائی عندی لمومن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه واطاعه فی السر وکان فی الناس لا یشار الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر علی ذلک ثم نفض بیده فقال عجلت منیته قلت بواکیه قل تراثه - رواه احمد و الترمذی و ابن ماجة - بارها شرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم دریافته ایم و عنایات کثیره بحال خود دیده در مرتبه اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمد و فرمودند بیائید که ما و شما شانهای خود را باهم چسپانیم تعبیر این خواب هیچ بخاطر نمی آمد یکبار بجمال جهان آرای سرور کائنات علیه افضل الصلوة والتحیات مشرف شدم گویا در شان آنحضرت برابر دراز کشیدیم و رحمت نفس مبارک بمن میرسد درین اثنا من تشنه شدم و پیزادگان سهرندی درانجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر آوردن آب نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزادهای من اند فرمودند امتثال امر ما می نمایند پس عزیزی از انها آب آورد و من سیر خوردم و عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق مجدد الف ثانی چه میفرمایید فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد است بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان انه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء خواندم بسیار پسند نمودند و حظها فرمودند - فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیاده تحسین نمودند و انحالت امتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان نگاه آمده گفت من امشب خوابی دیده ام که شما دریای رحمتی دیده اید آن دریا کدام است تعبیر این دریا پیش او گفتم بسیار متعجب شد از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سراپا نور و حضور دریافتم و از کیفیت های این خواب که بهتر از اعلم سید ابیست تا چند روز هیچ عطش و اشتها نبود - در منامی دیدم که در صحرای وسیع چبوتره ایست کلان و اولیا بسیار درانجا حلقه مراقبه ارند و در وسط حلقه حضرت خواجه نقشبند دو زانو و حضرت جنید قدس الله

اسرار ہا نقش نشستہ اند و آثار استغنا از ماسوا و کیفیات حالات فنا بر سید الطائفہ ظاہر ست ہمچنین
از و ظاہر خاستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہ پس حضرت امیر
تشریف فرماشد بشخصی گلیم پوش سر و پا برہنہ ژولیدہ مو ہمراہ حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش
دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفتہ اند گفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی ست آنجا حجرہ مصفا
در نہایت نورانیت ظاہر شد ہمہ عزیزان در آمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس حضرت غوث الثقلین است
بتقریب عرس تشریف بردند ۔ و حقیقت فنا و نیستی بر نسبت باطن ظہوری یابد و سالک بوصف بیخودی و
استغراق موصوف میگردد خود را در واقعات مردہ می بیند و نسیان و بی شعوری لازم حال او میشود و درایامی
کہ فقیر را اغنای قلبی بتوجہات حضرت سید رضی اللہ تعالی عنہ دست داد و قطع علائق و زوال ہوا از دل گشت
در واقعہ می بینم کہ سر من از تن جدا شد اما کلمہ طیبہ بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مردہ ام تجہیز و تکفین
من نمایند پس جنازہ بر داشتہ بطرف مزار حضرت خواجہ قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ برای دفن بردند و روح من
ہمراہ ایشانست تا آنکہ جنازہ را در قبر نہادہ قبر را بخاک انباشتند و من بر سر دیواری نشستہ ام منکر و
نکیر و ضغطہ کہ در حدیث ثابت ست آمدہ و ندائی بر زمین دادہ درون قبر در آمدند و جان مرا با نعش علاقہ
پیدا شد جواب سوال کردہ رفتند و من در قبر آرام تام بجواب رفتم و نیز دیدم کہ من از ینجہان در گذشتم
مردم در تجہیز و تکفین میکوشند کہ جنازہ را بردارند ناگہان جنازہ در ہوا پرواز نمودہ روان شد و مردم در تعاقب
جنازہ نرسیدند و روح من با ایشانست درینوقت رباعی خود بیاد آمد رباعی منظور تشویش چشم و گوشی نشوی
سرمایہ خوشی و خبر دہی نشوی باید کہ بپای خود روی تا سر گور ای جوہر پاک بار دوشی نشوی
آنچہ در محبت کہ فقیر را بجناب امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ ثابت ست سر نشانی نسبت
عنہ تعلق بایشان ابد اگر بمقتضای بشریت غشاوہ بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود رجوع بآنجناب
پیدا گشتہ بالتفات ایشان رفع کدورت میشود کیبار قصیدہ در مدح ایشان گفتہ بودم عنایت بسیار بحال
فقیر مبذول داشتہ از روی تواضع فرمودند لائق اینہمہ ستایش نیستم ۔
نسبت با بجناب امیر المومنین حضرت

علی کرم اللہ وجہہ میرسد و فقیر را نیاز ی خاص بآنجناب ثابت ست در وقت عروض عارضہ جسمانی توجہ
بآنحضرت واقع میشود و سبب حصول شفا میگردد و یکبار قصیدہ کہ مطلعش اینست ؎ فروغ چشم
آگاہی امیر المومنین حیدر ز انگشت الٰہی امیر المومنین حیدر بجناب ایشان عرض نمودم فرا
فرمودند محبت ائمہ اہل بیت اطہار رضی اللہ تعالی عنہم موجب ایمان و سرمایہ بقای تصدیق و ایقان ست
ہیچ عمل بجز محبت این اکابر رضی اللہ تعالی عنہم وسیلہ نجات نداریم ؎ مگر مظہر ما طاعتی در رفت بجانک
نجات خود بتولای بو تراب کند مشت معارف حضرت مجدد رضی اللہ تعالی عنہ موافق کتاب و سنت ست
جائیکہ اعتراضات آمدہ بودہ اند ایشان خود جواب آنرا تحریر فرمودہ اند نزد انصاف کافیست و بسا
کلمات کہ از باب ظاہر بر آن گرفتہا مینمایند از اولیای کرام صادر شدہ حق تاویل درست میشود پس برای
کہ درچنین سخنہا کردہ می شود از غلبہ احوال یا از عدم مساعدت الفاظ بمعانی مقصودہ یا امر الٰہی باظہار آن کلام
ایشان نیز جاری ست و شیخ عبد الحق محدث رحمۃ اللہ علیہ اگرچہ در اوایل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضہا
نوشتہ اما در آخر از آن باز آمدہ بخدمت خواجہ حسام الدین خلیفہ حضرت خواجہ باقی باللہ رحمہما اللہ علیہما نوشتہ
کہ درین ایام صفائی فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمہ اللہ تعالی از حد متجاوز ست و اصلا پردہ بشریت و
غشاوہ جبلت میان نماندہ قطع نظر از رعایت طریقہ و انصاف و حکم عقل کہ با این چنین عزیزان بزرگان
باید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبہ چیزی افتادہ کہ زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله
مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاہر بینان استبعاد کنند من نمیدانم کہ حال چیست و بچہ منوال ست انتہی
در رسیدن آزار از بادشاہ بایشان دلیل کمال متابعت ایشانست انبیای کرام را علیہم السلام یوسف
علیہ السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین علیہ افضل الصلوۃ در محصت ایذا فرمودند مخلصان
در دفع اعتراضات و شبہات رسائل نوشتہ اند و بہترین رسائل در شبہات رسالہ مرزا محمد بیگ بدخشی ست
کہ ... تحریر نمودہ مہر مفتیان چار مذہب ساندہ فیض الٰہی بی نہایت ست و بمقتضای استعداد
... ظہور یافتہ اللہ تعالی ... باقتضای حکمت بالغہ خود کمالاتی عنایت فرمودہ کہ از متقدمان
... مروی نیست ... انبیا علیہم السلام ... ثابت ست و در اولیا نیز نقل یکی بر دیگری

ثابت مقاماتی که حضرت مجدد بآن امتیاز دارند اکثر مستفیدان طریقه ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند
و فوائد آن علوم و کیفیات نموده و در آن مقام تتبعی مانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین است کسیکه بآن مقامات رسید
استعداد آن رسیدن از جبلت خود معتقد نیست. ظهور خرق عادات شرط علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی
الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید معتمد کثرت خوارق عادات و نسبتهای
شوق و ذوق و جذبه و استغراق نبودند حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید نور محمد حضرت ایشان
محمد معصوم رحمة الله علیهم بجهت استعداد و رفعت مدارج ایشان فرمودند که بزرگان تمام انکار بزرگان میکردند
شما انکار آمده باشید یعنی بجهت استعداد انکار نیستید بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند حضرت شیخ
عبدالاحد استعداد و [illegible] خود نمودند نسبت حضرتین را برابر میدانستند رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی
و معصومی [illegible] میکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو دانه تسبیح متصل با هم واقع
میشوند [illegible] الله تعالی [illegible] نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که
لازم مقام محبت است بسیار است و در نسبت معصومی صحو و اطمینان که مناسب مقام محبوبیت است و شیخ آگاه
در کمالات [illegible] دیگر [illegible] در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر
دار و مقامات مخصوصه حضرت مجدد و غیر این هر دو صاحبزاده دیگر مشرف نگشته رحمة الله علیهم. در اول که
[illegible] تاکید مبالغه میکردم یکشبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی
عنه [illegible] غیبت نمود [illegible] حاضر شد او را نیز توجه دادند و برا حالت عجیب داد
[illegible] توجه [illegible] طریقه توجه نیست یعنی چون نسبت [illegible]
[illegible] استیفاء حق توجه بگذاشتم توجه مجمل کافیست و توجه مصوح
[illegible] که طریقه [illegible] دیگر طرق چه مزیت تا فهمید
[illegible] است که آن قطعی است و انچه منطق قطعی است
[illegible] است [illegible] شما [illegible]
[illegible]

وطبیعت با شعار عاشقانه رغبت اینچنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را بایست با آواز جهر وغیره کار پیشه

اختیار نمود گفتم عقیدت ومحبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باری سبحانه گفت در این صورت

ناچار نیست مرا از سوال مستغنیانه از غضب آمد میخواستم که رتبه اش گرفته بزرگی [illegible] شد. شبی حضرت

شیخ سیف الدین پسر حضرت شیخ رحمة الله علیهما برای تهجد برخاستند آواز [illegible] سید [illegible] بنحوی

افتاد ضربی بدست مبارک ایشان آمد [illegible] سماع

ضرری نماید. بزرگی از این طریقه در راهی میرفت آواز سماع بگوشش رسید تاب نیاورده [illegible] شور

ضبط می نمود حدت گرمی [illegible] گفت [illegible] مهلک [illegible] سبب حرام گردید. در [illegible]

حضرت شیخ سیف الدین پسر حضرت شیخ رحمة الله علیهما [illegible] بجهت استفاده جمعی

و موافق فرمایش طعامها پخته می شد و با وجود اینهمه سالکان بمقام [illegible] این طریقه برهمت

توجه مرشد ست یکی از ارباب این طریقه خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود حصول فیوض طریقه حاجت [illegible]

محال نیست که بزرگان ما بنای کار بر دوام وقوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند نه بر ریاضت و مجاهدات [illegible]

خرق عادات و تصرفات حاصل دوام ذکر و توجه الی الله [illegible] کثرت [illegible] و برکات [illegible]

نظر بر خرق عادات بود خواص معنی آگاه در امداد تصفیه قلبی [illegible] حضرت محمد صدیق

پسر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیهما [illegible] از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه [illegible]

وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود تعظیم ایشان [illegible] جوش [illegible]

بخدمت ایشان التماس و الحاح نمود تا بصرف همت ایشان طریقه نقشبندیه اختیار گرفت [illegible]

[illegible] اقربای او در رجوع باین طریقه ناپسند [illegible] طریقه آبای کرام خود گذاشته طریقه دیگر

اختیار کرد [illegible] گفت [illegible] قادریه و چشتیه هر کجا مقصود [illegible] حضرت محمد صدیق

رحمة الله علیه [illegible] وقت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه [illegible]

که عبرت [illegible] انتقام او بحرکت می آید [illegible]

توقف نمود ناگهان آن زن سقیا دو بر دهان متوقف خطاب نمود و عتاب کرد که خون او بر گردن تو شد اگر قتال
امر میکردی آن بی ادب جان نمیداد و بسلامت می ماند آنقدر امتثال امر مشایخ بی توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها
مضمر باشد. شاه گلشن الله از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد رحمة الله علیهما بکمال زهد و ریاضت موصوف بود و میفرمودن
گفت که محل غبطه سالکان خانقاه حضرت جنید اند رحمة الله علیه میگفتند که مرا عجب است از اندیشه خوردن طبیعت پیدا
میشود در وقت شدت جوع برگ درختان یا آنچه از پوست خیار و خربزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند کهنه
گلیمی بود که تا سی سال بر دوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرما آب حوض طلبیدند
کسی عرض نمود که در اینجا چاهی هست آب سرد و شیرین دارد گفتند مدتی از چندین سال در این مسجد سکونت داریم
هرگز در روبه ماهم نیامده که در اینجا چاه هست وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشد و یکبار جمعی صد دینار
صد دینار ایشان فرستادند و قرار خواستند که برای حج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمد گفتند ... عوض
آن حضرت ... داد هم وصیت حج از ذمه ساقط گشت لیکن بار خواستند که ادای کوته نماید که در ادای کوته باید
در ادای ... حاصل میشود ... کوته قرا هم گشت کوته نصاب ... در راه
... کسب معیشت حسنات ... می آید که حضرت ... مسجد جماعه ... قرآن ... شغب
... در دل ... گذشت که درین ... کسی از اهل کمال خواهد بود یکی از ایشان ... آیت
... انکار ... باید نمود ... صحبت ...
... نواب مکرم خان ... حضرت ایشان ... رضی الله تعالی عنه ...
... گفتند ... سال ... صحبت
... الآخرت بیت ... آن بود که ... صحبت
... همه تحصیل ... در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود ...
... رضی الله تعالی عنه بهمه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان ... برکات طعام ایشان
... می فرمایند ... حضرت ایشان ...
... ایشان ... شده بود مثنوی ...

از صحبت تلخہا شیرین شود از صحبت سرکہ ہا مل می شود از صحبت خار ہا گل می شود

ایشان بجناب پیر خود نوشتند کہ محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی اللہ علیہ وسلم غالب است موجب انفعال میشود

در جواب بر نگاشتند کہ محبت پیر ہمین محبت خدا و رسول است عجب سعب بکمالات آلہیہ کہ در باطن بر نیابت شود

چون دیدہ عقل آمد احول معبود تو پیر تست اول وقت انتقال نواب مکرم خان

تبرک کلاہ حضرت خواجہ احرار بر سر ایشان نہادند ایشان ہو بر غر بہت در یاختہ چشم کشادند کہ تبرک کلاہ پیر

من بیارید و سید بس بدرگاہ الٰہی ذات ایشان است ۔ در انوار نسبت قدمای نقشبندیہ انوار نسبت احمدیہ عرفہات

و در کیفیات نیز تفاوتہا است و التفات پیر بحال مستفید خود و دار ہا پیران پیر کم ظاہر می شود کہ اینجا سبب قرب

ابدان معنی قوی متحقق ست ۔ روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید نواب مکرم خان کہ در بیجاپور است

رحمۃ اللہ علیہم رفتند بعد توجہ بہر دو مزار فرمودند نسبت ہر دو بزرگ یکی ست اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت

سید در نورانیت لمعان است بسیار تمام دارد ۔ آنحضرت شیخ عبد الاحد رحمۃ اللہ علیہ دو کس طریقہ گرفتند یکی

طریقہ قادری اخذ کردہ دیگری طریقہ نقشبندیہ اختیار نمود ایشان ہمی فرمودند کہ روح مبارک حضرت غوث الاعظم

تشریف آوردہ صورت مثالی مرید خاندان خود را ہمراہ بردند و حضرت خواجہ نقشبند تشریف فرما شدہ صورت

مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمۃ اللہ علیہم ۔ در توسل بجناب الٰہی ہر یکی از مشائخ طریقہ حبل المتین ست کہ مراتب

قرب فارسیکر داند مستفید اگر فیضی حاصل کند زہی سعادت و یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال

متوسلان طریقہ علیہ ایشان بسیار معلوم شد با بجکس از اہل این طریقہ ملاقات نشدہ کہ توجہ مبارک آنحضرت بحالش

مبذول نیست ہمچنین عنایت حضرت خواجہ نقشبند بحال معتقدان خود مصروف ست مثلا در صحرا یا وقت خواب اسباب

و اسپان خود بحمایت حضرت خواجہ می سپارند و تائیدات ترغیب ہمراہ ایشان میشود درین باب حکایات

بسیار ست تحریر آن باطالت میرساند ۔ سلطان المشائخ نظام الدین اولیا رحمۃ اللہ علیہ بحال زائران مزار خود

عنایت بسیار میفرمایند ہمچنین شیخ جلال پانی پتی التفات تمامی نمایند حضرت خواجہ قطب الدین را در شہود و ستان

استغراق بسیار ست حضرت خواجہ شمس الدین را ہیچ التفات بما سوا نیست رحمۃ اللہ علیہم ۔ غرض توقف نسبت این

کابر مزایست کہ زبان از تقریر آن لال است بلکہ در مقابلہ نسبتہای بطن این عزیزان قدمای صوفیہ علیہ میتوان گفت

کرامهر و هم را از بن [illegible] بهره نیست - شیخ فرانا امام بدرالدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور و توجه
کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد حبدا از استعداد بسیار و دفعتاً نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم
شد که سلوک ایشان بطریقهٔ معهودهٔ صوفیه نیست در راه خدا شهادت رسیده دفعتاً در مراتب قرب بطریق اصطفا
فائز گردیده همچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعتاً جان فدا نموده دفعتاً جذبات عنایات الٰهی ایشان را
بمقامات قرب فائز گردانید. حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه طریقه حدیثیان نموده اند و در تحقیق
[illegible] معرفت و غوامض علوم [illegible] با اینهمه علوم و کمالات از علمای ربانی اند مثل ایشان در محققان صوفیه
[illegible] علوم [illegible] علم [illegible] بیان کرده اند چنانکه کس کم گذشته باشند تا اولیای حدیث را نامی شناسیم
[illegible] الٰهی نیست - تا قطب لشکر [illegible] در شاه [illegible] ملاقات شده بود در یک معامله مهر قاضی
[illegible] پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا مسجل کرده آورده گفت - قاضی اسمعیل بود لهذا
[illegible] مشغول - [illegible] نکاح دختر فقیری درکار بود در نیم شب او
[illegible] صرف مساکین خلوت نشین [illegible] آن
[illegible] گفت [illegible] محفوظ [illegible] گفت
[illegible] غیر [illegible] توجه [illegible] فیض و صحبت مشائخ کرام رحمه الله
[illegible] از اذکار از تلاوت و تسبیح و درود و استغفار
[illegible] حاصل میشود و اگر [illegible] آن یک ساعت [illegible] آورده شود
[illegible] حروف و تحسین صوت خود می باید نمود و در جهر
[illegible] در رمضان المبارک ترقیات بسیار [illegible]
[illegible] حروف [illegible] باید نمود تا [illegible]
[illegible] بصورت مردی [illegible] رسید [illegible] صیام [illegible]
[illegible] رحمة الله علیه [illegible]
[illegible] رکعات [illegible]

حضرت شاه ولی الله [illegible]

بغرهٔ شعبان ظهور می نماید گویا هلال فیوض این شهر طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن
هلال بدر تابان گردیده و انوار آن ماه متبرک جهان را منور گردانیده از شب غرهٔ آن شهر چنان در یافت میشود
که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان گشت. شب قدر بر سبیل ابهت در شبی از شبهای او نامی شود و تعیین
معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت
میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمعیت حضور این ایام ذخیرهٔ تمام سال میشود و از مجربات است که اگر درین ماه
قصوری و فتوری راه یافته در تمام سال اثر آن میبوند. بنده شنیدم زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد
میگردد که اگر این ماه بجمعیت طاعت میگذرد در سائر سال توفیق یک جمعیت محفوظ میدارد. و حضرت شیخ رحمة الله
علیه در هر سال اعتکاف در عشرهٔ اخیرهٔ ماه رمضان میفرمودند و کسانیکه مقامات اجازت طریقه میرسیدند درین
ایام بعطای خرقه تبرک آنها را سرفراز می نمودند و تاکید میکردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه حاضر
شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند بعد انقضای رمضان میفرمودند که از برکات صیام سینه های عزیزان
کثیر الانوار و پر از لمعان گردیده. افسوس که تمام سال چرا رمضان نشده. گرچه در صوم هر وقتیکه باشد
صفا حاصل است و برکات این عده اما خوی [illegible] خالی نیست لیکن کیفیات صیام رمضان شریف نمی باشد حضرت شیخ
ارشاد مینمودند که معلومات و وجدانیات شما اکثر صحیح است سر موی تفاوت ندارد و کشف و وجدان فقیر چون بار خود
همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر خطائی واقع شد که حضرت شیخ در حق کسی فرموده است که کمالات رسیده
[illegible] بخلاف آن عرض نمودم [illegible] فرمودند [illegible] خطا رفته است آنچه ما گفتیم صحیح است اما بعد چند [illegible]
[illegible] فرمودند که دید تامل صحیح و احاطه کردیم فقیر و بعض بشارت مقامات بسیار تا [illegible] میفرمودند [illegible]
سالک عیان می بیند باز موقع الهام میشود با بتقاضای تیسیر [illegible] میکنند گر درین [illegible]
[illegible] حالات کیفیات در باطن [illegible] بشارت آن مقام میگوییم که ترا در انعام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عبادات در مقامات الٰهیه ترقیات نموده اند در مبداء فیاض تجلی نسبت قصور و در همه سالکان نسبت یکی از اجلهٔ نعمای
الٰهی در بارهٔ فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که فقیر را در هر وقت کشف مقامات الٰهیه مطابق نفس الامر
و سلوک سالکان او تا غایات اینطریقه از بزرگان این خاندان که در هر وقت ارشاد طالبان بنمایند انعام بخشید. خواطر
قلوب عزیزان یا اثر از نیشان می شناسم که در چه باب خطور می نماید. تا فقیر هم مقدور مدد او اندازیم توسل بجناب پیران
کبار سبب اعراض مینمایم و بعنایات الٰهی اینها استفاضه حاصل میشود یکبار بی زاد و راحله بسفر میرفتم الله تعالی در
منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا نمود ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد هوا سرد بود و رفقا نا
شدند دعا نمودم الٰهی باران گرد برگرد ما ببارد. ما با رفیقان خشک بمنزل رسیدیم آنچنان واقع شد. در اوائل حال
مردم را که طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ
سعد الله رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که [illegible] وی
آنحضرت نام فقیر میگرفت مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشائخ طریقه حضرت ابابکر صدیق رضوان الله
علیهم از وی برگشتند در دو سه روز هلاک شد. مزاج فقیر بار کست و غضب بنهایت شدت یعنی تا یا هدایت ارشاد
نسبت ما را [illegible] فقد الله تعالی تیغ غضب را کند فرموده اما صدیت غضب چنانچه باید برفته است مغضوب الیه را
[illegible] بسوزد و نسبت باطن تباه شده بحر وحضت نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید و مانند
[illegible] حاصل نسبت حسی [illegible] مانند هوای [illegible] میرود. هر چند طریق اجابت دعوات از طرق مسنونه نیست
[illegible] [illegible] حوادث [illegible] دنیات [illegible] آن اولست زیرا که یاران ما بسترا احتیق معاش
[illegible] گرفتاری بسیار [illegible] تکلف بسودی قرض کشیده ضیافت میکنند پس
[illegible] ضیافت منظور معلوم [illegible] تمامی [illegible] ساعت از راه تجربه و نور فراست دریافته ترک آن
نموده ما المؤمن لا یلدغ من جحر مرتین حدیث صحیح است فقیر در قبول ما شرائط کثیره است اول آنکه
[illegible] وجیب باشد دوم آنکه [illegible] محل [illegible] چندان اختلاط ندارد سوم آنکه
[illegible] [illegible] چهارم آنکه [illegible] پنجم آنکه [illegible] ریختن [illegible]
[illegible] ششم آنکه [illegible] باشد بطوریکه از صمیم قلب اند که اگر حضرت ایشان [illegible]

قبول خواهند فرمود ما را مسرور و مرهون خواهند نمود و پس از مطلوب دنیا را قبول می افتد زیرا که حق سبحانه و تعالی
ما را فراستی عطا فرموده است که از نور آن اینصور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده نقص بقبول
نمیکرد و فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال از جبهه ابدال با آنکه مستور الحال
میباشند اعتبار میکنم فقیر از یاران خود نا امید نیستم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیا داران دوم
سوء اعتقاد با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضایقه ندارد و بشرط اصلاح نیت و محافظت نسبت
دنیا مبغوض حق سبحانه است وقتیکه در عرصه ظهور آورده است نظر رحمت بروی نکرده اگر مسکن
بقدر پرستیده در نصیب کفاف میسر شد ملک تمام و کمال در حصه مسلمانان غالب بغما میشد الحمد لله [illegible]
اینوقت با فقرا سری ندارند و الا ایشان را حال میباید لیس [illegible] وقت [illegible] که حضرت خواجه
هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه
حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی بالله اند حاضر بود یکی از حاضران شکایت امرای
روزگار آغاز نموده که با فقرا سری ندارند و حرمت این طائفه نگاه نمی دارند چنانکه امرای سابق نگاه میداشتند
حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این از حکمتهای الهی است در حق فقرای این عهد زیرا که فقرا
زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هرچند اغنیا با ایشان [illegible] ایشان [illegible] جمعیت نسبت
از صحبت آنها اضرار نمیشد و فقرای اینوقت را اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان
التفات نمایند و راه مخالطت و مودت گشایند [illegible] درویشان را در وصف فقر و از دواعی دنیا
فتور تمام روی دهد پس کرم الهی با فقرا حارس و حافظ است جائیکه محمد صلی الله علیه و سلم
قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی در آنجا سر نهاده و حضرت صدیق سر جائیکه
قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جائیکه قدم گذاشته
فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا در طریقه تصرف نکرده مگر در دو جا یکی آنکه در وقت توجه
گوشه حرکت بدن میکنند دوم نشستن نفس توجه میدهند [illegible] بعضی کار برای [illegible] نموده [illegible]
[illegible] توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد [illegible]

میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلاب معلوم میگردد و آنچه فقیر از بعض اذواق و مواجید خود
اظهار میکند محمول بر دعوی کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث بنعمت امریست که بآن ماموریم
واما بنعمة ربک فحدث اگر نعمتی را از نعمای الهی که بوصول نائل میشود اخفا نماید حق شکر آن
تلف کرده باشد مثلا شخصی طویل القامت ست و وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند گفت و
اگر گوید دروغ گفته باشد

نصائح و وصایا

طریق ورع و تقوی پیش گیر متابعت مصطفی بجان بند پر صلی الله علیه وسلم احوال خود بر کتاب و سنت
عرض نما اگر موافق ست شایان قبول انگار و اگر مخالفست مردود پندار بالتزام عقیده اهل سنت و
جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز و در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر
میتوانی و الا گاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی عمل بنیت اتباع حبیب خدا بمحض رضای مولی اختیار
کن و دل را از اغراض هر دو جهان بیزار کن عمل چیست که آنرا در معرض بیع آری استطاعت
نیست که آنرا بجو منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد
صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که طعام دنیوی را روز حساب در قفاست در عبادات
و ذکر خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا میفکن در صحبت مشائخ رسوخ عقیدت بهم رسان که دوستی
دوستان خدا هست موجب قرب خدا در حضور ایشان التفات بغیر منما و در صحبت او بر نوافل طاعت میفزا
جمعیت اوقات بصبر و توکل بسر کن و اندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا بسپار
و صوت بصدق و صفا در سرمایه خلوت انکار در دل تو اگر ترددیست عزلت نباید که رزق
وقت معین خود می آید اگر از ستم عیال متوحش فراست تشبث باسباب سنت انبیاست علیهم
السلام وجه معین که دل را بر آن اعتماد نبود منافی توکل و سبیل رشاد نبود در اصل المال [illegible]
فراغ بال و جمعیت خاطر ست دل وابسته در تفکر مقصود ناظر ساز جمعیت بتفرقه مبدل شود

بود توجه و یکسوئی خاطر خلل شود و قناعت پیشه گیر حرص و طمع از دل بگیر از یار و اغیار نا امید باش و بود و
نابود شان یکی شناس و در هیچکس بچشم حقارت منگر و خود را از همه کمتر و قاصر شمر و در طلب مولی کمر از
سر بنه غرور را که عبارت از برون ده و ازینجا گفته اند درویشی نیست که آنچه در سر داری بنهی و از آنچه بر سر آید
نرنجی و از اندیشه دنیوی فارغ بوده بر طاعت و عبادت خود مناز و دیده تقصور نیستی را سرمایه خود ساز
مخالفت نفس چندانکه بود زیباست ما نه آنقدر که تنگ آید و نشاط شوق در طاعت بیفزاید گاهی با او
مواسات باید نمود که رضای نفس مومن موجب ثواب میگردد و یکبار نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد که
مرا انگبین طعام بخوراند هر مقصود دیگر دارد بر آید اتفاقاً در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد ده
مشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی را نوقت حاضر بود با مر فقیر آن طعام مهیا نمود و عقده مشکل دست
که بناخن هیچ تدبیر وا نمیشد باین عمل منحل گشت طعام اگر نیست داری شکر با مزه سازند احسن بنمایند
که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی آید طعام لذیذ را آمیزش آب بیمزه ساختن نعمت الهی را
بخاک انداختن است پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند و اگر نعمتی نصیب بوده است
باز میمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگارند و گویند الصحیح
المراده بلا عبوسة الوجه شکری که محض بر زبان بود شعبه صبر است که تلخی آن در معان بود زیارت مزارات
اولیاء در یوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشائخ کرام را بانحاف ثواب تحفه فاتحه درود بجناب الهی وسیله
ساز که سعادت ظاهر و باطن از ینمعنی حاصلست ما عندیا نرا بغیر تصفیه قلبی از تصور اولیا حصول فیض
متعسر است لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه
از مجاورت قبور اولیست و برسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید مباش که اینمعنی مستلزم سوال خیمه و
فروتنی و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و در نقد خیمه بارباب احتیاج دادن سرعت ثواب
در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لباس تقوی طهارت بیارای و بر ملازمت عقیده اهل سنت و جماعت
از ظلمت هوا و بدعت بدر آی و همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول و اگر رد افتد
مردود و هر حدیثی صحیح که در نظر گذرد مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر آن عمل نمای

اگرچه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمانی و از لزوم خلوت صفائی وقت حاصل باید نمود فقیر در خدمت حضرت ... صفای وقت ... یافته ... صفای وقت یافته در راه طلب سرگرم و مقید باید بود کار مردان ... گریست کار دونان حیله و بی شرمی ست هرچه گیر مختصر گیر و هرجا باشی باخدا باش ... قدر ... منصب العینین دارد تا از هیچ سبب ... مکسور نباشد زیرا که بیشتر سبب ... عدم اطلاع بر احوال ... ملامت ... بر آن اعتقاد ... در خصوص ... اگر کسی ... منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند ... متغیر از ... چرا که یقین ... که من ... یک سیر ... که فرست ... سیر ... فضول قدم ... شریعت ... طریقت مستقیم دارد در صحبت مشایخ ... راسخ ... باش در حضور ... غیر ... نباید ... التفات ... التفات ... نقل ست که شخصی در حضور حضرت محمد صدیق قدس سره ... مخصوص ... جواب آن ... التفات ... حضرت محمد صدیق ... اگر ... کان ... نگوئید ... وقت ... توکل ... که در توکل ... جمعیت ... اگر بر آن اعتماد ... توکل نیست ... صوفیه جمعیت ست ... نعمای الهی ... زندگانی ... هرچه ... بر وقت ... از ... وجود ... فرد ... خدا ... تو ... مدد ... قصور ... حقیقت ... وجود

مخالفت نفس چندانکه توانند کنند بباید **فرد** نفس اژدرهاست او کی مرده است ۞ از غم بی آلتی افسرده است
لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از بیطاقتی راه
ضجرت پیش گیرد و شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاری که مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه بگاه با او بسازد
و با زور برساند که آخر نفس هم قسمت خدمت را اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن هر چه طلبد هر وقت ورا
بدهد بلکه با حفظ هر چه خواهد و تمنای آن کند دل او را وعده دهد اگر یابد فهو المطلوب والا باز وعده دهد اگر بیابد
فبها و اگر باز متقاضی شود همچنین او را در لیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش کند چون داند که هرگز از در و
باز نمی ایستد و تخلل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد او را بدهد بشرطیکه شرع و مباح باشد تا باز آرزوی
آن نکند نفس فقیر یکبار بصورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر حاضر شد و تمنای شیر برنج نمود و گفت هرگاه بوقت
مرا پر شکم خورانید هر حاجتی که دارید روا گردد فقیر چون این قصه از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت
اگر باز این معامله رو دهد مرا آگاه فرمایید که خدمت وی بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق
شد چون آن عزیز را اطلاع کردم رود شیر و برنج مهیا کرده پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز
آن عزیز گفت یک حاجتی در دل داشتم حاصل شد از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجت روا کرد طعام بمزه را
برای تحصیل شکر از مصالح گویند اگر با مزه سازند مضائقه ندارد بلکه احسن میباید کسانیکه طعام بامزه و لذیذ را
از جهت آب [illegible] بکنند عجب میباید زیرا که از طعام بمزه شکر از دل دانخواهد شد مگر ظاهر زبان که صورت شکر است
در حقیقت آن نیکه در حقیقت آن شکر از شعاب صبر است که معنی آن حبس النفس است پس این معنی مستلزم خلاف شکر
و منافی اتباع سنت است که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست حق علی تجلی خاص آن طعام علاوه
حق سبحانه تعالی ما را بر دقایق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که حجب
بر دقایق [illegible] مگر بود که آن امر و بدعت است بزیارات مزارات متبرکه باید رفت و توسل از ارواح
پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی یابد طیبه و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که
موجب برکات بسیار است و فتوحات بیشمار مبتدیان طریقت را صحبت شیخ مفید است نه مزار
زیارات قبور و مجاورت مزاری چنین که مردم بزیارت مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم مشرف

وسعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان بے بهره وبی نصیب از کمالات
باطنی آنحضرت باز می آیند **فرد** خر عیسیٰ اگر بمکه رود * چون بیاید هنوز خر باشد * مگر هرکه لطیفه
روح او قوی باشد واز عالم امر مناسبت تام دارد و پس او را از زیارت مضائقه ندارد بلکه
سودمند خواهد افتاد زیرا که از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلا واسطه
خواهد نمود چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت
خواجه علاؤالدین غجدوانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاؤالدین محمد نقشبند اند قدس الله سره
ملاقات و اختلاط داشتیم روزی بکمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ ایاد کردند
و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت ست اگر در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمودند
که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند که گربه زنده به از شیر مرده **قطعه**
تاکے بزیارت مقابر عمرے گذرانی ای فسرده یک گربه زنده پیش عارف
بهتر ز هزار شیر مرده حضرت خواجه علاؤالدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ
میفرمودند که جاور حق تعالی بودن احق و اولیست از مجاورت خلق او عز وجل و این بیت بر
زبان مبارک بسیار گذشتی **بیت** تو تا کی گور مردان را پرستی بگرد کار مردان گرد و رستی
مقصود از زیارت مشاهد اکابر دین رضوان الله علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد
و روح آن برگزیده حضرت حق وسیله کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق باید
که هرچند تواضع ظاهرا با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق انگاه پسندیده
است که مر خدای را عز وجل باشد با این معنی که آنرا مظهر آثار قدرت وحکمت بیند والا آن صنعت
ست نه تواضع انتهی - و رسمیات عرفی از عرس وغیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن شناعت
بسیار ست **یکی** لزوم خلاف حضرت این طریقه که از قید رسمیات حاج ست **دوم** استلزام
سوال از خیمه و فروش وغیره **سوم** لزوم اسراف در اخراجات و چراغان **چهارم** تضییع اوقات
می فقت از بسفر رست **پنجم** شکایت مردم از شیب فراز مجالس و قصور در اهتمام حفظ مراتب

از کثرت واثر دعام **ششم** در استمرار این سیات گاه ارتکاب استقراض زر سود میشود
که آن در شریعت حرام است زیراکه درین زمانه پر فتنه اسباب معاش فقرا هموار ه برنهج مساوی نه
و ترک عادت و رسوم عرس برایشان متعذر و دشوار ست بنا بر اضطرار محتاج بقرض شده
رسم بجامی آرند **هفتم** نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیراکه ان الله طیب لا یقبل الا طیب
و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خدا تعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد
بعد ازان در دست آن مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب
آن بآن بزرگ برسد از ینجاست که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین
چنین بود که روز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز عددی در طعام معمول اضافه باید کرد و ان
یاران سرکه در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که امروز همین جا چیزی تناول نمایند زر نقد
اگرچه قلیل باشد در نیاز انفع ست بمراتب از غیر آن که حوائج کثیره بآن سرانجام میشود و از اقسام
خدمات خدمت بدنی اسرع ست نفع واسبق ست بوصول راحت بدل و عای حزب البحر
هر روز میخوانده باشند و سوره لایلاف یکصد و یکبار یا یازده بار درود اول و آخر پنج بار بعد نماز
فجر برای دفع شر مجرب ست و ختم حضرت خواجها و ختم حضرت مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یاران
جمع آیند بعد از حلقه صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ ست و فائده بسیار و برکت بیشمار
دارد مدار کار طریقه این حضرات استقامت ست که فوق کرامت ست **فرد** بر اهل استقامت
فیض نازل میشود مظهر انوار تجلی گرد کوه طور میگردد کشف را درین راه بار نیست و
کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری ندارد و عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این
خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این بزرگان به بیعت و رسوم نه در حسب جمعیت
باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال
عرفی را قدر و مقداری نه از ینجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند که درمیان
طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیه نقشبندیه اولی و انسب ست چه این بزرگواران التزام

متابعت سنت نموده اند واجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند واز احوال
درویشی هیچ ندارند غم نمیخورند واگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند
ازینجاست که سماع و رقص را تجویز نکرده اند واحوالیکه بران مترتب شود اعتبار ننموده بلکه ذکر جهر
را بدعت دانسته منع فرموده اند وثمراتیکه مترتب شود التفات بآن ننموده روزی در مجلس طعام
حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت
خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان بسم الله بلند گفت ایشان را ناخوش آمد
بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام ما حاضر نشود واز حضرت ایشان یعنی حضرت
خواجه خود شنیدم که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند
تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که این ذکر جهر بدعت است مکنید ایشان در جواب
فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه اند از سماع و رقص تواجد چه گوید احوال
و وجد که بر اسباب نامشروعه مترتب میشوند نزد فقیر قسم استدراج است [illegible] استدراج را
حول واذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مرایای صور عالم ظهور می آید
حاصل میتوان و براهمه هند و فلاسفه یونان شریکند علامت صدق مواقفت بعلوم شرعیه است [illegible]
محرمه و مشتبه حضرت شیخ سیف الدین قدس سره شبی بر تخت برای تهجد وضو میکردند
از ذوق وجد و سماع که در آن جوار شنیده حالت تحیری آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید
بر دست مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند مردم بعیادت هجوم آوردند
فرمودند [illegible] سماع ما را [illegible] حالانکه سماع یکبارگی حرام باین نوبت رسیده بود که
عصری گذشته حبل منقطع گردد و مرغ روح از قفس عنصری پرواز آید تا آنکه بکثرت میل سماع
[illegible] چه طور زندگی بسر می بری بر سبیل انصاف باید کرد که ما زنده دلان تسلیم با ایشان سخن محذوف
[illegible] درونی ما [illegible] اگر چه در ظاهر همچون خاکستر سکون داریم لیکن آتشکده بطن ما از سوز
و وجد مشتعل است ۵ همه [illegible] همه کس [illegible] سوختن و ساختن [illegible]

لهذا اهل وجد و سماع نمی آریم و محذورات در وغم با سوکشان بخالص و عام نمی نمائیم زیرا که طریقه ما منسوب بحضرت
صدیق است رضی الله تعالی عنه که بظاهر مزین بجمال تمکنت و وقار بودند و مهذب بنهایت سکون و قرار
لهذا بیشتر اوقات سنگریزه‌ها در دهان میداشتند و از احوال باطن بجز محرمان راز دیگری خبر نداشت
مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را
دیدند که جا بجا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند محرمان گفتند که گاهی از دل پر درد
آهی میکشیدند از اثر درد و حرارت و گرمی آن سقف این خانه سوخته و سیاه شده **فرد**

از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش ‌ ‌ ‌ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان *

بزرگی از طریقه نقشبندیه در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع بر گوشش رسید و از دل برون
گذشت از غایت غیرت بنشست و گفت سماع بیت المال مهلک است لهذا حرام شد فقیر در باب
سماع دلیلی قوی بهم رسید که ارباب آن خبر دارند چنانچه صغرای این مقدمه این است و آن نیست
السماع یورث الرقة و رقة تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب الرحمة با این همه باب سماع
فقیر را از مسکران ذوق اهل آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه تعالی [illegible] فقیر را بیت
اعتدال مصاف [illegible] نهایت چاشنی [illegible] ذوق عطا فرموده چون [illegible] وجد چشتی بود
فقیر اگرچه در سلسله حضرات علیه نقشبندیه ملتزم است لیکن بسبب تعود ذوق و صفت عشق و عاشقی از انتهای
ذوق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا اجرات [illegible] احوال ایشان میکنم [illegible] بزرگان
نقشبندیه [illegible] مقام [illegible] ظهور وجد و حال در غلبه سکر معذور [illegible] صحو [illegible]
در بار و واقف [illegible] حرکات سکنات ایشان [illegible] میشود علی الخصوص حضرات طریقه علیه نقشبندیه
[illegible] اتباع نصیب [illegible] اصلا اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند [illegible]
[illegible] حضرت خواجه [illegible]
[illegible] هرچند [illegible]
[illegible]

در حق خود تصور نباید نمود از مواخذه فوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد **قطعه** سخت اگر دن همان سخت از جهان برستن ست + در سبکساری تجمل وضع جابم کرده است + اینقدر را غافل از اندیشهٔ روز حساب + رحمت بجید و لطف بیجا بهم کرده است + رستن از قید بودی مظهر بحق پیوستن ست + قطره بودم بحر یک گشت شرابم کرده است

فرد مظهر طلبی گر بجهان منزل است + بگذر تو ز خود و پس این پرده مقام ست **تمت**

وصیت نامه

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوٰة فقیر جانجانان مظہر مجددی در حالتی که اقرار مقر بحکم شرع صحیح و معتبر ست وصیتی چند باحباب که اخذ طریقه از فقیر کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و بعد از آن دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت برکنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم می نمودم و گر بس و مخلصان مارا همین وصیت جامعه کافیست که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی را و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی اللہ علیه وسلم را ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل سوم دینی خود را معذور ندارند اللهم وفقهم





در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی رحمۃ الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت بین الخالق والخلق و توحید وجودی و شهودی و مسئله جبر و قدر و دیگر مسائل ضروریه شریعت و طریقت

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه والصلوة
والسلام علی محمد عبده ورسوله عبدا رحمه وصلوة فقیر حقیر محمد ثناء الله بخدمت مولوی صاحب مخدوم
مهربان مولوی غلام علی جیو سلمه به التماس میکند که فقیر درین ایام تقریبی در بلده سونی‌پت وارد شده بود کتابی
برای اشتغال همراه نداشت مشاغل طاعت مستوجب اوقات نتوانست شد و نفس را تعطیل گذاشتن
خوب نبود لهذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشته اند بر قول حضرت مولانای
رومی قدس سره مصرع آنچه انسان میکند بوزینه هم * بخاطر فاتر گذشت که بتقلید سنت سنیه
پیران عظام در بیان نسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شهودی مسئله قربت و مسئله
جبر و قدر مکتوبی بنویسد چون انقسام مقالات آنجناب حضرت پیر و مرشد دستگیر ادام الله برکاته نوشتن و زیره
بکرمان فرستادن سوء ادب نامناسب بود از یاران طریقت آن مهربان محض صحیح دانسته ناچار

بچند فقره نامربوط متصدیع شد اما تا آنکه از نظر کیمیا اثر جناب حضرت ایشان مدالله تعالی ظلاله نگذرد
شایان اعتماد و قبول نیست لهذا ملتمس است که این عریضه را بجناب اقدس گذرانند و ازین فقرات آنچه
بصواب و تصحیح محلی شود نقل آن برداشته بتعبیر عنایت فرمایند که آنرا مسلم دانند و آنچه بتعلیم اصلاح منسوخ گردد
آنرا برانداز ند تا نتیجه مستقیم استیاد یافته قابل اعتماد گردد ولا تنظروا الی من قال وانظروا الی ما قال
قال علیه الصلوة والسلام کلمة الحکمة ضالة الحکیم حیث وجدها فهو احق بها والسلام علیکم و
رحمة الله وعلیه التوکل وبه الاعتصام [illegible] وما تقرر عند العقلاء است للممکن فی نفسه لیس له من ذاته الا لیس
پس ممکن را نسبتی با هست و نه فی نفسه او را [illegible] وجود ثابت باشد و وجوب الوجود بود متحقق نباشد
موجود نبود تا موجود نباشد هیچ چیز را بر وی حمل نتوان کرد که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط است
و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح است نه ایجاب پس نتوان گفت پس ممکن را اصلا و ذاتا
[illegible] است قال الله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید بیشتر کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود
محتاج است در بقا هم محتاج بواجب است یا نه بعضی متکلمین در میان ممکن و واجب نسبت کوزه
و کلال فهمیده گفته اند که در بقا محتاج نیست و این قول برخلاف جمهور عقلاست استغنا عالم از صانع لازم
می آید و نص قطعی دال بر عدم آن صحیح است حیث قال عز وجل یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله
والله هو الغنی الحمید قائلین این قول را بعضی [illegible] تجدد امثال قائل شده تا دوام
[illegible] ثابت [illegible] احتیاج [illegible] نسبتی که ممکن
با واجب [illegible] است [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] است [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] حرکات [illegible] استعدادات آن [illegible]
[illegible] قدرت
[illegible] مخلوق [illegible] آن [illegible] است [illegible]
[illegible] عقل است [illegible]

بلکه بیان وی واجب نیستی ست معلوم الانیه مجهول الحقیقه که مثل او نیست پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود
ولیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبارات و لا فی شیء من الاشیاء

چگویم با تو از مرغی نشانه
که با عنقا بود هم آشیانه
ز عنقا هست نامی پیش مردم
ز مرغ من بود آن نام هم گم

و حق آنست که ممکن در بقا هم محتاج است بجهت آنکه وجود بقا
عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود را در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه
مقتضی باشد که اقتضای حقیقت باختلاف ازمنه مختلف نشود و در زمان حدوث موجود هم اگر بقا
حرکت فلکی سبب شود نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمیتوانست کرد بحال آنکه این مذهب باطل است که فلک
حادث زمانی است قال الله تعالی فقضیهن سبع سموات فی یومین و ایشان که فلک را متحرک نمیدانند
بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه بیان کرده اند صحیح آنست و هم تفاوت نمی نمایند غرضکه ممکن در
زمان ثانی هم وجود را اقتضا نمیکند چه اگر اقتضای وجود کند ممکن نباشد واجب شود و قلب ماهیت
لازم آید و آنچه میگویند الشیء ما لم یجب لم یوجد و آنکه میگویند الممکن محفوف بوجوبین سابق و لاحق
مراد از آنجا وجوب بالغیر است یعنی واجب است باقتضای علت خود نه باقتضای نفس خود که آن محال است
پس ثابت شد که ممکن در وجود بقا محتاج است بصانع تعالی شانه و تقدس بلکه واجب مفیض وجود باشد
ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن بر صفحه روزگار [illegible]
پس حال ممکن مثل حال زمینی است که مقابل آفتاب روشن شد تا وقتیکه مقابله باقیست منور است و اگر
وجود غباری یا ابری در میان آید و مقابله نماند از نور و روشنی هیچ اثر نماند بیت وجوب است
جهان چون کالبد چون کالبد از وی پر بود آلبد پس باین معنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را
که بر روی زمین است ظل آفتاب میگویند باین معنی که ممکن را با واجب مماثلت هست نه چنانچه
اصل را با ظل که در آنجا است هیچ مماثلتی و مشابهتی نیست بلکه باین معنی که چنانچه ظل را هیچ تحقق و تاصل نیست بدون
او همان وجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود دیگری صفت پس ممکن بیت
ممکن فی نفسه تحقق ندارد و وجود و معنی مصدری که بر وی زیادت باشد فیض غیر است

چیزی باوی منقسم نشده و ما به الموجودیة و منشأ انتزاع این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب هم رسیده
انتهم امریست بین المنتسبین پس وجود ممکن بمعنی ما به الموجودیة نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا صفتی از صفات او

سوال وجود ممکن بدیهی است که هیچ صاحب اعتقاد ندارد و هم از ممکن وجود مصدری انتزاع کرده حکم
بموجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شانه منشأ این انتزاع باشد باید که منکر صانع انتزاع
وجود نکند و حکم بموجودیت ممکن نماید **جواب** این ملازمه ممنوع است یعنی هر گاه از منشأ انتزاع خبر نداشته باشد
او انتزاع کند و حکم بموجودیت ممکن نماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آئینه می بیند و نظر بماه آسمان نکرده است
و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه همچنان هر که ممکن را می بیند هر چند از فرط غباوت
جهل از وجود متأصل خبر ندارد و حکم میکند بوجود ممکن و غایة ما فی الباب همان ممکن را وجود متأصل میداند چنانچه طوطی
در آئینه صورت خود را دیده آنرا وجود داند و هم خود متأصل فهمیده با وی در سخن می آید پس ممکن از خبر در خزینه وهم
تحقق و ثبوتی نیست و وجود این کثرت بمعنی ما به الموجودیة واحد حقیقی است که از این کثرت در آن وحدت حقیقی
انثلامی پیدا نمیگردد [illegible] چنانچه زید که در آئینه خانه رود و صورتهای متعدد پیدا
شود همان زید یکیست چنانچه بود و هو الآن کما کان و اعیان العالم ما شمت رائحة الوجود

شعر

لا آدم فی الکون و لا ابلیس | لا ملک سلیمان و لا بلقیس | فالکل عبارة و انت المعنی
یا من هو للقلوب مقناطیس

و چون منشأ این همه وجود این کثرت ذات واجب تعالی شانه یا صفتی
از صفات اوست نه [illegible] معتبران [illegible] است که نفی معتبران منفی نشود
ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار یعنی خلقته باطلا لا یترتب علیه احکام و آثار
بل خلقته دلیلا علی [illegible] سبیلا الی معرفته فان من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانک عن کل ما لا یلیق بشانک فقنا
عذاب النار المترتب علی عدم عرفان الایمان **محمد و اما** چون نسبت بین الممکن و الواجب چنین متحقق شد
ان وجود و همان ذاتست [illegible] پس [illegible] وجود در ظلمات [illegible] کثرت [illegible] واجب
[illegible]
[illegible]

در انجمن شرق و نهانخانه جمع   باالله همه اوست ثم بالله همه اوست   نهانخانه جمع عبارت از مرتبه
تنزیه است اگر کسی مرتبه تنزیه را نفی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت داند ملحد باشد و صوفیه
شهودیه که صحو و افاقت بهم رسانیده اند شهود وحدت حقیقی در کثرت و بهمی حکم کرده همه از وست میگویند و
چون تعمق نظر کرده شیء و همه نیستند موجود اوست ظاهر شیء و قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه
قوله علیه السلام ان اصدق القول قول اللبید الا کل شیء ما خلا الله باطل - و دلیل است برین معا
چرا که هالک و باطل یعنی آنکه کان هالکا و میگویند باطل گفتن مجاز است و تکلف و معنی حقیقی قبا در آن است
که هالک و باطل فی الحال بل علی الدوام **مجدد** و مان نسبت که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزدیک
صوفیه وجودیه و شهودیه است با صفات حق یعنی با عیان ثابته کمالات حق در حضرت علم باجمال و تفصیل ظهور
یافته اند منشود گشته آنها صفات عین ذات میگویند لاجرم همه اوست گفتن برآنها گران نیامده و حضرت
مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه را چون جذب بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس اغنی عن العالمین
دریافتند و صفات او را دوم شیء و یند مین ذات هم گفتند و شیون و اعتبارات تعبیر نمودند و زائد
بر ذات هم گفتند چنانچه علمای سنت و جماعت شکر الله سعیهم بدان قائل شده اند و قبا در از آیات
و حدیث همین است ممکنات را بهیچ یکی از مراتب ذات و صفت نسبت نبوده بلا واسطه نیافتند
عالمی دیگر پراشیان ظل سرشته و مسمی بظلال کردند و آن اعدام اضافیه اند یعنی نقایض صفات الهیه
جهت عظمتها که نها بر مقابله در حضرت علم ثبوت و تقرر یافته ممکنات تا این مرتبه ظلال نسبت کور ظاهر
شد، و حقائق ممکنات نزد حضرت مجدد رضی الله عنه در خلال شهود گشته اند لاجرم انه سبحانه تعالی
وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء بر زبان شریف ایشان گذشته و از کمال ادب و تحاشی از مناسبت
درمیان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان شان نرفته و از قول رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله سبعون الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه
بصره من خلقه استنباط این مذهب میتوان شد سوال بتقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب
نسبتی است که آن نسبت سبب هستی وجود ممکن است یعنی مصدریت جداگانه بیان نسبت ذات و حب

یا صفاتی از صفات او تعالی وجود و ممکن بمعنی ما به الموجودیة قرار یافته و بعلاقه همان نسبت در زبان شرع

واجب را خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب را اصل و ممکن را ظل می نامند و چون بتصریح

حضرت مجدد الف ثانی رض ظلال ممکنات را آن نسبت باذات هست نه باصفات بلکه با دائره ظلال و

چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام داخل مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند

و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد و این محالست و مخالف نص قطعی لا اله الا هو خالق کل شیء

جواب مراد از اعدام که داخل مفهومات ظلال اند نقائص صفات کمال اند مانند موت و جهل و عجز و عمی

و صمم بکم که در مرتبه علم و تقدیر یافته باضداد خود یعنی حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب

تقابل متمیز شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ شده اند و بظلال مسمی گشته اند و شک نیست که

مفهومات علمیه اعدام موجی هست از دیای علم و امکان حدوث را در آن گنجائش نیست و مغائرة او با صفت

العدم مغایرة [illegible] نسبت حقیقی پس آنچه شما گفتید که چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام

داخل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند [illegible] ممنوع است یعنی که صفات مغائر ذات اند از ممکنات

نیستند و [illegible] مستقل نیست بلکه صفات هر دو از مغایرة ذات و صفات آنست که

هر یک [illegible] آید که یکی بر دیگری محمول نمیشود نیست نه که در خارج هر یک مستقل باشد

[illegible] نتوانند شد پس قسم متغائرین را در اصطلاح اشعری لا عین و لا غیر گویند و چون ظلال

صفات [illegible] قسم ظلالست بصفات در ربایع مجدد و ما نسبت مذکوره

[illegible] نسبت خوفیت است [illegible] نسبت بصفات حق تعالی [illegible]

[illegible] نسبت باذات [illegible] صفات و ظلال حجابی [illegible] نیستند

حق تعالی [illegible] الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة

الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

کنایه از مرتبه ذات است که شرقی بودن و غربی بودن از آن منتفی است و یکاد زیتها یضیء
ولو لم تمسسه نار کنایه از مرتبه شیون و اعتبارات است که در مرتبه ذات مندمج است مصباح کنایه از
مرتبه صفات است که زاید بر ذات اند و منشأ ظهور آثار گشته و زجاجه کنایه از مرتبه ظلال است
مشکوة کنایه از عالم امکان است حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات بتوسط افاضات ذاتیه شیونات
مصباح صفات را افاضات بخشید و بتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان کانها
کوکب دری ساخت و بتوسط زجاجه ظلال ظلمت عالم امکان و ظلمات کفر از مشکوة قلوب و صدور مومنین
[illegible] مرتبه خفی و مشکوة قلوب عارفین برطرف ساخته و تجلی نور بمنصه ظهور آمده
قوله یهدی الله لنوره من یشاء عبارت است از هدایت کردن عارف بمراتب نور و معرفت
سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون و صفات و ظلال و ممکنات ... را اسم ذات
و قوله تعالی الله نور السموات والارض دلیل صحت آنکه ذات است که مبداء الموجودیة همه اشیا است
لاغیره مخفی نماند که در تقریر سابق مذکور شده است که ممکن را تا نسبت با علت هم نرسد حصول وجود
همه از وساطت است و نه ندید زید نتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقرب
است و معنای نحن اقرب الیه من حبل الورید در الکشافی ظاهر است و قاعده که نزد
عقلا مقرر است که از ذات شی بشی چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این
قاعده مفقود است بلکه اصل ظل از ذات ظل اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل ظل از ذات
اقرب است همچنین اصل الاصل ظل از ذات ظل و هم از ذات اصل اول وی اقرب است همچنین
اصل اصل الاصل از همه اقرب است پس ذات بحت واجب تعالی شانه بممکن اقرب است از شیونات
او و شیونات او بوی اقرب اند از صفات و صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوی از
ذات وی ... حضرت شیخ ... فرموده اند سبحانه تعالی ... نور ... این روایت
... قرب مراد ... اند ... [illegible]
... وجود ... والله تعالی اعلم ... [illegible]

امکان بیش از حجابی تجلی معلوم نمیشود و همچنین قدرت و ارادت در میان افعال اختیاریه عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامله الٰہی جل شانہ بیش از حجاب تجلی مدرک نمیگردد و اینجا مسئلہ جبر و قدر را باید فہمید پس فرق میان حرکت ارادیہ بطش و حرکت ارتعاش کہ بدیہی ست مبنی ست بر وجود قدرت بندہ کہ حق تعالی در وی آفریدہ حجاب قدرت کاملہ خود ساختہ ست نہ بر انتفاء آن پس مذہب جبریہ باطل شد و چون قدرت ناقصہ بندہ بیش از حجاب تجلے نیست مذہب قدریہ باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب بہ بندہ کہ مستفاد قولہ تعالی خلقکم و ما تعملون ست ثابت گشت و چون ظہور قدرت کاملہ درین حجاب تجلے سر الفعل ثابت میکنند و بیش از فعل نزد شان توہم قدرتست نہ حقیقت قدرت۔

سوال اینجا از تقریر سابق واضح شدہ آنست کہ در عالم امکان ہیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام دائرہ وہمست پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وہمی چہ معنی دارد۔

جواب بنا بر عالم بر وہم متیقن ست لہذا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موہوم بوہم غیر متیقن ست لہذا آنرا توہم قدرت گویند۔

سوال مناط تکلیف باتفاق علما توہم قدرت ست نہ حقیقت قدرت پس اگر در قدرت کہ مناط تکلیف واقع شدہ وہم غیر متیقن کالثیاب لاغوال معتبر باشد تکلیف مالا یطاق جایز باشد چرا کہ وہم را تا ممتنعات ہم جولانگاہ ست و در ممکنات بطریق اولی و توہم قدرت بر حج بیت الحرام و زیارت بیت المعمور کہ در آسمان مفتم ست یکسان ست فما الفرق بینہما۔

جواب اولاً آنکہ تکلیف مالا یطاق جایز ست اما تفضلاً واقع نیست کریمہ و لا تحملنا ما لا طاقۃ لنا بہ بر جواز عدم وقوع آن دلالت دارد و ثانیاً آنکہ مراد از توہم قدرت کہ مناط تکلیف ست آنست کہ نظر بر جری عادت قدرت متوہم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار عبد بنظر بر ظاہر حال متحمل باشد لہذا بر جری عادت حج بیت الحرام مقدور بود فرض شد و زیارت بیت المعمور فرض نشد اما اگر کسی بزیارت کردن بیت المعمور قسم خورد نزد بعض رحمہ اللہ

نظر بر امکان حقیقی مبین منعقد شود خلافاً لصاحبیه نظر بر امتناع عادی فی الفروعات گردد
وکفاره لازم آید و نیز نظر بظاهر حال ایمان او در دین بر ابوجهل واجب گشت و بترک آن کافر
شد مگر نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او منعقد نبود اگر ایمان می آورد انقلاب علم بجهل لازم می آید
پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود والله اعلم سبحان ربك رب العزة عما یصفون
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین **سوال** در آیه نور کمشکوة فیها
مصباح را مقید ساخته اند بقوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح
له فیها بالغدو والاصال رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة
وایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا و
یزیدهم من فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب وجه تقیید چه باشد و نیز بعد ازان آیه فرموده
والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا
ووجد الله عنده فوفاه حسابه والله سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشه موج
من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم
یکد یریها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور وجه تعلق این آیت با سبق چه باشد
جواب والله اعلم آنچه بر فقیر ظاهر میشود آنست قوله تعالی فی بیوت اذن الله الخ
قید کمشکوة فیها مصباح نیست بلکه ظرف متعلق است بقوله تعالی یهدی الله لنوره من
یشاء یعنی باوجود سرایت نور الهی از عرش تا فرش و بودن او تعالی وجود ماهیات
وقیوم اشیاء هدایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالی علی العموم نیست مخصوص است بکرا
دیده بعبارت کرامت فرمایند و بهدایتش خواهند و آن هدایت منحصر است در اتباع شریعت
والتزام مساجد که بیوت واجب التعظیم و مساکن اهل الله اند یسبح له فیها بالغدو والاصال
الآیه دلیل است برینکه عمده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام ذکر الهی
موصوفند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله عبارت از دوام آگاهی شانست و اینجا

اشارت ست بآنکه تجافی عن دار الغرور و اجتناب از فضول مباحات مثل تجارت و مانند آن از
اوصاف حمیده است هرچند از تجافی از بیع و تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست
که تجارت و بیع انبیا و اولیا را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالی لیجزیهم الله احسن ما عملوا وعده نعمای
بهشت ست قوله تعالی ویزیدهم من فضله اشارت ست بمعاملات حق با دوستان خود
قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة الآیة بیان ست این مدعا را که ریاضت
کفار و اعمال شان ثمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست والذین کفروا لا یهدیهم الله لنوره
و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی ست که بظاهر در ان حسن معلوم میشود مثل
صدقات و صله ارحام و کف نفس از ایذا خلایق و عدالت و ترحم و مانند آن چون ایمان شرط
قبول اعمال ست لهذا حال این قسم اعمال شان مانند سراب ست که از دور تشنه را امیدوار کند که سیراب
کند چون نزدیک وی رسد بجز حسرت و اندوه نفزاید و قسمی ظاهر القبح ست مثل بت پرستی و
ظلم و مانند آن حال این قسم اعمال شان مانند حال ظلمات ست ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را
پوشیده است و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا ظلمات بعضها فوق بعض
اشارت بچهار درجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر
عالم خلق ست و بمصاحبت شان در لطایف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت دریاست
دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی و قبایح اعمال این هر دو ظلمت از انهار ظلمت دل ناشی گشته
چنانچه امواج از دریا چهارم ظلمت موانع خارجی و مصاحبان بد که در آخرت دوری آرزو
کنند و گویند یالیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا یالیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس
القرین این بمثابه ابر ست که بالای آن سایه کرده والله اعلم

مکتوب دوم نیز بحضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجددیه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین مولوی صاحب مشفق مهربان من
سلامت رقعه سامی چند روز پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه رسیده بود چون فقیر

بخاری داشت و درین ایام کم فرصت بود ازینجهت بجواب آن نپرداخته بودم معاف دارند
اکنون متواتر دو رقعه دیگر رسیدند ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم
نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند ماکان من صواب فمن الله و من مشایخی و ماکان من خطاء
فمنی والمسئول من الله العفو والغفران محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب ست
از ده لطیفه پنج از عالم خلق ست عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی ست لطیف ساری در جسم کثیف
که در هر عضو عضو سرایت دارد و ناشی ست از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرآت ست
پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک ست و بسبب مقابله و صفاء آئینه زجاجی آفتاب در آئینه
منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پیدا میگردد و حالانکه آفتاب از برج خود
هبوط نکرده همچنین از لطایف عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که مقر آنها فوق العرش ست
کریمه قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا در شان انهاست درین آئینه
نفس منعکس گشته و آثار آنها بتوسط نفس در بدن انسانی پیدا شده آنچه در احادیث وارد
شده که ملک الموت روح انسانی را از بدن نزع میکند و حله های از بهشت می پوشانند با روح
او و نزع میپوشانند این همه از احوال نفس ست که مرکب روح علوی ست پوشانیدن لباس بروح
جسم متصور نیست پس باید دانست که لطایف عشره انسانی بی تزکیه مصفا نشوند و لایق تجلیات
رحمانی نمیتوانند شد پس در طریق دیگر در ابتدا به تزکیه لطایف عالم خلق می پردازند به ریاضات و
مجاهدات و جذب شیخ کامل مکمل تصفیه لطایف بهم میرسد و لطایف عالم امر هنوز مکدر و ظلمانی هست
پس تصفیه انها در خواب و معامله بیداری خود آفاق مشاهده می بیند کوکب می بیند یا قمر ناقص
یا تمام و شمس و مانند آن و این را سیر آفاقی میگویند بعد از آن سیر انفسی میکنند و به تزکیه عالم امری
پردازند و در طریقه نقشبندیه که اقرب طرق ست اول به تزکیه عالم امر می پردازند و انوار شان در
قلب و روح و سر خود در خود می بینند این را سیر انفسی میگویند و سفر در وطن تعبیر میکنند که سیر
[illegible] با آفاق الا فرق [illegible] صوفیه کرام [illegible] نقشبندیه

بعد ترکیب لطایف امر بتصفیه نفس و عناصری پرداختند و مجددیه باہم خلط نمودند محققان گفته اند
که در خارج ذات حق تعالی موجودست و سوای او تعالی ہیچکس و ہیچ چیز موجود نیست و
بقول حضرت مجدد رحمه صفات ثمانیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود
اند بمعنی آنکه منشا انتزاع شان در خارج موجودست و صوفیه وجودیه صفات زاید بر ذات
میگویند و در خارج سوای ذات ہیچ چیز را اثبات وجود نمیکنند و گفته اند که حق تعالی چون
ذات و صفات خود را اجمالاً دانست مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانست مرتبه
تفصیل علمی را واحدیت میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که ہم در مرتبه علم متحقق اند تعین روحی
و تعین مثالی و تعین جسدی گویند و این تنزلات خمسه حضرات خمسه و چون عکوس و
ظلال را عین ذی ظل گویند که آن صفات اند و صفات زاید بر ذات ندانند بعین ذات دانند
لهذا قائل ہمه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود ندانند میگویند الاعیان
ما شمت رائحة الوجود اما حضرت مجدد رحمه و امثال ایشان که بصیرت قویه دارند میگویند که
صفات عین ذات نیستند بلکه زاید بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر فرضاً
صفات نبودند ذات ہم کار صفات سرانجام می شد پس ذات من حیث انه کار علم میکند
در مرتبه العلم میگویند و کذا شان الحیوة و القدرة و السمع و البصر و الارادة و الکلام التکوین
صفات گویا نمونه ... شیونات اند و عکوس آنها غرضکه اعتبارات سمع و بصر و غیره که در
ذات اند شیونات میگویند و صفات زاید در اعکوس و فرع شان حکما و صوفیه
وجودیه بجای شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند و صفات زایده ثابت
نمیکنند و اعتبارات و شیونات باہم مرادف اند متغایر نیستند و حضرت مجدد با وجود
در صفات ذات ممکنات را که مصدر شرور و قبائح اند عکوس صفات میگویند و تجاسر نمیکنند
از اینکه عکوس صفات مقدسات گویند بلکه خصوصی یعنی انبیا و ملائکه را مبادی تعینات
صفات عکسیه بیان کنند لهذا صحبت خاصیت با انبیا مناسبت و دیگران باین دولت مشرف نیستند

بلکه اینها عکوس ظلال صفات اند که عبارت اند از اضداد صفات که در مرتبهٔ علم موجود اند
و بجهت تقابل ضدیت بانوار صفات منور شده اند این ظلال مراتب اعیان و مبادی تعینات
ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد سوای ذات و صفات ثمانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن
در خارجی که ظل خارج حقیقی ست حق تعالی عکوس ظلال را بوجود ظلی موجود ساخته و منشار
احکام و آثار بقدرت کامله خود گردانیده و درین صورت همه اوست گفتن محض خطاست همه
از وست باید گفت و چون عالم عکوس ظلال اند و ظلال عکوس صفات اند و صفات عکوس
شیونات و شیونات مندمج در ذات پس ذات حق تعالی از ذات ممکن بممکن قریب تر است
و هم از صفات که حضرت مجدد رضی الله عنه فرموده اند که هر چند ضد المتغایرین استغاثی [illegible] اقرب شیونات
شد و عقل اقربیت بین المتغایر تصور نمیتواند کرد [illegible] نظر کشفی ظاهر [illegible] اصل نسبت بظل
از ذات ظل قریب تر است و اصل الاصل نسبت بظل از نفس ظل و از اصل و قریب تر است
و هکذا اصل اصل باصل اقرب است نسبت بظل از اصل و [illegible]
معقول سازی میتوان ساخت [illegible] قضیه [illegible] حمل [illegible] صحیح [illegible] است پس
وقت عدم موضوع حمل [illegible] هم صحیح نیست [illegible] صحیح است و وقت [illegible]
صادق نیست لیکن [illegible] صادق است پس [illegible] باید که زید را از علت خود نسبتی بهمرسد
که شرط وجود او باشد بعده زید [illegible] گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم است
بر حمل ذات وی بر وی پس علت اقرب باشد از ذات و این همه تقریبات برای اطمینان
قلب مشکک است و اگر نه کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید [illegible]
[illegible] اقربیت واجب نسبت بممکن از ذات ممکن [illegible] بعید گشته و حجاب
واجب و ممکن عین غفلت است [illegible] واجب و تعلق علم ممکن بغیر واجب [illegible] علم حصولیست که بغیر بالعلم
دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد [illegible] قول رسول الله صلی الله علیه
وسلم حجابه النور [illegible] [illegible]

ان الله تعالی سبعون الف حجابا من نور وظلمة کنایه باشد ازہر دو نوع حجاب کہ حجاب غفلت ظلمانی ست و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دایرۂ ظلال باشد و ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد و اولیا را نائب شان گماشت تا حجب از میان بر دارند و آتش محبت در دلهای سالکان افروزند بیت عشق ان شعله است کان چون بر فروخت ٭ ہر چہ جز معشوق بود جملہ بسوخت

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب ٭ چون محبت بیچون ست ومحبت او را بلند اقرب ہر سہ این قرب کہ ست دید حد تب غیر متناہی دارد کلا بزال عبد یتقرب الی بالنوافل از ان خبر میدہد پس ہر گاہ بندہ با قرب بیچون برسد و ظلال او را در عالم شہادت بصورت دایرۂ ظاہر شود خود را در عالم شان ببیند کہ بفوق سیر میکند تا بجدیکہ بدایرۂ ظلال اول رسید و خود را واصل بدان دید بواسطہ تلون بلون ظلال بسبب مضمحل و فانی در آن و باقی بقای آن ببیند و ہمچنین میدید خود را کہ سیر میکند در دایرۂ تا انتہا دایرۂ ظلال بقدر حوصلہ خود و ماکتب له و اگر نہ آن دایرہ فی نفسہا بلکہ ہیچ دایرہ نہایت ندارد شعر حسنش نهایتی دارد نہ سعدی را سخن پایان ٭ بمیرد تشنہ مستسقی و دریا ہمچنان باقی و فنای قلب و روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسما و صفات الہی در ہمین جا رست سیر بہ نگرجی را بالاتر ہمہ رسائی ست پس ترقی دایرۂ ظلال کہ مبادی تعینات ممکنات ست غیر انبیا و علما سیر در اصول آن کہ اسما و صفات اند واقع میشود کہ مبادی تعینات انبیاست علیهم السلام حصول این بالاصالۃ مختص بانبیاست علیهم السلام و بکرمہ احاص نیز میشود و دیگر بود اشت و تفصیل نسبت این اسما و صفات کہ مبادی تعینات انبیا اند بحسب ظہور و بحسب بطون و بمعنے ظہور و بطون آنست کہ اسما و صفات و اعتبارات کہ قیام بذات حق تعالی دارند از ظہور منسوب شوند مر اعتبار مصدریۂ آثار حیثیت ربوبیت ممکنات آن مخلوق دائر ظہور میگویند پس اسما و صفات عبارات ہمہ تعینات انبیا اند و حصول این را ... دید ... نام دارد و فنای نفس در بطون سیر میشود چنانچہ ... دل ... صغری ... و لیا

نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و وصول باین ولایت علیا و ولایت ملاء اعلی نام دارد و بعد طی این هر دو مقام وصول بذات بحت است و وصول بدان مقام بالاصالة متعلق دارد بمنصب نبوت انبیاء کرام و بسبب وصول باین مقام افضل اند از ملائکه اگرچه ولایت ملائکه [illegible] بسبب تحمل متابعت انبیاء باین دولت واصل میشوند ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین کنایه از این مقام است ارباب کمالات ولایت اصحاب الیمین [illegible] ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین و ارباب کمالات نبوت مقربین ثلة من الاولین یعنی [illegible] و قلیل من الآخرین یعنی من امة محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بعد اصحاب [illegible] اتباع التابعین جماعة فی آخر الزمان بعد تجدید الدین بعد الف [illegible] کمالات نبوت تجلی ذاتی دایمی است بی پرده اسما و صفات و کمالات [illegible] در پای کمالات نبوت [illegible] باهم [illegible] تفاوت در مرتبه [illegible] قدس [illegible] حضرت [illegible] حقیقت [illegible] حضرت [illegible] اسد الله [illegible] مسجود [illegible] استاد [illegible] مصلحت [illegible] حقیقت [illegible] بچون [illegible] حقیقت [illegible] مقام [illegible] اگرچه [illegible] حقیقت صلوة است که منتهای مقام [illegible] اشاره به آنست که فوق حقیقت صلوة [illegible] و بعد کمالات ثلثه

دائره محبت ست که ظلت محیط آن دائره ست و آن مبدأ تعین ابراهیم ست علیه السلام آنرا
ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت ست چون بدان مرکز رسیده میشود آن مرکز دائره
ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت ست که مبدأ تعین موسی کلیم الله ست علیه السلام آنرا
ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت ست چون بدان مرکز رسیده میشود آن مرکز هم
دائره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزجه ست که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند
و آن مربی و مبدأ تعین جسدی سرور انبیاست صلی الله علیه وسلم باعتبار نام پاک محمد و مبدأ
و مرکز آن محبوبیت صرف ست که آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدأ تعین روحی آن
سرور ست باعتبار نام پاک او احمد صلی الله علیه وسلم و همین دائره محبت است چون باحتمال بی
ملاحظه ظلت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه میشود و سیر در تعین حبی کرده باشد و سیر در تعین
وجودی هم درین اثنا واقع میشود بالاتر ازین مقامات مبادی حقائق تعینات انبیا مقام
لاتعین ست که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از حصه اکمل
سرور پیغمبرانست صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل
اشارت بهمین مقام گفته اند و بعضی صاحب دولتان اولش خواران سرور بطفیل او علیه السلام
ازین خوان نعمت اولش عطا گشته بیت اگر بادشه بر در پیرزن ؛ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن
عظمت سرور انبیا ازینجا ظاهر میشود که اولش خواران او باین دولت مشرف میشوند حقیقت صوم
در پهلوی حقیقت قرآن و دائره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر سیف قاطع
موهبت از صفات و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فنا اتم آنجا دست میدهد لهذا
نام او سیف قاطع شد و الله اعلم درینجا دو شبه بخاطر می خلد که حل آن از مکاتیب حضرت پیداست
شبه اول آنکه حضرت مجدد رضی الله عنه را ابتدای حقیقت محمدی صفة العلم ظاهر شده و چنانچه
در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده اند و بعد ازان شان العلم ظاهر شده و بعد حقیقت جامعه
ظاهر شده و وجه تطبیق درین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد که ظل شیء را صورت اصل

ظاهر میشود پس هر چون باصل سیر رسند آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود ظل بود
اصل غیب و لهذا صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون بشان العلم که مربی حضرت خلیل
است رسیدم دریافت شد که حقیقت محمدی آنست پس هر چون بشان جامعه رسیدم که شان
العلم جزویست از اجزای او دریافت شد که حقیقت الحقائق و تعین اول حقیقت محمدی
همین است و در آخر مکشوفات ظاهر شده که تعین اول تعین وجودیست پس از آن ظاهر شده که تعین
اول تعین حبی است و شاه این مقال فرموده اند حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر زده
که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دائره حب بتفصیل
اسد ریان فرموده اند پس رنجه لازم می آید که شان العلم جامعه ظل تعین حبی باشد که سالک
بصورت اصل خود را وانموده بود و این وانا شد که صفة العلم از صفات حقیقیه است و شان العلم
عین ذاتست بتغائر اعتباری و صفة الحب از صفات اضافیه محالست که اصل شان العلم با صفة العلم
باشد و شبهه دوم آنست که کمالات نبوت عبارتست از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات
بعد قطع مراحل سیر در دوائر کبری و علیا که سیر در صفاتست اصول آن و اصول اصول آن و در
شئون و اعتبارات من حیث الظهور و البطون پس بعد قطع مراحل صفات مقدسه و تجلی ذات
بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از آن مقام چه معنی دارد پس [illegible] آن قرب حقیقت
کعبه عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و این صفات بیه است یعنی عظمت و کبریا
که سرادقات ذات اند سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر اند
سالک سرادقات بران آنچه [illegible] جواب در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی
والعظمة ازاری فمن نازعنی فیهما احطه فی النار [illegible] ناچار تعمد است شد
[illegible] بصفت عظمت و کبریا [illegible] حیث قال [illegible] که [illegible]
[illegible] سرادقات [illegible] گشته [illegible] که حقیقت کعبه بصفت عظمت و کبریاست

وحقیقت قرآن و صلوة وسعت بیچون ست که مقصد اسم الواسع ست آن نیز صفت ست
وحقیقت صوم عبارت از صفات سلبیه ست که صمد لا یاکل و لا یشرب و لا یلد و لا یولد
ولم یکن له کفوا احد و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق آن
از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بحت ست چه معنی دارد مگر صوفی در بحالت رجوع قهقری
بیاید این شبه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت
محمدی و حقیقت احمدی از دائره صفات اند از ولایت کبری لیکن شاید که حصول بعضی تفاصیل
موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد لیکن
در حل این هر دو شبه آنچه بخاطر فقیر گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم عرض کرده بودم
و بجناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید همچو باشد و آن اینست
که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود ست و صفات ثمانیه وی تعالی نیز در خارج موجود اند
و دیگر صفات ثبوتیه و سلبیه و اضافیه هم در خارج موجود نه بدین معنی که منشاء انتزاع آنها در خارج
موجود ست چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود ست دران موطن ابوت زید مر عمرو را
هم موجود ست بمعنی که منشاء انتزاع آن دران موطن موجود ست نه بمعنی عقلی محض نیست اگر
فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمرو نسبتی هست که اگر عاقل موجود شود
حکم کند با بوت زید مر عمرو را حاصل آنکه ذات و صفات حق سبحانه و تعالی در خارج موجود اند
و سوای شان هیچ چیز دران موطن موجود نیست پس چون حق سبحانه ذات او و صفات او باجمال
و تفصیل متعلق شده پس در مرتبه علم صورت ذات حق تعالی موجود ست و صور صفات حقیقیه و صفات
دیگر ثبوتیه و سلبیه و اضافیه و نقائض صفات هم در مرتبه علم موجود اند و از ان دائره ظلال ناشی
گشته و از دائره ظلال دائره امکان در مرتبه علم پیدا آمده و در خارج ظلی بوجود ظلی موجود گشته
و این کثرت در وحدت حقیقی که در خارج ست ظلی را دریافته از ین تقریر ظاهر گشته که ممکنات
سوای مرتبه علم و وجود ظلی و وهمی در خارج حقیقی گنجایش نیست ذات و صفات حق را در ثبوت حقیقت

یکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبه علم واجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی
نیست که از حضیض باوج سیر رود بلکه انقلاب ماهیت ست که ممکن واجب شود که این محال ست
بلکه عبارتست از آن که بجذب انبیا و اولیا بجناب سبحانه سیر میکند بدان محبت بحکم المرء مع من احب
بنده را بالظلال اسما و صفات ذات واجب متعلق همچون متاصل میشود و ترقی در آن معیته در عالم
مثال بصورت سیر مکانی متمثل میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و اضمحلال و فنا دیده میشود و همچو
بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود چنانچه یوسف علیه السلام بقرات و سنابل را بسنین قحط تعبیر
فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حمی مدینه را بصورت زن سیاه فام دیده غرض که
همچون در عالم مثال بصورت چنین دیده میشود اکنون باید دانست که دایره ظلال که آنرا ولایت
صغری میگویند تا زاد جود نیست مگر در مرتبه علم واجبی و اول صوفی در آن واصل میشود که اصل است و
دوایر صفات که آنرا ولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارتست از صفات واجبی
که در مرتبه علم او تعالی موجود اند آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و
اولی العزم عبارتست از تجلیات ذات بی پرده صفت یعنی آن صفات که در مرتبه علم موجود است
نه در خارج اول صوفی را معتمده ظلال هم میرسد بیشتر باعتقاد به مرتبه علم موجود اند بیشتر و کیست
که در مرتبه علم موجودست آن منصب خواصست چنان که صوفی [illegible] علیه میرسد و ترقی [illegible]
او را معیته هم میرسد بصفات اضافیه و تعلق به در خارج موجود [illegible] انها است تعین حدوثی
تعین حبی و خلت و محبوبیت که صفت حبا اند و از بجهت [illegible] حقائق [illegible] و وسعت
همچون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلبیه که حقیقت [illegible] اند [illegible] معبودیت صرفه
که آنهم از دایره صفات است کمال معیت هم [illegible] فائدہ [illegible] بجهت
مقابه عابدیت و معبودیت معیته هم میرسد [illegible] صفات
و سلبیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیه ست که آن تشبیهه [illegible] تشبیه [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] در خارج موجود [illegible] مرتبه [illegible] صفات [illegible] موجود

آنرا مرتبہ لاتعین گویند تا آنجا ہیچکس را جولانگاہ نیست کہ معینہ فسنع محبت ست و محبت فرع معرفت
و واجب بر تر ست ازانکہ علم مخلوق بوی تعلق گیرد سبحان من لا یعلم ما ھو الا ھو مگر سر
پیغمبران صلی اللہ علیہ وسلم و بعضے اولیائے خواران و را سیر نظری دران مقام ست استوای مجمل
بالافق الاعلے اعنی اعلی شواہق الامکان ثم دنی الجبار رب العزۃ فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی اینکار م کہ ہنگام سیر نظری صفات حقیقیہ قاب قوسین و ہنگام سیر نظری ذات مقام او ادنے
است چراکہ در مقام نظر بذات منظور قوس وجوبی ست لاغیر و در مقام نظر بصفات بوی از امکان
باقیست لاحتیاج الصفات الی الذات من غیر عکس باین تقریر ہر دو شبہ منحل میشود کہ رجوع
صوفی بتقریر لازم می آید و فرقیست شان العلم و شان الجامع تعین جبی نیز دست می آید انتقال
علم و شان جامع در مرتبہ علم متحقق ست و تحقق آن در مرتبہ علم فسنع حب ست کہ در خارج موجود
کنت کنز مخفیا فاحببت ان اعرف بران شاہد ست اللہ اعلم اصل قلب در دائرہ ظلال ست و اصل
آن نفس کہ مربی قلب ست مقام صفات ست و مربی آدم ست چون فنا قلب در اصل او صوفی را
حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم علیہ السلام باشد و چون روح ہم در اصل خود فانی شود
و اصل روح شقیق ابراہیم و نوح علیہما السلام ست آنزمان صوفی را صاحب ولایت گویند ولایت
آدمی و ولایت نوحی و ابراہیمی و چون سر ہم در اصل خود فانی شود کہ شقیق موسی ست علیہ السلام
صاحب ولایت موسوی ہم باشد و چون خفی ہم در اصل خود فانی شود کہ شقیق عیسی ست علیہ السلام
صاحب ولایت چہارگانہ شود و ولایت عیسوی ہم او را باشد و چون خفی ہم در اصل خود فانی شود
آن صوفی صاحب ولایت پنجگانہ باشد اخفی زیر قدم آنحضرت ست و اصل اخفی شقیق وست علیہ الصلوۃ
والسلام ضمنیتہ مقامات سلوک نیست بلکہ ضمنیت عبارت ست ازانکہ یکی ولی در ضمن دیگری باشد
پس ہرگاہ کہ متضمن ترقی کند متضمن نیز ترقی کند و ان متضمن مشغول بان شرکت باشد چنانچہ
ماہی کلان ماہی خورد را در شکم گیرد ہرجا کہ ماہی کلان سیر کند ماہی خورد ہم بی اختیار درین سیر
شریک باشد پس ضمنیت یک ولی اگر ولی دیگر را دست دہد آن ضمنیت صغری گویند و ہرگاہ ضمنیت

با رسول اکرم دست داد و از ضمنیت کبری گویند ابو بکر رضی الله عنه را ضمنیت کبری بوده لهذا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده ما صبّ الله فی صدری شیئاً الا صببته فی صدر ابی بکر و رسول
فرموده که من و ابو بکر دو سواریم در مسابقت اسپ من سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری
داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنه مارا ضمنیت خود بشارت داده بودند بضمنیت
کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان شهید در ضمن او شان بودند ضمنیت کبری
بتوسط لازم می آید و ایشان شهید این عاصی را ضمنیت خود بشارت داده بودند والله اعلم بحقیقة الحال
والمسئول منه حسن العاقبة۔

مکتوب سوم نیز بشاه غلام علی صاحب در حل اشکالات رده بعض مقام طریق و بیان سلوک چند

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین
حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقه سیر مانند نصف سافل این دائره یعنی ولایت کبری متضمن
اسماء و صفات زائده است نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه بعد از ان اگر بمحض فضل
الهی از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائره اصول آنها خواهد بود و اگر گذشت از
دائره اصول آن نیز است بعد از ان دائره قوسی ظاهر خواهد شد و از ان دائره غیر از قوسی ظاهر
نشد این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شد اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات
و شیونات گشته اند همه تفصیل اسم الظاهر بود که یک بازوی طیر انست و اسم الباطن بازوی دیگر است
سیر در اسم الظاهر سیر صفات است فی ضمن آنکه در ضمن ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن سیر شیون
و اسما و صفات است بی ضمن آنها ذات ملحوظ است در صفة العلم ذات اصلا ملحوظ نیست و در اسم علیم
ملحوظ ذات است و سیر در نصف زیر علیم نیست که او را علم است فالسیر فی علم سیر
فی الاسم الظاهر و سیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن و قس علی هذا سائر الصفات
و این اسماو صفات که باسم الظاهر تعلق دارند تعین دین علیست در یت ملا تو فی قبا در سیا
علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن بوده اند مدرک حیان مثل حکم قطره دریاست

دریای محیط در گفت نزد یک ست در حصول و در اثنا این سیر واقعه نمودند که گویا براهی میروم
و از بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار فضای شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر
ظاهر شد که این شهر از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات و شیون و اعتبارات است
جامع ست حصول این مراتب را واصول نهاد را منتهای اعتبارات ذاتیه ست آن مقام ملاحظه
نموده آمد که آیا این تعین اول حقیقت محمدی ست یا معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا
ذکر یافته و آن ظل این تعین اوست سیر که فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت
خواهد بود این عبارت مکتوب طریقه دوصد و شصت جلد اول ست این کلمه عزیز الکلام
ستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات بحت است که صفات زائده
باعتبار وجود بالانفس در نصف سافل دایره ولایت کبری ست اگر از صفات غیر زائده
که امتیاز خارجی از ذات ندارند و آن صفات شیون و اعتبارات گویند در نصف عالی دایره
ولایت کبری ست صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه مثل حیات و علم و قدرت
و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین همه صفات در دائره اصول انهم در دائره
اصول صعود دائره ست نعیم ... صفات باعتبار وجود در
المقدسه در دائره ولایت علیا ست ... در دائره
علیاست چنانچه شرح آن در تفرقه علم و العلیم بالاگذشته ... نماند ... از این مقام
مرور در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت ست ... کمالات نبوت
و رسالت و اولی العزم حقیقت کعبه ... سرادقات عظمت کبریاست و حقیقت قرآن
و حقیقت صلوة که وسعت ... صرفه و حقیقت محبت و محبوبیت و تعین حب
گفته ... صفات ... حقیقیه ... صفات حقیقیه
حقیقیه ... صفات حقیقیه ... صفات ... تکوین صفت حقیقیه
ست ... صفات ... حقیقیه ...

می آید و حل اشکال منحصر درهمین ست که صفات که بعد از کمالات نبوت حاصل میشود غیر آن
صفات اند که در ولایت کبری و علیا گذشته لیکن استغراق و شمول صفات که در دائره اولی از
ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول اصول آن
ازین احتمال ابا میکند و آنچه آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسمست
یکی اضافی دوم ذاتی و همچنین محبت حق تعالی یکی بذات تعلق دارد دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر
هیچ فائده نمیکند چرا که همه اقسام صفات داخل دائره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه
دیگر در سه دائره دیگر از ولایت کبری اند و لیس وراء المجموع شیء و نیز آنچه تقریر حضرت رفیع الدین در تقسیم
صفات نوشته اند آنهم حل اشکال نمیکند این تقسیم صحیح ست که صفات دو قسم ست یکی ذاتی و آنها زائد خارج
از ذات اند دوم گنجایش زیادتی ندارند لیکن قسم اول را سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجودها لانفسها
دوم مرتبه وجودها للذات المقدسة سوم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چرا که صفات
زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافی زیادتی ست پس صفات زائده را دو مرتبه ست وجودها
لانفسها و وجودها للذات المقدسة و اندراج در ذات خاصه قسم ثانی ست که زائد بر ذات نیست و اینهمه
اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائد نیستند بر ذات بلکه عین ذات اند و مسمی بشیونات اند همه
در دائره اولی ست از ولایت کبری من حیث وجودها لانفسها و در دائره علیاست من حیث وجودها
للذات المقدسة پس از تقریر حضرت مجدد رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ صفتی خارج از ولایت
باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان فقیر همین تقریب کنز الهدایة
مطالعه کرد از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض را اصحاب حضرت ایشان عروة الوثقی در جناب
ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب آنجناب در جواب این صادر شد یکی آنکه نوشته بودند که چون
معامله کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی بر آن
چه صورت دارد مخدوما ازینجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد و فقیر
نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره الاقدس معلوم نیست

آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه است و بس عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات
و تنزیهات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوب بیان طریقه
تفصیل مذکور است لیکن در ذات بحت بودن آن سخن است چگونه این معامله بذات صرف متعلق باشد
و حالانکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه را که عبارت از سرادقات عظمت است فوق
کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این کمالات ثابت کرده اند
انجا که نگارش [illegible] فرموده [illegible] که ذات الله را این وجود و عدم نیست دیگر مکتوب آنجناب باین عبارت
صادر شد سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون و اعتبارات است پس تفوق حقیقت
کعبه و [illegible] آن که اعتبار مسجودیت و جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت چه معنی است جواب
این نوشتن تفصیل میخواهد [illegible] که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون و اعتبارات است
[illegible] کبری و علیا ثابت [illegible] مشفق من [illegible] مکتوب جناب [illegible] الوثقی رضی الله عنه
و عن سلافه و خلافه نیز جای اشکال نشیبه و چرا که بعد انقراض جمیع اسما و صفات بعد تمام شیون و اعتبارات
ذاتیه که همان ذاتست بلا ملاحظه سلبیات و صفات و بعد ترقی از تنزیهات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات بحت
و آن کمالات نبوت است و بس [illegible] کردن ذات بحت [illegible] مرتبه علیه همین محل اشکال است و مغایرت
اعتبار مسجودیت و محبت و محبوبیت و وسعت بیچونی مانند آن از اعتبارات و شیونات که سابق در ولایت
کبری و علیا میشد بکمالات نبوت گذشته چگونه صورت بندد و بهر حال جوابی که از نیها اشکالات تشفی بخشد
قصور [illegible] شده خواه [illegible] الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی معروض
داشته بودم اگر آن حق و صوابست فمن الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطاست فمن نفسی المظلمة الدنیة
ملاحظه [illegible] صاحبان [illegible] نیست [illegible] مکابره منظور نیست حاشا
و کلا [illegible] حضرت [illegible] در کلام [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible] شیون و اعتبارات [illegible]

وباین تقریر که صفات و شیونات و اعتبارات که در مرتبهٔ علم تقرر دارند در ولایت تجلی میشوند و ذات بحت که
هم در مرتبهٔ حضرت علم تقرر دارد در کمالات نبوت متجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق
دارد اینهم صحیح است و اگر نفی کرده شود و گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد در ذات بحت بودن آن
سخن است چنانچه حضرت عروة الوثقی و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرمودند که این ماجرا در توهم سفتی که
اعتقاد تشکار آمد و سیمرغ بدام افتاد و هو سبحانه بعد ورا الورا ثم ورا الورا ثم ورا الورا و ذات الله
ورا وجود و عدم است اینهم درست می نشیند که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه حصه
صفت العلم است که بذات بحت تعلق گرفته و از آن حاکی است و بعد حصول کمالات نبوت سیرے که
واقع میشود در مراتب صفات خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه مثل وسعت و محبت و محبوبیت
و تعین وجودی حبی و امثال آن و صفات ثمانیه حقیقیه خارجیه داخل دائرهٔ لاتعین نمیشود تا سیر قدمی را آنجا تعلق نسبت
اگر میسر شود و سیر نظری میسر شود و ذات بحت منزه از او است که ورا وجود و عدم است
و وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات و سبحانه [illegible] اینهم است [illegible] لا ادراک اولکما
ادراک نیز آنچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که در ولایت ذات بعقب رحجب است که حجب
بتمامها مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریا است معنی این عبارت در عقل بنده چنین
میگذرد که حق تعالی از بنده اقرب من حبل الورید است و حجب هادر میان نیست از وحجب است که
رسول پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان لله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة حجب [illegible]
ظلمانی حجاب غفلت است که ناشی است از [illegible] و [illegible] لطائف [illegible] نورانی [illegible] عظمت و
کبریاء او تعالی و تقدس چون لطائف عشره [illegible]
نفس و [illegible] هزار حجاب [illegible] [illegible]
عالم امر در ولایت صغری [illegible] [illegible]
و کمال آن [illegible] [illegible]
نبوت تعلق دارد [illegible] [illegible]

عظمت و جلال و رداء کبریا حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند بعضی از کمل مردان باشند که درون
سرادقات عظمت و کبریا بطفیل انبیا علیهم السلام ایشان را جا دهند فحول منهم ما حول معهم ای فرزند
این معامله مخصوص بهیئت وحدانی انسانی ست که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک
درین موطن سیر رئیس عنصر خاک ست تشقق من از سیر آفاقی و سیر انفسی و جذبه و سلوک و خصوصیت
جذبه نقشبندیه و مجذوب سالک و سالک مجذوب استفسار فرموده بودند مشفقا چون انسان
مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق ست و هر یک ازان بسبب کدورت از موالی خود
با وجود اقربیت بعید و مهجور گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین ورطه بیرون کنند
و این عوارض کدورت ازانها دور سازد لهذا انبیا را فرستاد که مربیات شان و صفات
الهی اند که داغ ظلمت و کدورت بدامن شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی و مربی
او باشد ظلمت او در مقابله آفتاب چه یارا لهذا انبیا بدو وجه ازاله کدورات انسانی کردند یکی آنکه
اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر بجوارح و عناصر تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال صالحه
تصفیه نفس و عناصر دست میدهد این را سلوک میگویند که سعی بنده دران دخل دارد دوم آنکه انبیا
مربی صفات اند لهذا در ذات ایشان حق تعالی تاثیری داده ست که از محبت و مصاحبت ایشان
بی اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان کدورات و حجب بر طرف میشوند چنانچه در مقابله
آفتاب بی اختیار حرارت و نور دست میدهد و چون کدورات حجب بر طرف میشوند وصل بیچون دست دهد
این را جذب میگویند ما صحابه کرام چون بکمالات ظاهری و باطنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بهره ور شدند
در رنگ پیغمبر آمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه وسلم نمودند و از صحابه این
علوم وا دار قرنا بعد قرن با مسان بوسائط میرسد پس سلوک عبارتست از اتیان ریاضات موافق
ارشاد پیر کامل مکمل که او را بوسائط از رسول کریم یا بیواسطه رسیده و این نتیج تزکیه لطائف عالم
امرست و طرق صوفیه چشتیه و قادریه و غیرهم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید اول به ریاضات
بعیبت امثال آن دلالت میفرمایند تا تاثیر صحبت پیر کامل هم مدد ریاضات شان میباشد و اگر فقط

ریاضت چه کار میکشاید ببرکت شان یاضات نفس و عناصر مرید را مصفا میکند و مرید طهارت
نفس و عناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا هلال یا ماه ناقص
یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس و عناصر میدهد این سلوک ست
و این سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعده پیر کامل مکمل توجه بکار او میبرد
که دران مرید را هیچ عمل نمی باید ببرکت توجه او لطائف عالم امر او از حضیض ترقی کرده در اصول
خود ها فانی میشوند و تزکیه لطائف عالم امر و فنا هر یک ازان در اصول شان درست میدهد این را
سیر انفسی میگویند و این جذبست و مرید که اینچنین تربیت کرده شود او را سالک مجذوب میگویند
و درین سیر جذبی آنچه مرید می بیند از استناره و ترقی و وصول و حصول و فنا همه در لطائف خود در خود
می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند رح از جناب الٰهی طلب کردند که راهی
عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد لهذا حق تعالی حضرت خواجه رضی الله عنه را
بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده
که در طریقه نقشبندیه ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر ست بخلاف سائر طرق مشائخ کرام که شروع
در تزکیه نفس مینمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد ازان بعالم امر می درآیند و الی ما شاء الله آنجا
عروج می نمایند ازینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و این
طریقه اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان با وجه احسن میسر شده است و
مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضائع دانسته اند و بیکار می تصور نموده اند
بلکه مضر و مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که سالکان طرق دیگر بتقدیم تزکیه بریاضات
شاقه و مجاهدات شدیده قطع بادیه های صورت عالم خلق نموده چون [illegible] عالم امر فرو آیند
و در انجذاب قلبی التذاذ و روحی افتند بسا است که باین انجذاب قناعت کنند و بیچونی آن مطلوب
از بیچون حقیقی باز دارد و درینمقام سالکی گفته که سی سال روح را بخدای پرستیدم بخلاف بزرگان
این طریقه علیه که شروع از مقام جذبه مینمایند و بمدد [illegible] ترقیات میفرمایند [illegible]

در رنگ ریاضات و مجاهدات است الی آخر کلامه رضی الله عنه این جماعه را که جذب بر سلوک مقدم میکنند

مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجددیه که اینها جذب و سلوک باهم خلط

کرده اند اینجا حل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجددیه باهم خلط کرده اند

والله اعلم چنانچه ذکر نفی و اثبات بحبس نفس و ذکر لسانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تلاوت قرآن

و نماز نافله در مقام کمالات در حق اینجماعت سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیه مجذوب

سالک اند یعنی جذب که عبارتست از بر گماشتن پیر همت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که

عبارتست از ریاضات و فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را

تاثیر نیست و صوفیان دیگر طرق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی

امر است از حضیض امکان تا لطائف عالم امر در اصول خود واصل شوند و از آن ترقی کرده باصول آن

اصول اصول آن سیر آفاقی که سلوک مروج است سیر انفسی است و سیر عالم امر که بجذب متعلق است

سیر نفسی است و سیر صوفی از حضیض امکان تا دایره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر بعد از آن

ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند ما دامیکه در عروج است چون نزول میکنند آنرا سیر عن الله میگویند

میگویند عروج عبارتست از استغراق صوفی در مشاهده و ملاحظه مقامات عالیات و انقطاع از خلق و

نزول عبارتست از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت مجدد میفرمایند که اکثری گمان برده اند

که در ولایت وجه بحق است و در نبوت وجه بخلق و از بجاوی هم کرده اند که ولایت افضل است از نبوت و حق نیست

که هر کدام از ولایت و نبوت عروج است و هبوطی در عروج هر دو رو بحق است و در هبوط هر دو

رو بخلق است البته در مرتبه هبوط نبوت بالکلیه رو بخلق است و در هبوط ولایت بکلیه رو بخلق نیست

باطنش بحق است و ظاهرش بخلق سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام نکرده در ورد

کرده است لاجرم نظر فوق دامنگیر اوست و صاحب نبوت مقام عروج را تمام کرده هبوط فرموده است

لهذا بکلیه متوجه دعوت خلق است بحق جل و علا فافهم هذه المعرفة الشریفة هاهنا تتکلم بحث

تنازعی در حق دیگر مشائخ بسلوک و ریاضات چیزی ازین نسبت حاصل میشود طریقه قدسیه نقشبندیه

مجذوب سالک

سیر الی الله

سیر فی الله

بعد فنای قلب چرا که اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم می شود

که آنچه از سلوک و ریاضات دست میدهد صورت فنای نفس است حقیقت فنای نفس در ولایت کبری و

کمال آن و فنای عناصر در کمالات نبوت است ۱۲

مکتوب چهارم بشیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی و فوائد دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و نصلی والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین

شریف و فضیلت پناه مهربان دوستان سلمه ربه بعد از سلام مسنون [illegible] واضح باد که خط سامی

در استفسار چند مسئله رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصغا فرمایند که علم دو قسم است

علم حضوری و علم حصولی علم حصولی عبارت است از حصول صورة الشیء فی العقل یا صورت حاصله و باین

علم [illegible] محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکنند و از جزئیات

کلیات [illegible] بر می آید [illegible] این علم

[illegible] آنچه علم محسوسات بتوسط [illegible] حاصل میشود [illegible]

[illegible] و کیفیت آن [illegible]

و کیفیت [illegible]

[illegible]

[illegible] تمثال [illegible]

علم حصولی [illegible] آنچه محسوس [illegible] شد یا محسوس [illegible] محسوس [illegible]

[illegible] مخلوق نیست [illegible]

[illegible] قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم [illegible] علم حصولی [illegible]

[illegible] علم حصولی [illegible]

[illegible]

[illegible] مخلوق [illegible]

نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمبصر همچنین جمیع
صفات او صفات الٰهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کنه و
حقیقت نیست پس چنانچه حقتعالی سبحانه را ذات بیچون و بیمثل است همچنین صفات او بیچون و بیمثل اند لیس
کمثله شیء لا فی الذات ولا فی الصفات و لهذا در اسماء الٰهی توقیف شرط است یعنی اسم و صفتی که حق تعالیٰ
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوای آن اسم اگرچه در لغت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست
ازین بیان واضح گشت که معرفت حقتعالی و ذات او و صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول صورة الشیء
وقتی ممکن باشد که آن شیء را صورت باشد و لیس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری یا علمی دیگر
که فوق علم حضوری باشد جائز بلکه واقع است حقتعالی بعلم حضوری مدرک میشود اما درک آن ادراک هم
علم حصولی نیست لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن درک الادراک ادراک و چون درک
آن ادراک نباشد تقریر و بحث از آن محالست و ممنوع و لهذا علی مرتضیٰ فرموده البحث عن سر الذات
اشراک ای برادر بدانید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفادست از قرآن و حدیث و آن علم شریعت
و احکام از عبادات و معاملات و علم است بمبدا و معاد و علم توحید باریتعالی و اتصاف او بصفات کمال
و تنزیه او از نقص و زوال بوجهیکه علم حصولی بدان متعلق تواند شد و واجبست درینمقام عند ای
و توقف قال الله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی
قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون
فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا حصه راسخان فی العلم درینمقام همین قدر است که بگویند که
بهر چه مراد خداست حق است و درین گفتگو نکنند حقتعالی خبر داده الرحمن علی العرش استوی ید الله
فوق ایدیهم و اینما تولوا فثم وجه الله باید دانست که مراد خدا حق است گو معنی استوا و ید و وجه
برما واضح نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حقتعالی و علم و کلام و غیرها برما واضح نیست ایمان باید آورد
و تکلم در کنه آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث بر آن ناطق است از عذاب قبر و وزن اعمال
[illegible] بهشت [illegible] ایمان باید آورد و در دریافت [illegible] آن نباید [illegible]

نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن فرقه‌های باطله مجسمیه و قدریه وغیره
چون پیروی عقل و پیروی متشابهات کردند در ورطه ضلالات افتادند از قرآن ثابت است که والله
خلقکم وما تعملون ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست با وجود آن اسناد عمل به کاسب
فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین جبریه و قدریه
پیروی عقل کرده در ورطه ضلالات افتادند این بحث از علم ظاهر رفت اکنون علم باطن که چیست بیان
کرده میشود آیتی برای حقتعالی میفرماید که ونحن اقرب الیه من حبل الورید ونحن اقرب الیه منکم
آیات دلالت دارند که حقتعالی به مخلوقات قریب است اما با ما بهاپس ایمان باید آورد که حقتعالی
اقربیت با خلق دارد و اقربیت او بی مثل است قربیت مکانی است که مستلزم جسمیت است بلکه اقربیت بی کیف
که عقل را در آن راه نیست این اقربیت عام است مومن و کافر در آن شریک اند و یک قرب و قربیت دیگر
که مخصوص است بخواص بندگان چنانکه قول الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و حدیث
صحیح قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه
الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به الحدیث این اقربیت را درجات غیر متناهی است چنانچه برین
برهان دلالت دارد قال الله تعالی وان الله مع المحسنین وقال موسی ان معی ربی سیهدین
وقال محمد صلی الله علیه وسلم لا تحزن ان الله معنا این معیت و قربیت در اصطلاح صوفیه گویند
این دلالت که عبارت از اقربیت بی کیف است مستلزم علم حضوریست که ذات و صفات حق متعلق
باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود وجه استلزام آنکه چون شخص را بذات خود علم حضوریست
که محتاج حصول صورت نیست هیچگاه در آن غفلت راه نیست بخلاف علم حصولی که دمی بدون
غفلت لوازم اوست پس تجلی ذات و صفات که اقرب اند روح را نیز علم حضوری متعلق بود
سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد [illegible] قربیت [illegible]
[illegible] علم حضوری [illegible] جواب [illegible] قربیت [illegible]
[illegible] دعوی اقربیت حق [illegible] غفلت [illegible] بعید است حقتعالی [illegible]

الظالمین مولوی روم میفرماید ع روتو زنگار از رخ دل پاک کن * بعد از آن آن نور را
ادراک کن **سوال** اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست **جواب** ولایت که عبارت
از قرب و معیت است ثمره محبت است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب متفق علیه
و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتبا که آنرا در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی محبت و کشش از
جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل مکمل اعنی متبع پیغمبر که نایب پیغمبر
باشد دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی الله یجتبی الیه من یشاء
ویهدی الیه من ینیب دلیل است بهر دو طریق جذب و سلوک و فضل صحابه بر سایر امت دلیل است
بر آنکه صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصول است بحق قوله صلی الله علیه وسلم یقول الله
تعالی لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته دلیل است آنکه اتباع رسول و نوافل
موجب محبت است و سبب قرب خداوند تعالی است صحبت شیخ کامل مکمل اعمال صالحه موافق
شیخ حصول ولایت میشود **سوال** فایده که مترتب بر حصول ولایت و علم لدنی باشد چیست **جواب**
قرب الهی و تعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات و صفات اعلی فواید است دیگر فایده آنست که عمل
صالحه و اتباع سنت بلا اختیار مرغوب طبعیت او شود و مکروهات شرعی طبعا مکروه طبعیت
گردد و کلفت تکلیفات شرعی زایل و ساقط گردد حق تعالی در حق صحابه میفرماید ولکن الله حبب الیکم
الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون فضلا
من الله ونعمة رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم لا یومن احدکم حتی یکون هواه
تبعا لما جئت به دیگر فایده آنست که ثواب اعمال او زیاده باشد دو رکعت نماز او بهتر از هزار
رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق صحابه لو انفق احدکم مثل احد
ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه یعنی اگر دیگران مثل جبل احد زر در راه خدا خرچ نمایند مرتبه
نیم سیر یا نیم سیر غله که یکی از صحابه در راه خدا داده است نرسد بیانش آنکه [illegible]
[illegible] رحمت هر قدر که شخص در استقامت شرع کوشش نمایند در [illegible]

افزاید و هر قدر که در مراتب قرب افزاید زیادت استقامت بشریعت حاصل آید پس معلوم شد که
آنچه جهال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد باطل و غلط است ان اولیاؤه الا المتقون و لکن
اکثرهم لا یعلمون **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوریست بیان و تقریری که
آن نوع علم حصولیست حالست در قیل و قال نمی آید **جواب** این معیان در طلبش بجان کوشیده اند و آنرا
که خبر شد خبرش باز نیامد * پس جماعت اولیا رسیده که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج
و قرب و دنو و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند این محجابت
جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست نه حضوری و مبدا این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از
مشاهده عالم مثال بدانکه [illegible] در کشف [illegible] مثال و غیر مثال عبارتست [illegible] و چیزهای [illegible]
باشند و این [illegible] و صفات و مجردات مثل [illegible] و [illegible] مناسب
چنانکه [illegible] پادشاه مثل آفتابست که [illegible] و [illegible] مشوند [illegible] حسب [illegible]
پس باید دانست که در عالم مثال از واجب [illegible] مجرد [illegible] متمثل میشود یوسف علیه السلام
[illegible] حضرت [illegible] بصورت [illegible] فربه [illegible] دیده [illegible]
[illegible] بصورت [illegible] دیده که از [illegible] رفته و [illegible] بصورت [illegible]
خود [illegible] دیده [illegible] مرتبه قرب و ترقی در آن [illegible] مکشف
[illegible] در عالم مثال صورت مثالی مرتبه [illegible] ظل یا صفت یا ذات [illegible] وصول
[illegible] صورت مثالی [illegible] سیر میکند تا وقتیکه از [illegible] امکان خالی شده [illegible] ظلال صفات
میرسد و خود را [illegible] از ظلال [illegible] در آن ظل [illegible] شده [illegible]
آن ظل میشود و خود را [illegible] و جود آن ظل [illegible]
میرسد [illegible] ذاتی [illegible] ظلال [illegible] صفت [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] وجود [illegible] حقیقت [illegible]

الا انتشار ضمائر لازم آید و آن در کلام فصحا مستنکر است و نیز دنو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم
نمیشود که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از دنو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این آیه نزد او
حکایت از ان واقعه است که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او شش صد پر متصل جبل عرفات
دیده بود و آن واقع حالیست که بجمله ان هو الا وحی یوحی ربط ندارد حالانکه جمله ثم دنی فتدلی که عطف است
بر جمله علمه شدید القوی است بسبب عطف صفت وحی نمیتواند شد پس ظاهر شد که مراد از دنو و تدلی
قرب حق است سبحانه و تعالی و هم میفرمایند اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس
نوشته بودند که صوفیه اذا زلزلت الارض زلزالها را بر نفس انسانی حمل میکنند و می آرند که
صم بکم عمی فهم لا یرجعون والیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا
یکسبون در حق منهیان میگویند حالانکه در حق کفار است صاحب من این گفتگو از غیر اعتبار است
تنزیه … تفسیر قرآن نیست که مفسران گفته اند بر فرض اعتبار اعتراض نیست فرو شد خیال
… بحث … عشره … سلوک شنیده … چون …
الفت ذاکان احیا عشره … بتکلیف الشرا و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صم بکم
عمی … فهم لا یرجعون عن ناظلم منهیان از غیر حق صم بکم عمی … فهم لا یرجعون عنه تعالی
… چنانچه اعضای کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب شان خواهد بود اعضای مومنان
بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تکریم آنها … رسول کریم فرموده که تسبیح و تهلیل بعقد …
بجویید … سموات مستقصات … استبانه نوشته بودند که اشکال میگویند الایمان بضع
ولا بعض … در حدیث آمده که الایمان تسع و سبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله
وادناها اماطة الاذی عن الطریق تطبیق در آن چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم
… علیه السلام … تومن بالله وملئکته وکتبه ورسله والیوم الاخر
… [illegible] … نیست …
… [illegible] …

گفته الایمان لا یزید و لا ینقص یعنی نفس ایمان که عبارتست از اقرار باللسان و اعتقاد جازم
بقلب درآن زیادت و نقصان متصور نیست چراکه در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک هست ایمان نیست و اگر
ریب و شک نیست خوب ست ایمانست این حصر دائرست بین النفی و الاثبات پس درآن زیادت و نقصان
گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن زیادت ایمان و نقصان مفهوم میشود چنانکه قال
الله تعالی الذین آمنوا زادتهم ایمانا و ازدادوا ایمانا مع ایمانهم و ان الله لا یضیع ایمانکم
ونحو ذلک لهذا امام شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند که الایمان یزید و ینقص چنانچه امام بخاری رح
در صحیح خود باب الایمان یزید و ینقص نوشته است لیکن نزد فقیر این نزاع گویا نزاعی ست لفظی چراکه فقط اقرار
باللسان و تصدیق بقلب نزد فریقین مانع ست از خلود فی النار و سبب دخول جنت ست و او را بعد
التعذیب و زیادت و نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مرتبت مترتب شدن بران باتفاق از اتیان
اوامر و اجتناب مناهی ست پس نزاع لفظی شد و صوفیه علیه میگویند که ایمان امریست و حقیقت
صورت ایمان همین اقرارست و تصدیق بالقلب علیه او اعمال صالحه ست و اجتناب کبائر و
شرعی و اصول ساحت و حقیقت ایمان تصدیق ایمان و اطمینان نفس ست و دلیل بر تصدیق و اطمینان
نفس آنست که مقتضای طبیعت گردد حسن بصری رح که سر سلسله صوفیه کرامست گفته که اگر شخصی را یقین
باشد که درین سوراخ اژدها ست پس محالست که آن شخص دران سوراخ انگشت گذارد و اگر شخصی
انگشت در سوراخی نهاد پس معلوم شد که او را بودن مار درآن سوراخ یقین نیست پس معلوم شد که
هرکه گناه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست هرکرا بر وعیدات شرع یقین نیست گو درست
ایمان مدار و چون از وجدان دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الهی بر شرائع و صدق رسول یقین
قلبی ست و سهو اصرار معصیت میشود دیدن بدی در یافته میشود که جائیکه کفر باقیست آن نفس ست که
اماره است بالسوء هرچند حق سبحانه تعالی بفضل عمیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب [illegible] دخول جنت
[illegible] مقرر فرموده و بایقین دخول بوده لیکن آن نفس هم مقصودست با [illegible]

مطلوب است پس ایمان اول ایمان قلب است و ایمان ثانی ایمان نفس قال سبحانه یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک یعنی من غیره راضیة یعنی بکل ما اراد مرضیة فادخلی فی عبادی یعنی فی الذین
قال الله تعالی فیهم لابلیس ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و ادخلی جنتی شاید که مراد
ازین جنت جنتی باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة جنة لیس فیها حور ولا قصور یتجلی فیها
ربنا ضاحکا چون نفس ایمان آرد و اسلم از شیطان صادق آید رذائل نفس از کبر و حسد و حقد بطرف
و از محاسبه پاک گردد و اگر نه محاسبه بر رذائل نفس باقیست قال الله تعالی ان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء در حدیث وارد شده و اجماع امت
بر آنست که معاصی که بجوارح تعلق دارد از اراده کردن حساب و عذاب نشود تا که صدور آن عمل نشود
از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد از تخفوه فی انفسکم
درین آیه رذائل نفس است والله اعلم ای برادر ایمان آوردن نفس بدون توجه شیخ کامل مکمل
صورت نه بندد مولوی روم میفرماید بیت نفس را نکشد بغیر از ظل پیر دامن آن نفس کش را سخت گیر
نوشته بودند که صوفیه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت سود مند آید
صاحب من مسکین اگر باین معنی گفته باشد که مطلقا سود مند نخواهد شد پس غلط گفته بلکه ازین
قول کفر لازم آید و اگر باین معنی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سود مند و خود مند میدانند ازین محروم خواهد بود
پس تحقیق دارد ایمان مجازی برای دخول جنت است و ایمان حقیقی برای وصول بخالق جنت فاین هذا
من ذلک لیکن ایمان مجازی هم باصحبه اعمال صالحه اگر در گور برده شود غنیمت است بیت
هنا لارباب النعیم نعیمها وللعاشق المسکین ما یتجرع شعر تمام نسبت بعرش مد فرود
ور نه بس عالیست پیش خاک تو

مکتوب پنجم بشیخ محمد قاضی مذکور

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و الصلوة علی رسوله
نوشته بودند که بعضی کلمات صوفیه بشرع تکفیر صوفیه میکنند چنانچه مولوی روم میفرماید مثنوی
چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در جنگ شد چون به بیرنگی رسی کان داشتی

مولوی و غیرہ عون از نہ آنجے ہمچنین مولوی عبدالرحمن جامی سفر باید کہ ہمسایہ و ہمنشین
ہمرہ ہمہ اوست ۔ در دلق گدا و اطلس شہ ہمہ اوست ۔ در چنین جا چہ اعتقاد باید کرد
مہربان من ۔ مردم کہ تکفیر میکنند و برہ او قائل اطلاع نیافتہ لب بطعن میکشایند بیجا میکنند اول
مراد قائل را باید فہمید بعد از ان حکم باید کرد ہمچنین مقالات مبنی بر وحدت وجود ست کہ ہمہ و است
میگویند ہمہ از وست ۔ انجمن و ق و ہما نحانہ جمع د ا سد ہمہ اوست ہم باسہ ہمہ اوست
باینمعنی میگویند نہ ہم خداست عمرو ہم خداست نعوذ باللہ بلکہ باینمعنی کہ حق تعالی منزلہ
کلی طبعی ست و اشخاص ممکنات افراد وی اند این ہر دو قول کفر محض ست ۔ وجود حق تعالی
نعوذ باللہ منہا بعض جہال کلام بزرگان را بر خیالی باطل خود حمل کردہ باطل میروند و بعضی نا
طعن بر بزرگان میکشایند و در حقیقت صوفیہ وجود یہ حقتعالی را بوجود حقیقی موجود میدانند سوی او
الشئ را موجود میدانند و عالم را در مرتبہ وہم میدانند الا اللہ لاموجود الا اللہ میگویند و بیجا چند
اعتراض وارد میشود یکی آنکہ این مذہب سوفسطائیہ ست کہ حقایق موجود و محسوس را موہوم میگفتند
فرق در مذہب سوفسطائیہ و درین مذہب چیست دوم آنکہ استدلال بر وجوب صانع وجود ممکنات
کردہ میشود لہذا در کتب عقائد اول مسئلہ حقائق الاشیاء ثابتۃ میوبنیس اگر عالم ممکنات موجود
نباشد استدلال بر صانع فوت میشود سوم آنکہ در آیہ ربنا ما خلقت ہذا باطلا منافی ایں
قول ست چرا کہ موہوم باطل و ناچیز ست چہارم آنکہ بالفرض اگر عالم موہوم باشد و حق تعالی موجود
پس ہمہ اوست گفتن چگونہ راست آید کہ اتحاد موجود با موہوم محالست و معنی این ابیات و
امثال آن چہ باشند جواب این اعتراضات آنست کہ فرق درمیان مذہب سوفسطائیہ و این
مذہب آنست کہ سوفسطائیہ عالم را موہوم محض میگویند کہ منشا انتزاع آن اصلا نیست لہذا استدلال
بر وجود صانع فوت میشود و صوفیہ وحدت حقیقی یعنی ... و وجوب ... ہم ثابت کردہ ...
رہا ... امکان ... میدانند ... نحو ... منشا ... ... را ... سیاہ ... ...
عکوس ... او در آئینہ ... تار ... ... لو ن مختلف عام ... تو ہیں ثابت ست ...

و خارج موجود اند و دائره و عکوس آئینه اصلا تحقق و ثبوتی ندارند و معهذا آن دائره و عکوس
دلیل اند بر وجود زید پس با خلقت هذا باطلا صادق ست چراکه عالم را در مرتبه وهم برای
استدلال بر وجود خود پیدا ساخته و معهذا صوفیه باستدلال کار ندارند حاصل استدلال حصول
علم حصولی ست و حضوری کسی بر وجود خود که آنرا علم حضوری متعلق ست محتاج استدلال نیست مولوی
روم می فرماید **مثنوی** آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب
پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود ازین جواب همه اعتراضها
مضمحل گشته مگر اعتراض چهارم و جوابش آنکه همه اوست گفتن خالی از تجوز نیست چراکه چون تحقق
دائره شعله و عکوس زید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله و زید ست پس اگر
آنرا بالمجاز عین زید گفته شود و عین شعله گفته شود هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش دارد
از آن موجود ست و این موهوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل تبادر میشود و لهذا از آن تحاشی
می نماید و عینیت قائل شده اند و گرنه مراد از آنها آن عینیت نیست که مستلزم کفر باشد نعوذ بالله منها پس معنی
بیت مولوی جامی رحمة الله علیه معلوم شد چگونه مراد مولوی جامی رحمة الله علیه آن باشد که معنی صحیح
فهمیده ست حالانکه خود مولوی میگوید که ای عرض ذات او ولی جوهر * مرحبا ای خیال
زان برتر * و معنی بیت مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق ست
بی صفت و چون از بیرنگی خود اسیر رنگ شد یعنی در هر مرتبه وهم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی
در جنگ شد یعنی از یکنوع صرف واحد متعدد و متکاثر درآمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم از
یک جنس بود و سرمایه فشار بودند و باین احکام و احوال مختلفه دارند مراد در جنگ شدن
همین تکثر و اختلاف ست **بیت** چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی
یعنی چون صوفی در وقت مراقبه مستغرق مشاهده وجود حقیقی میشود در آن وقت موسی و فرعون
هر دو از نظر او ساقط میشوند و غیر وجود مطلق مطمح نظر و منتها شد در آن وقت خبر نمیدهد که موسی و فرعون
دارند آشتی و همچنین حالت مولوی قدس سره خبر میدهد [illegible]

این سخن کے باور مردم شود یعنی وقتیکه صوفی متوجه ذات بحت میشود درآن وقت صفات الهی
هم بنظر نمیباشد پس صادق آمد که علم حق که صفتی از صفات حقیقیه حق ست انفکاک او از ذات محال است
درآن وقت در علم صوفی آنهم مطرح میباشد پس در علم صوفی گم شده در نفس الامر سوال ازین تقریر
امکان صحت دعوی صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست **جواب** این جماعه برین دعوی
هرچند استدلالات مذکور کرده اند و دران کتب و رسائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است
لا غیر صوفیه شهود میگویند که این جماعه که همه اوست میگویند در غلط افتاده اند و منشا غلط ایشان
دو چیز است یکی سکر عشق و مقتضای عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب مستور گردد و دوم
که می بیند صورت معشوق که در خیال او مستقر است مشهود میگردد و در عشق مجازی هم این صورت
ظاهر میشود و دوم آنکه وجود ممکن در مقابله وجود واجب بمنزله لاشی است لهذا اعتقاد وجود درآن کلی
مشکک میگردد چنانچه میگویند للممکن فی نفسه لیس و له من علته لیس رسول کریم میفرماید
اصدق القول قول لبید **مصرعه** الا کل شی ما خلا الله باطل یعنی عدم
ذاتی اوست و وجود او مستعار است از حق جل و علا پس وقتیکه بحکم قوله تعالی ان تؤدوا الامانات الی
اهلها این تصور کند و یقین داند که وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعار است در وقت غلبه
این تصور ممکن را باعتبار وجود عاریتی خواهد یافت و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه کسیکه برهنه بود
و پارچه عاریت پوشیده است اگر آن پارچه را بغیر نسبت کند و درین ملاحظه مستغرق باشد
خود را برهنه خواهد دانست چنانچه شخصی نظر خود در آفتاب دوخته باشد بسبب روشنی چشم او نظر
تاریک خواهد بود و این بیان اقرب بصواب و اوفق بکتاب و سنت و اجماع امت است **سوال**
فریق ثانی صوفیه که قائل وحدت شهود اند میگویند که در خارج حقیقی غیر ذات حقیقی هیچ موجود نیست و
ممکنات در خارج ظلی بوجود ظلی موجود اند این چه معنی دارد **جواب** نزد جمهور علما صدور ممکنات
تعبیر میکنند [illegible] میگویند چنانچه [illegible] در اشیای [illegible] مشهود میشود در [illegible]
حکایت میکند [illegible]

عکس نبود خالق محمد را چگونه ظل باشد و نسبتی که در میان وجود واجبی و وجود ممکن متحقق است لفظی حقیقی برای
آن موضوع نیست ناچار بالمجاز برای اظهار قوت و ضعف اولویه و اولیه و ضد آن باصل و ظل تعبیر میکنند
و میگویند که آنچه در دید تو و شهود تو بگذرد آن غیر حق است آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود وراء
آن باید جست بیت عکس در آئینه باید مرد و در میان بارگاه الست غیر ازین بی خبر و الله
ادریست ما للتراب و رب الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فایده گفته میشود
باید دانست که کشف کونیه و کرامت داخل ماهیت ولایت نیست و از لوازم آن ماهیت ولایت
همان حضور بیکیف است و لوازم آن اتباع شریعت خرق عادات که بریاضت مترتب است جوگیه
هم بصور می آید و کشف الهی که عبارتست از دیدن صور مثالیه قرب بیچون و غیره مراتب ذات
و صفات و ترقیه خیال خاصه اولیاء الله است مولوی روم میفرماید بیت آن خیالاتیکه دام اولیاست
عکس مه رویان بستان خداست لیکن حاصه شاید نیست که اولیا را کشف الهی باشد و بعضی را کشف
تفصیلی باشد بعضی را اجمالی بسا اولیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا به ابوبکر چه رسد
صحابه کرام که باجماع اشرف و افضل اولیاء الله بوده که ولایت شان بنصوص قطعیه ثابت گشته کسی از انها
بکشف الهی تکلم کرده الا ما ذراه الله اعلم

مکتوب ششم نیز بشیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و نصلی و نسلم علی رسوله و آله و صحبه شریعت و فضیلت پناها
مهربانا دوستان سلامت بعد از سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند چند سوال نوشته بودند
جواب بعضی از آنها از مکتوب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود که آنچه جهال میگویند
که در میان شریعت و طریقت و شریعت و حقیقت تضاد است این از غلط فهمی آنهاست معنی شریعت
و طریقت و حقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا راه عام را شارع میگویند و در
اصطلاح اهل اسلام شرع عبارتست از جمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم که راهیست موصل بخدا
و موصل بمحبت و همین است صراط مستقیم که حق تعالی سوال کردن آن تعلیم نموده بقوله تعالی اهدنا

الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و این است که حق تعالی همه انبیا را تبلیک آن امر فرموده قال الله تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب یعنی این شریعت که برای شما ای مسلمانان مقرر کرده ایم و بر پیغمبر علیهم السلام هم ان وحی کرده ایم آن شریعت آنست که دین را است درست کنید و تفرق روا ندارید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی قبله توجه جز وحده لا شریک له نگردانید آنچه امر کرده ام آن امتثال نمائید و آنچه منع کرده ام از ان اجتناب کنید و در امور مباحه هر کاری که کنید برای خدا کنید و با هر که دوستی گزینید برای خدا و با هر که دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بجز وی از کسی نکنید عن ابی امامة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب لله و ابغض لله و اعطی لله و منع لله استکمل الایمان رواه ابو داؤد و عن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده و الناس اجمعین متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما و من احب عبدا لا یحبه الا لله و من کره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه و قال الله تعالی قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره از این احادیث معلوم میشود که مسلمان کامل وقتی شود که غیر خدا دیگری محبوب و مقصود و منظور خاطر او نباشد همین معنی اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه هست یعنی گرانست بر مشرکان آنچه سوی آن میخوانی تو ای محمد ایشان را یعنی توحید دین

یکی ساختن بر مشرکان ثقیلست پس کسیکه غیر خدا می پرستد از بت پرستان و آتش پرستان آنها
شرک جلی دارند و کسیکه با وجود ایمان و توحید قبله توجه او واحد نیست او نیز خالی از شرک خفی نیست
و ورا مومن کامل نتوان گفت الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب یعنی
هر کرا خدا میخواهد اجتبا میکند خواه بلا واسطه مثل انبیا یا بواسطه انبیا و نائبان شان و هدایت میکند خدا کسی
که رجوع می آرد بسوی او یعنی بجذب و سلوک این دولت ایمان حقیقی میسر نشود از این تقریر واضح میشود که شریعت
محمدی که همان شریعت سائر انبیاست همانست که آنرا فقرا طلب میکنند و حاصل میسازند و آنرا در اصطلاح
حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت است نه چیزی دیگر که آنرا اجمال نمیدند شریعت میدانند از این واضح
میگوییم که شریعت عبارتست از ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم و آن چهار چیز است یکی اقرار کردن بزبان
دوم اعتقاد بقلب بحقیقت آنچه قرآن و حدیث بدان ناطق است سوم تحسین اخلاق یعنی ازاله اخلاق ذمیمه
کبر و حسد و حقد و جزع و حرص و ریا و سمعه و بخل و مانند آن و اتصاف باخلاق حمیده چون توبه و
زهد و توکل و قناعت و صبر و شکر و رضا و مانند آن چهارم اعمال جوارح موافق کتاب و سنت کردن یعنی
امتثال اوامر و اجتناب مناهی اقرار بزبان فقط بدون این سه چیز دیگر لاشی محض است این سه دیگر
را نسبت هر یک صورتست و حقیقت حقیقت اعتقاد آنست که از علم استدلالی در گذرد و علم حضوری
[illegible] برسد سید المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه میفرماید لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
و ابوذر غفاری رضی الله عنه گفته سهرت لیلی واظمأت نهاری فکأنی انظر الی عرش
الرحمن بارزا [illegible] حقیقت [illegible] است [illegible]
[illegible] حقیقت اخلاق [illegible] گرچه دعوی محض است [illegible]
[illegible] آیات و احادیث بدان ناطق است با خود زبان پاک میکنند کبر مقتا عند
الله ان تقولوا ما لا تفعلون [illegible] ابو علی ابن سینا [illegible]
[illegible] تصانیف خود در بیان [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] گفت [illegible] سینا [illegible]

نداند بلکه گفته که ادب ندارد دانستن چیزی دیگر است و انصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت اعمال جوارح
آنست که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده ان تعبد ربک کانک تراه یعنی دوام حضور
واین بدون فنای قلب میسر نشود پس حقیقت ایمان حقیقت شریعت ست لاغیر فقط اقرار بزبان کردن و
تصدیق بالقلب نمودن و فرائض بظاهر بجا آوردن از محرمات مقدور پرهیز کردن صورت شریعت
و حقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدایه و صحیح بخاری و امثال شان خارج نیست لیکن
از خواندن آن جز صورت بدست نمی آید و بحقیقت آن نمیرسد عقیده اهل سنت و جماعت که اعمال
العباد مخلوقة لله تعالی اگر باین مسئله حق الیقین حاصل شود طمع و خوف از غیر خدا در دل نگذرد
عقیده اهل سنت چنین ست و معتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق
خدا اند پس مخلوق مخلوق مخلوق اند و لو بالواسطه عند عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین و امرا
زین نسبت اعتزالی هم در غفلت اند سوال چون حقیقت حقیقت شریعت ست لاغیر پس معنی
قول صوفیه که میگویند کل حقیقة ردته الشریعة فهی زندقة چیست جواب
در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت قرب مکانی متمثل میشوند چنانچه در مکتوب جدا
نوشته ام و رویت عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف تعبیر میکنند از قبیل رویا است و رویا درست
[illegible] رسول خود فرموده صلی الله علیه وسلم الرویا الصالحة جزء من ستة و اربعین
جزء من النبوة [illegible] رویا ما در مرآة خیال بسبب بعضی عوارض صفا نمیشود لهذا در کشف غلط
می افتد و گاهی در فهم و تعبیر آن غلط می افتد لهذا صوفیه گفته اند آنچه بکشف معلوم شود آنرا
بمعیار شرع بسنجید اگر موافق شریعت است قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد رد باید
و زندقه باید دانست و آنچه شرع از آن ساکت باشد آنرا قبول باید کرد باحتمال غلط هذا و بیا
اسد کسی را مرید میگیرند تا وقتیکه علم ظاهری بیاموزد و [illegible] زندقه نمیگفتند بعد از شرع تحقیقا
نکنند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست باید و حقیقت در صورت [illegible]
و حقیقت [illegible] بدست [illegible] حقیقت شریعت

رسد لهٰذا شود اولئک هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم
یعنی برای آنهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق کریم در جنت رزق کریم
آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت دریافتی معنی طریقت در باب طریقت در لغت
نیز ره راه گویند و اینجا مراد راه تحصیل حقیقت ست بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه و
سلم برای هدایت خلق مبعوث شده بود و عالم را بسیف و سنان و زبان و جان تاثیر نفس شریف
جل سوی حق رجوع فرموده و بکریمه انک لتهدی الی صراط مستقیم مشرف شده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قبل الفتح و قاتل [illegible] درجة من [illegible] من بعد و قاتلوا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از غم بی آلتی افسرده است — صاحب من این بیت در حق صوفیان نیست در حق مدعیان
کمالات نوشته بودند که در متقدمان صاحبان کمال اندک بودند و در متأخرین بسیار شدند صاحب
من این سخن محض غلط است صحابه کلهم صاحب کمال بودند و در قرن ثانی و ثالث بسیار بعد از ان اندک و
مختلط بودند قال الله تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم ثلة من الاولین
وقلیل من الآخرین و انیهم غلط که درین زمانه نسبت بزمانه سابق بیشتر اند لیکن اصحاب کمال همیشه باشند
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم و
لا من خالفهم حتی یأتی امر الله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی کمثل الغیث لا یدری
اوله خیر ام آخرها نوشته بودند که مولوی روم میگوید ع آتش است این بانگ نی و نیست باد
مراد ازین چیست و افروزنده کدام است صاحب من مراد از نی صوفی کامل است که از مرادات
نفس خود خالیست و بانگ نی تاثیرات انفاس شریفه اوست و آتش عشق و محبت الهی است افروزنده
خداست جل و علا نوشته بودند که میگویند که جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است استدلال است و در
آیه لا تقتلوا انفسکم منع از قتل نفس است صاحب من اینچنین سوال و هم و قتل نفس در شان
بعید است و کشتن عبارت است از ازاله رذائل نفس و متصف ساختن او بصفات حمیده گویا آن نفس که
صفات سبعی و بهیمی داشت فوت شد و دیگر متصف بصفات ملکی و روحانی پیدا شد پس ربطی بلا تقتلوا انفسکم
چه مناسبت و مخالفت با نفس البته جهاد اکبر است رسول الله علیه السلام چون از [illegible]
باز آمد فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر قال الله تعالی وجاهدوا فی الله حق
جهاده مراد همین جهاد اکبر است و قال الله تعالی ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی اعدی
عدوک نفسک التی بین جنبیک در حدیث قدسی است عاد نفسک فانها انتصبت لمعاداتی
نوشته بودند در شاق گرفتن نفس تکلیف است و در شرع تکلیف نیست [illegible] شرع تکلیف مالا یطاق
نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کن فی الدنیا کانک غریب او عابر
سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] یوم [illegible]

بالشمس منیر باید ما شبع آل محمد من خبز الشعیر یومین متتابعین حتی قبض متفق علیه
در مناجات ... باید کرد ... رسول صلی الله علیه وسلم از گرسنگی سنگ بر شکم می بست
و پایهای مبارک از قیام لیل متورم شده بودند مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لک ما تقدم
من ذنبک وما تاخر فرمود افلا اکون عبدا شکورا نوشته بودند که چون در میان علمای ظاهر و
باطن تطابق و تناصر است صلب منصور و قتل عین القضاة چرا بوقوع آمد ... از ...
خلل در مطابقت علم ظاهر و باطن نمیشود چرا که انا الحق گفتن باتفاق علمای ظاهر و باطن کفر است و موجب
قتل بشرطیکه در حالت صحو و هوشیاری گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید اگر شخصی در حالت سکر
بیهوشی اگرچه از خوردن خمر باشد که حرام قطعیست این کلمه بگوید کافر نمیشود و قتل او روا نیست نص
فی الکتب الفقهیة ... ان السکر از شرع بل امر مرغوب است حب الله سبحانه پس علمای ظاهر
که در آن وقت بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیهوشی میگوید و خبر از خود ندارد بلکه حکایه میگوید
چنانچه کسی در تلاوت قرآن بخواند انی انا الله لا اله الا انا با وجود این فتوی بقتل او ندادند بنابر
تعصب او ... پس مخالفت آن علمای صوری با علمای باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست
و اگر مبنی بر علمای ظاهر آن زمان معلوم بود و دانستند که این سخن باختیار این کس صادر شده است آن صوفی
علمای ظاهر چه تقصیر دارند و ماجور که حمایت اسلام کردند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا بعضی
مثل جنید که بر آن فتوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر من برین فتوی مهر نکنم عوام خواهند دانست
که فتوای علمای ظاهر باطل است و شرع این سخن عین جایز است در آن صورت اسلام را ... خلل
و فتنه عظیم پیدا شود و قتل نفسی برای دفع فتنه عظیم مضایقه ندارد والفتنة اشد من القتل نوشته بودند
که کدام چیست که آنرا حصول ممکن نیست یعنی درویشان ... آن حقیقت ... در کلام در مکتوب سابق
و در بعضی ... حاجت نوشتن ... این ... مقصود ایشان چه است حصول ایشان حقیقت
اسلام ... [illegible]
... [illegible]

وبینی وبین العالمین خراب ❊ رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ❊ فرزند و عیال و
خانمان را چه کند ❊ دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ❊ دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند ❊ خرق عادت را نزد
اولیاء الله هیچ قدر و مقدار نیست مثل جوز و مویز لعب طفلان میدانند و آنرا باعث منقصت خود و
عیب میشمارند و میگویند الکرامة حیض الرجال باعث منقصت آن بود که درین حظ نفس است موجب
شهرت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دینه
او دنیاه و تحصیل حظ نفس دنیا موجب نقصان اجر است در آخرت قال الله تعالی اذهبتم طیباتکم فی
حیاتکم الدنیا رسول صلی الله علیه وسلم بر بوریا خفته بود و نقش بوریا در بدن مبارک ظاهر شد عمر رض
بگریست و گفت یا رسول الله قیصر و کسری در آن نعمتها و آنها دشمنان خدا اند و تو رسول الله باین حالت رسول
فرمود و هم انت یا عمر اولئک قوم عجل الله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا من میخواهم که برادران
خود رسم که انبیاء و رسل بودند آنها همین حالت گذران کرده اند صاحب من اظهار معجزات مر
انبیاء را ضرورت است که برای دعوت کفار واجب است و کفار بدون معجزات ایمان نمی آورند و اولیاء
دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل حقیقت آن بهر کرامت نمی باید کرامات
اولیاء در بعضی احیان بمقتضای حال صادر میشود بی اختیار ایشان از ایشان چنین تا نبود پیشید و سیدار مد
اکثر اولیاء که ظهور کرامات را بها بسیار شده وقت مرگ حسرت کرده اند که چرا ظهور این کرامات از ما
والله اعلم بالصواب ❊

مکتوب هفتم مولوی نعیم الله ... در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت بعد از سلام مسنون الاسلام و اشتیاق ملاقات بهجت
آیات واضح رای ما واحد الله که فقیر تا تحریر رقیمه بالخیر و عافیت است احوال مستوجب شکر الهی
حق سبحانه تعالی آن مشفق را بسلامت در رسید ارشاد فیض گستر وارد و قید ذات شریف [illegible] [illegible]
و عای خیر میکند کثر الله امثالکم و بارک الله فی ... [illegible]

حضرت والد مرشد و بخدمت صاحبزادی عالی نسب صبیه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد و در حق
ایشان بسیار دعا کردند خصوصا حضرت صاحبزادی که هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب طریقه
توفیق خدمت ایشان ندارد بلکه کم کسی از ایشان و احوال ایشان واقف است از نیمر بسیار خوش شدند و
شکر الهی بجا آوردند مشفق من هر چند ایشان صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان و
که آنحضرت رحلت فرموده بودند همشیره کلان ایشان صاحب کمالات سنیه بودند و مقامات و بشارات عالیه
داشتند لیکن اثر نطفه پاک است که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار
اخلاق حمیده دارند فقیر را آنچه میسر میشود خدمت ایشان میکند دیگر هیچ وجهی از معاش ندارند حق تعالی
دوستان را قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند انشاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده که
اگر متوجه جناب حضرت شیخ نمی شده بنشینیم گمان ندارم که از نوازش آنجناب حظ بر دارند مشفق من توجه
صاحبزادی برادر زاده حضرت شیخ رحمت فرزندی این صاحبزادی بی ادبی نمودم بحمایت ایشان شیخ
ایشان را بخشونت پیش آمدم همان شب حضرت ایشان را در خواب دیدم که مرا در بغل کردند و بر پیشانی من
دادند و بسیار مهربانی فرمودند آن مشفق در مقام حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام توجه
باشند چون در هر مقام که توجه کرده سیدنا رفعت منزلت حضرت نوح علیه السلام را حضرت مرا به
علیه السلام در مقام خلت رفعت دارند لیکن [illegible] در مقام حضرت [illegible] رحمت ایشان را اصل سلوک
خلیل الله لقب فقد حق تعالی میفرماید و تلك حجتنا آتیناها ابراهیم على قومه نرفع درجات من
نشاء ان ربك حكيم عليم ووهبنا له اسحق ويعقوب كلا هدينا ونوحا هدينا من قبل
[illegible] نوح علیه السلام را حق تعالی [illegible] ابراهیم شمرده انجا مفسرین میگویند که چنانچه [illegible]
منت احسان [illegible] شده [illegible] مشفق من اگر در حقیقت [illegible]
[illegible] مبارک است [illegible] مقام قرب [illegible] مقام قیومیت مستغفر [illegible]
مشفق من عالم [illegible] وجود و قیومیت اگر [illegible] قیام [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] قیام [illegible]

[illegible] عالم ذات نیست آنچه هست ظهور صفات است در مظاهر مختلفه و مراد از آنچه صوفیه میگویند العالم عرض
[illegible] است چون ظلال او وجود مستقل نیست لهذا باعراض تعبیر کرده اند بالمجاز و اینجا
[illegible] جان جهانست او جهان چون کالبد کالبد از وی پذیرد آلبد
[illegible] معنی همینست در حدیث و صفات الهی قیوم السموات والارض و من فیهن آمده کنایه
اینجاست قوله تعالی ق والقرآن المجید کلام که رمزی از قیومیت حق تعالی باشد یعنی قیام جمیع اشیا
[illegible] قرآن مجید و کفار از نبی اطلاع ندارند کریمه بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم
[illegible] تعجب میکنند آمدن رسول رحمن ایشان امی برا و حق تعالی بعضی بندگان
خود را [illegible] سرور کائنات بمرتبه کمالات نبوت میرساند و از ذات بحت مناسبت
[illegible] تجلیات ذاتی [illegible] فیضان عنایت آن زمان او را ذاتی موهوب میفرمایند که قیام وجود و توابع
[illegible] قیام ذات [illegible] ذات واجب الوجود مرکز کمالات نبوت
[illegible] سالت کمالات مرکز کمالات اولی العزم قیام قیومیت است تا مقام اخص الخواص را
[illegible] پس اگر شخصی را حق تعالی آن دولت سرفراز فرماید در آن وقت قیام تمام عالم
[illegible] موهوبه باشد و قیام ذات او بذات حق جل و علا هر کس را که حق تعالی این دولت
[illegible] السموات والارض گویا به اجزا و اجواس حسنات او میشوند ذلک فضل الله یؤتیه
[illegible] والله ذو الفضل العظیم ه آنکس که ز سر حقیقتش باخبر است [illegible] و رشد
[illegible] سر گوید و ملک با [illegible] صلی الله علیه وسلم ❊
[illegible] مشفق من [illegible] وعظ نصیحت [illegible] حالت می آید
[illegible] اتأمرون الناس بالبر [illegible] انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون و قوله
تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا [illegible]
[illegible] مقصود ازین آیات امتناع امر معروف و نهی منکر [illegible]
[illegible] گر [illegible] توبه [illegible] الحمد لله [illegible]

از یک عفیفی شنیده باشد که اگر پادشاهی عظیم الشان کثیر العطایا والاحسان منبع الفهرمان فقیری را
بسوی خود بخواند و او مستوجب انعام و احسان و قرب منزلت و رفع شان فرماید فقیر از آن پادشاه روگردانیده
صحبت کناسی خسیسی اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین [illegible] چنین پادشاه اگر بسوی
او پشت داده [illegible] و قهرمان سلطانی البته مقتضی قتل آن [illegible] فقیر باشد پس بر قیاس باید کرد
که رب العالمین [illegible] جلال و عظمت کبریا [illegible] بسوی خود میخواند [illegible] ومن تقرب الی شبرا
تقربت الیه ذراعا [illegible] بسوی خود میخواند و نعمتهای بهشت و سرمه نعمتها
دیدار خود [illegible] این ناکس از قرب منزلت [illegible] روگردانیده
به دنیا دنی و شهوات آن مشغول میشود و [illegible] حق تعالی حاضر و ناظر است هیچگاه هیچ چیز بر وی مخفی نیست بکمال
بیحیائی [illegible] نقل است که زنی [illegible] پیش عاشق آمده [illegible] شوهر من [illegible] دیگر [illegible] او را
از آن [illegible] گفت [illegible] حق تعالی [illegible] فانکحوا ما طاب لکم من النساء
مثنی و ثلاث و رباع [illegible] گفت [illegible] اگر [illegible] حجاب [illegible] حسن و جمال [illegible]
[illegible]
[illegible] بیهوش شد و افتاد چون
بعد دیر [illegible] گفت [illegible] این سخن گفته [illegible] این ضعیفه [illegible]
چنین بگوید [illegible] حسن و جمال [illegible] ظاهر کرده [illegible]
[illegible] مشغول شد [illegible]
ومن مثل [illegible] ولیس یکون [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] پیدا آید و در طاعت و عبادت [illegible]
[illegible] حضرت شیخ [illegible] مریدان [illegible]

و او به ترتیب ارشاد میفرمودند اول مراقبه ذات مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال
و رحمت و نعمت و غیر آن باجمال بعد از آن که این ملاحظه بروی مستولی شد و حق تعالی با عظمت و کبریا و جلال
و جمال در دل او تمکن میگیرد دوم مراقبه ان الله علی کل شئ علیم میفرمودند و چون صوفی مشق
این ملاحظه میکرد و این ید بروی مستولی میشد سوم مراقبه انه سمیع بصیر ارشاد میکردند که حق
تعالی حاضر و ناظر ست چون این ید بروی غالب میشد چهارم مراقبه معیت میفرمودند وهو معکم
اینما کنتم که ملاحظه معیت بیچون نماید چون این ید بروی غالب میشد پنجم مراقبه قربیت لا لالت میفرمودند
نحن اقرب الیه من حبل الورید چون ملاحظه اقربیت بکمال میشد ششم مراقبه محبت ارشاد
میفرمودند حق تعالی میفرماید یحبهم و یحبونه شخصی که بروی این منکشف شود که خدا مارا دوست میدارد
عشق او در محبت با خدا حاصل میشد پس بعد طی این همه مراتب و مشق آن همه مراقبات مراقبه ذات بحت
میفرمودند مراقبه اول در دایره امکان نست و در اول ولایت صغری و بعد ازهای تعب ولایت صغری
مراقبه معیت ست و در دایره اولی از ولایت کبری پیش از فنای نفس مراقبه اقربیت ست و بعد فنای نفس
دایره ولایت کبری و علیا مراقبه محبت ست که نفس مطمئنه راضی مرضی و محب محبوب گشته و در کمالات نبوت
ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود و ذات بحت ملحوظ میباشد آن همه گفتگو ارباب علم و بصیرت ست این
[illegible] کی که بقلم آمده مستفاد از حضرت منبع ست رسول کریم صلی الله علیه وسلم در حدیث جبرئیل
علیه السلام در جواب [illegible] ارشاد فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد الله کانک تراه فان لم
تکن تراه فانه یراک که اول ست یعنی بین ارباب علم و بصیرت ست هرکس را که بحت تجلی ذات [illegible]
فهو یراک کاینت [illegible] بر هرکس که این ید مستولی باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظر ست و از سنن
عبادات متلذذ و از معصیت محترز خواهد بود والله اعلم یکی از دوستان بفقیر نوشته که اکثر اولیاء الله عشق
اعلی [illegible] عشق اند و بسیار شرح و ثنا عشق نوشته اند و امام محمد غزالی رح گونه هیچ عشق کرده و حسب امر
عشق رح [illegible] صوفی هیچ نگفته الفت و مودت و محبت و عشق و شفقت تعریف [illegible] عشق و تحقیق بیان در
[illegible] باشد [illegible] فقیر در جواب آن عزیز نوشته بود نقل [illegible] بخدمت [illegible] رسیده

تعریف محبت

اگر سید افتد بنظر فرمایند بسم الله الرحمن الرحیم از حب و عشق نوشته بودند صاحب من معنی حب

تفسیر قوله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله امام محی السنة بغوی نوشته حب المؤمنین

لله اتباعهم امره وایثارهم طاعته وابتغاؤهم مرضاته وحب الله المؤمنین ثناؤه علیهم و

ثوابه لهم و در حقیقت این تعریف محبت نیست بلکه مقتضای محبت ست و در تفسیر بیضاوی گفته ان

المحبة میل النفس الی الشیء بکمال ادراک فیه بحیث یحملها علی ما یقربه الیه و در حقیقت این

تعریف محب صفاتی ست تعریف محبت ذاتی نیست و نزد فقیر حب عبارت ست از اشتغال قلب بمحبوب

بقسمیکه باز دارد او را از توجه بسوی غیر او چاره نباشد او را از توجه دوام بسوی او و هو المعنی من قولهم

العشق نار یحرق ما سوی المحبوب یعنی یقطع عن قلبه التوجه الی غیر المحبوب فیجعله نسیاً منسیاً

کأن لم یکن فی الوجود غیر محبوبه حتی یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما لا یری غیره

این تعریف محبت بنده هست و حق تعالی از قلب و اشتغال قلب منزه هست پس محبت حق تعالی عبارت ست

از انس یا فرح که مقتضی باشد جذب بنده را بجناب خود و نگذارد که متوجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده

فرع محبت خدست لهذا حق تعالی میفرماید یحبهم و یحبونه محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده لفظ

تعریف عشق

عشق در کلام خدا نیامده هست و در کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم کمتر آمده در کلام الله والذین امنوا

اشد حباً لله آمده و اشد حباً لله عبارت ست از افراط محبت و عشق هم در لغت افراط محبت را میگویند کذا فی

القاموس بنا بر این اعتبار میتوان گفت که ذکر عشق در قرآن آمده هست لیکن در زعم فقیر اگر در فرط محبت محب را

عقل معطل شد و عقل و حواس او بیکار سازد آن فرط محبت را عشق گویند مطلق فرط محبت اینجا سکر و مستی

عشق لازم نیست این از تنگی حوصله هست و اگر حوصله وسیع و استعداد شخص عالی باشد هر قدر که زیاده تر شود

افراط کند عقل بجای خود باشد و حواس بیکار نشود لهذا بر حق سبحانه تعالی یحبهم صادق می آید و ورود

در اسمای الهی ست که معنی محبت ست و عاشق گفتن بر وی تعالی صادق نمی آید چرا که محال ست که محبت

صفات الهی را بیکار سازد ولا نعنیه شأن عن شأن و نیز انبیا و صحابه کرام و ائمه اهل سنت و بعض

اولیاء امت که حوصله آنها وسیع و استعداد ایشان عالی ست محبت آنها در حیات ... قسمت سکر ... و ...

ہوا اس بہار ... ہم ... و دیگر و اسکہ شان ... در نصو ریچارہ ... تنگی حوصلہ ہجو گشت انا الحق گفت صلی
الله علیه وسلم ... سبحانك ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك لب
... انبیا علیہم السلام ... گشتند و ... عاشق ... شدند مگر
... عشق ... که عشق ... بہارت افسر
محبت ... محبت ... حضرت مولوی ... مثنوی
... عشق ... عشق ... و آنچہ امام حجة الاسلام محمد غزالی
... آن ... و در انتقام نظر ... که
... عشق ... تنگی حوصلہ ... محبت ... و محمود ... لیکن اگر صحو باشد
... عشق بہتر باشد مشفقا ... تا جان باقیست در طلب باید بود
... اگر ... کم باید کرد ... تقدندار فرط محبت آنست که
امتثال ... بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارد بغوی در معالم التنزیل از سعید بن جبیر روایت کرده که
حق تعالی روز قیامت ... کفار را ... محبوب ... شما ہمراہ
ایشان ... بیزاری ظاہر کنند و رفتن در دوزخ قبول نکنند آن زمان حق تعالی مومنان
... دوزخ خود ... را در دوزخ اندازند ... دوزخ بر آنہا برد
سلام باشد ... آواز کند والذین امنوا اشد حبا لله ... لیکن
اگر افراط محبت سکر و مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب در میان نماند ... که رابعه بصریه
... آب و در دستی آتش گرفته ... گفت ... که دوزخ را ازین آب سرد
بہشت را ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت حق ... خوف دوزخ و طمع بہشت نکنند بلکه خالصا عبادت
کنند و ... انبیا علیہم السلام ... محبت ... رابعه بیچارہ ... آن ... سرکار کبری ...
صلی الله علیه وسلم در قرأت قرآن بر آیت عذاب ... سرکار ... آیت رحمت ...
سوال میکرد و حق تعالی ... تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و

اطمعا و عادت ما هم بمقتضی لیس ثمارت مرسوقیین در روایت عیسی حضرت شخصی که ما این و
ما سد که ای امثال امر خدا خود را در دوزخ اندازد و دوزخ عذاب و خاطر او واموش باشد و ساعت
چندان شوانیت شخصی هو بسا رسد عذاب و دوزخ را بدان خائف ... ما خود آن با
امثال امر محبت خود را در دوزخ انداز و محب کامیست بقبول نجته گوت ... که تو رستم و کرده
بیاری ... کار و بهره ... لعالی قد شعفها حبا
... شعف ... یعنی قد شعفت ...
... شد ... طالب علم ...
... الغر ست ... حت ...
ولا شتغل الا الاطلاح و در حقیقت محبت اعراب بسیار ست محصور ... ست۔

مکتوب هشتم بعزیزی از سادات در باب تجویز لعن بر یزید بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین

در باب طعن یزید علما اهل سنت و جماعت دو قول ست امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله ...
... اکثر ازان منع کرده و امام احمد بن حنبل رح و اکثر محققین مثل ... علامه ...
تفتازانی رح در شرح عقاید نسفی همین قول و جماعتی دریناده نظر را ده و یقین ... مکوت بوده
... التضاعت ... اشتغال ست ... و حضرت امام اعظم ...
امام ... بخاری ... روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم ... اللهم العن
فلانا و فی روایة عنه اللهم العن ابا سفیان اللهم العن الحارث ...
العن سهیل بن عمرو اللهم العن صفوان بن امیة ... من الامر شیء
او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون ... کلهم ...
البخاری عن ابی هریرة ...
... ما ...

قبول کنند و اگر خواهد بکفر مصر وارد و آنها را عذاب کند بجهت آنکه آنها ظالمان اند و در بعضی روایات
مسلم آمده که رعل و ذکوان اهل بیر معونه چون امان سرور مغدر کردند و منذر بن عمرو انصاری و غیره
هفتاد کس را از قراء صحابه رضی الله عنهم اجمعین قتل کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از غایت غم و الم روزها
و بر آنها لعن میکرد آخر زمان این آیه نازل گشته و از لعن ممنوع شده مروی ست که جبرئیل علیه السلام نزول
فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم ان الله ما بعثک لعانا و لا سبابا انما بعثک رحمة لیس
لک من الامر شیء الآیه یعنی ترا حق تعالی برای لعن و سب نفرستاده ست برای رحمت فرستاده ست و
در نهج البلاغت که اصح کتب روافض ست مرویست که چون امیر المومنین از اصحاب خود شنید که اهل
شام را لعنت میکنند فرمود انی اکره لکم ان تکونوا سبابین یعنی من مکروه میدارم که شما سب کنندگان
باشید وجه جواز لعن آنست که جوزی روایت کرده که قاضی ابو یعلی در کتاب خود معتمد الاصول بسند خود
از صالح بن احمد حنبل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر مردم گمان میبرند که ما مردم یزید را دوست
میداریم احمد رح گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا و رسول داشته باشد او را دوستی یزید چگونه روا باشد
چرا لعنت نکرده شود بر کسیکه خدا بروی در کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن کجا بر یزید لعنت کرده است
احمد گفت فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین
لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم یعنی قریب ست که رو گردانی کنید شما ای مردم و فساد کنید در
زمین و قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شده یعنی مروانیان و عباسیان که در سلطنت
خود ظلمها کردند و فساد نمودند و قراءة امیر المومنین علی رض همین تاویل ست که میخواندند تولیتم بضم تا و
واو و کسر لام مبنی للمفعول یعنی ان تولیتم ایها الناس ولاة جائرة خرجتم معهم فی الفتنة و حاربتموهم
اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم یعنی ای مردم وقتیکه بر شما بادشاهان ظالم باشند
قریب ست که شما همراه شان در فتنه و فساد در آئید و مددگاری آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها
باشد و دور کند خدا آنها را از حق دلیل دیگر آنکه حق تعالی در قرآن میفرماید ان الذین یؤذون
الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة ظاهر آنست که مراد از ایذاء خدا ایذاء اولیاء خداست

بخلاف مضاف یعنی بودن اولیاء الله ورسوله و درین صورت عطف رسول از قبیل عطف خاص
بر عام برای زیادت اهتمام است مانند عطف جبرئیل بر ملائکه و موید این تاویل است حدیث قدسی که بخاری
روایت کرده قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب یعنی هر که با ولی من خصومت
کرد پس با من برای جنگ برآمد پس ایذاء امام حسین علیه السلام که سر خیل اولیاء الله است ایذاء خدا است
و نیز ایذاء رسول صلی الله علیه وسلم ظاهر است رسول فرموده صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی
یریبنی ما ارابها ویؤذینی ما آذاها متفق علیه یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه خوش میکند او را خوش میکند مرا
و ناخوش میکند مرا آنچه ناخوش میکند او را واخرج احمد و ابن ماجه والحاکم ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال من احب الحسن والحسین فقد احبنی ومن ابغضهما فقد ابغضنی وروی احمد والبخاری فی الادب
والحاکم وغیرهم عن یعلی بن مرة حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسینا وبغوی
وغیره از انس بن حارث روایت کرده اند ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض من ارض العراق
یقال لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره این همه احادیث دلالت دارند برآنکه ایذاء
حسین علیه السلام ایذاء آن سرور است صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس مرویست که این آیه در حق
عائشه رض نازل شده وقتیکه منافقان بروی تهمت کردند و در قضیه افک از ین هم معلوم میشود که هر که ازواج
و اهل بیت پیغمبر را ایذا کرده ایذاء پیغمبر کرده و ایذاء خدا کرده و مستحق لعن شده و همچنین است حکم کسیکه صحابه
پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله
فیوشک ان یاخذه رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن
علی علیهما السلام روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شدند سلاطین بنی امیه بر منبر
آنحضرت از ین امر ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم انا اعطیناک الکوثر و
انا انزلناه فی لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر که مدتهای بنی امیه باشد نازل شده قاسم بن فضل گفته حساب
کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بود نه کم و نه زیاده یعنی از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت

مردانیان نہ رماد بود کہ ثبات وچہد سال شدہ از ین حدیث ہم معلوم میشود کہ از یزید و دیگر مروانیان

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را ایذا رسید دلیل دیگر آنکہ قولہ تعالی الم تر الی الذین بدلوا نعمۃ اللہ کفرا

واحلوا قومہم دار البوار جہنم یصلونہا وبئس القرار ابن مردویہ از ابن عباس رض روایت کردہ

کہ از عمر بن الخطاب از این آیت پرسیدم گفت ایشان دو قوم اند ہو الافجران من قریش بنو المغیرۃ

وبنو امیۃ اما بنو المغیرۃ فقد قطع اللہ دابرہم یوم بدر واما بنو امیۃ فمتعوا حتی حین یعنی مراد این آیت

دو گروہ اند فاجر ترین بنو امیہ و بنو مغیرہ بنو مغیرہ روز بدر مستاصل شدند حق تعالی شمار از شر آنہا

کفایت کرد و بنو امیہ چندی در دنیا و دست داده شده اند و ہمچنین امام بغوی قول عمر رض روایت کردہ

و ابن جریر و ابن سعد و طبرانی در اوسط و ابن مردویہ بچند طرق از امیر المومنین علی رض روایت کردہ

دلیل دیگر قولہ تعالی وعد اللہ الذین امنوا منکم وعملوا الصلحت لیستخلفنہم فی الارض کما استخلف الذین

من قبلہم ولیمکنن لہم دینہم الذی ارتضی لہم ولیبدلنہم من بعد خوفہم امنا یعبدوننی لا یشرکون

بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک ہم الفاسقون یعنی وعدہ کردہ است اللہ تعالی کسانی را کہ ایمان

آوردہ اند یعنی از صحابہ و اعمال صالحہ کردہ آنکہ خلیفہ گردانیم آنہا را در زمین چنانچہ خلیفہ ساختہ بودیم آنہا را

کہ پیش از شما بودند یعنی چنانچہ بعد موسی یوشع بن نون و کالب و حزقیل علیہ السلام را خلیفہ ساختیم دین

موسی را تایید کردند و عالم را باصلاح آوردند و ہمچنین بعد محمد صلی اللہ علیہ وسلم ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ

عنہم را خلیفہ ساختہ و وعدہ است دیگر خلفا را بر ترویج دین شان کہ خدا از ان راضی شدہ اختیار نمودہ و بدل

کنیم بعد خوف شان از کفار تا عبادت کنند مرا و شریک نسازند با من چیزی دیگر را و ہر کہ بعد این

کافر شود پس آنہا فاسق و خارج اند از حکم خدا ابو العالیہ گفتہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بعد بعثت دہ

سال در مکہ با صحاب از کفار و ایذا بودہ مامور بود بصبر پس چون مامور شدند بہجرت سوی مدینہ و قتال با کفار

پس در کمال خوف بودند کہ یک دم از سلاح خالی نمی بودند چنانچہ بعضی مردان گفتند کہ ہیچ روز بر ما

نمی آید کہ ما مون باشیم و سلاح نہیم آنزمان این آیہ نازل شد و ابن ابی حاتم از براء بن عازب رض روایت

کردہ کہ این آیہ نازل شد وقتیکہ ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی وعدہ خود را بجا آورد و بعد خوف

امن داد و در ملک اسلام فراخی شد چنانچه حق تعالی موسی را تائید دین او وعده کرده بود و در حیات وی نجاز
وعده نشد چنانچه قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض موسی علیه السلام در تیه وفات یافت
بعده یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و بلاد شام در بنی اسرائیل قسمت کرد و همچنین بعده خدا با نبی آخر الزمان
محمد صلی الله علیه وسلم در وقت خلفاء راشدین صحیح گشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با بنی حنیفه مرتدان قتل کرد و اینان
آواره شدند یا کشته شدند و مسیلمه کذاب با اکثر شان و فتح شام و عراق وغیره در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شد
چنانچه این امر اتفاق متعدد است علی رغم روافض در نهج البلاغه قول علی رضی الله عنه ان هذا الامر لم
یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة وهو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعده وامده حتی بلغ ما بلغ و
طلع من حیث ما طلع ونحن علی موعود من الله حیث قال الله وعد الله الذین آمنوا منکم لا یُدیل
فالله منجز وعده وناصر جنده الی آخر ما قال رضی الله عنه پس درین آیه دلیل است بر صحت نبوت که اخبار از
غیب نقیضکه بوقوع آمده پس معجزه است و دلیل است بر صحت خلافت خلفاء اربعه اگر از این آیه مراد نباشد
خلاف وعده الٰهی لازم آید و آن محالست چرا که موعود و موعود لهم بعض صحابه بودند که خلفاء ثلثه جمیع شدند
او دلیل است بر صحت مذهب سنت و جماعت و بودن دین شان مرضی خدا و بر بطلان مذهب روافض
که آنها میگویند که ائمه همیشه خائف ماندند و تقیه میکردند تا امروز مهدی موعود از خوف اعدا مستتر است
و آنچه میگویند که بعد ظهور مهدی این وعده منجز خواهد شد کلمه منکم رد این قول میکند سفینه مولی رسول الله صلی
الله علیه وسلم از آن سرور روایت کرده فرمود که خلافت بعد من سی سال باشد پس سلطنت باشد سفینه گفت
بشمار خلافت ابوبکر دو سال و خلافت عمر ده سال و خلافت عثمان دوازده سال و خلافت علی شش سال
یعنی ایام خلافت حسن بن علی سفینه اعتبار نکرده و خلافت ابی بکر دو سال سه ماه و خلافت عمر ده
سال و شش ماه و عثمان دوازده سال و علی پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه مجموعه سی سال شد پس
این آیت دلیل است بر کفر یزید و امثال او و اتباع او چنانچه قال ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم
الفاسقون امام نووی گفته که اهل تفسیر میگویند که اول کسیکه کفران این نعمت کرده قاتلان عثمان بودند
و فقیر میگوید که این آیه اشاره است به یزید و اتباع او که قتل کردند حسین علیه السلام [illegible]

از اهل بیت نبوت اهانت کرد و بی حرمتی کرد ناموس آن سرور را و لشکر بر مدینه فرستاد و غارت کرد
مسجد رسول صلی الله علیه وسلم که روضة من ریاض الجنة است خراب کرده و در واقعه حره چیزها کرد که
زبان از بیان آن کوتاهی میکند و منجنیق بر بیت الله زد و عبد الله بن زبیر را که نواسه ابو بکر و پسر عمه آنحضرت
بود کشت ترمذی از حسان روایت کرده که حجاج یکی از غلامان یزید بود کسانی را که در حبس کشته بعضی اصحاب
و تابعین یک لکه و بست هزار کس در شمار آمده و مسلم روایت کرده که وقتیکه حجاج عبد الله بن زبیر را کشت
اسماء بنت ابی بکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ان فی ثقیف کذابا و مبیرا فاما الکذاب
فرأیناه واما المبیر فلا اخالک الا ایاه قال عبد الله بن عصمة الکذاب هو المختار بن ابی عبید والمبیر الحجاج
ابن یوسف یعنی هلاک کننده مسلمانان مرویست که یزید روزیکه حسین علیه السلام را کشت ابیاتی خواند و
فخر کرد مضمون آن ابیات آنست که امروز از آل محمد صلی الله علیه وسلم انتقام کرده ام از روز بدر و آخر
آن ابیات این بیت است بیت لست من خندف ان لم انتقم   من بنی احمد ما کان فعل
و خمر را حلال گفت و گفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذها علی دین مسیح بن مریم و آل محمد صلی الله علیه
وسلم را بر سر بر اسپ بیکردند مروانیان هزار ماه درین گمراهی فرصت یافتند بعد از ان حق تعالی از انها
انتقام کرد چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود تا آنکه کسی از انها باقی نماند مرویست که سر مبارک
حضرت امام حسین را پیش یزید میبردند در اثناء راه بر صومعه راهبی فرود آمدند بران صومعه مرقوم بود بیت
اترجوا امة قتلت حسینا   شفاعة جده یوم الحساب   از ان راهب پرسیدند که این بیت
که نوشته است گفت از قدیم مرقوم است پیدا نیست که کدام کس نوشته است غرضکه کفر یزید از روایات معتبر
ثابت میشود پس او مستحق لعن است اگرچه در لعن گفتن فائده نیست لیکن الحب فی الله والبغض فی الله مقتضی آنست

والله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و صلوة بدانند هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرات بسر آید از ان
غنیمت باید شمرد و طالبان خدا را از جان عزیزتر باید دانست چون زمانه بکمال فساد رسیده است در حینیکه

زمانہ اگر کسی اندک توجہ سوی خدا میکند قسمتی برکات فردوسی […] می بیند پس طالب اسرار با انبیا […]

مشغول بخدا باشد گر دهی شغلی ان شاء الله تعالی براه راست می آرد و خود وجہ تام […] اجتناب

از بدعت و ماعدیہ و رسومات و اوقات خیرات و ترک مجالس اغنیاء […] و در حسن خلق و […]

در بین سائر الناس استقامت باید نمود الاستقامة فوق الکرامة […] مناسبت […]

تو در دل بعجز این آن کریم پردازد بجای بیان جو توهاست بجان که پروا ز الله […]

اما الحمد والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته والحمد لله والصلوة علی رسوله محمد وآله

اللهم اعصمنی […] الدین […] وایاهم کمال […] موافقة

صلی الله علیه وسلم فی اعلی العلیین آمین یا رب العالمین -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلقنا من اصلاب المسلمین وارحام المسلمات ومن علینا

ببعثة سید الانبیاء وافضل الرسل والامام […] هو الآیة الکبری […] هو النعمة

العظمی […] وصلی الله تعالی علیه وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین […]

واحیانی علیه […] الصالحین […] الکاملین […]

الفاروق النقشبندی المجدد الالف الثانی والسید السند محی الدین عبد القادر الجیلانی

غوث الثقلین […] معین الدین حسن السجزی رضی الله عنه وعن

اسلافهم واخلافهم اجمعین ارجو من فضله تعالی ان یمیتنی علی اتباعهم ویحشرنی معهم

فی دار القرار وما ذلک علی الله بعزیز اما بعد […] فقیر حقیر محمد شاه […]

[…] که […] عاصی […] که عبارت از مرگ است […]

[…] طریق وصیت برای اولاد واحباب […] رعایت بعضی […]

[…] ازان برای […] اگر […] رعایت […]

[…] حق تعالی […]

رعایت خواهند کرد ثمرهٔ آن در دنیا و عقبی نیک خواهند دید و گرنه نتیجه بد خواهند دید **نوع اول** آنست که
در تجهیز و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کنند و دو چادر رزائی که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه بنا بست
فرموده بودند در آن تکفین نمایند و عمامه خلاف سنت است حصر و نیست نماز جنازه بجماعت کثیر و امام
صالح مثل حافظ محمد علی و یا حکیم سکهوا یا حافظ پیر محمد بجا آرند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد
مردن من سوم و نبوی مثل دهم و بستم و چهلم و ششماهی و برسی هیچ نکنند که رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم زیاده از سه روز ماتم کردن جائز نداشته اند حرام ساخته اند و از گریه و زاری و زبان را منع
بلیغ نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیزها راضی نبود و باختیار خود کردن از کلمه و درود و ختم
قرآن و استغفار و از مال حلال صدقه بفقرا با خفا ادا و فرمایند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده
المیت فی القبر کالغریق المتغوث ینتظر دعوة ما تلحقه عن اب او اخ او صدیق و بعد مردن من سعی
در ادای دیون من کوشش بلیغ نمایند فقیر در حیات خود نصف وضع تکیه و املاک قصبه که در
ملک خود داشت آنرا هشت سهام قرار داده سه سهام بوالده کلیم الله و دو سهام بصفوة الله و یک
سهام بفلانه و یک سهام بفرزندان فلانه و یک بفرزندان فلانه فروخته بسلع ثمن بخشیده هر یک را
مالک حصه ساخته بود لیکن تا دم زیست خود محصول پنجم حصه باولاد پسر و دختر میدادم و باقی را
سه حصه کرده یک حصه برای خرچ خود میداشتم و یک حصه بفلان و یک حصه بفلان میدادم بعد مردن
من هم تا وقتیکه دین من ادا شود همین قسم تقسیم کرده حصه من بقرضخواهان من میداده باشند و اهل
عیال من قرضخواهان ادا ده مرا از دین فارغ الذمه سازند تفصیل قرضها که در ذمه منست در بیاض جهت
اخراجات روزمره اکثر نوشته ام و چیزهای مهری من نزد قرضخواهانست در ادای آن تهاون
نمایند و مصیبه شریعه حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک بقدر وسع خود خدمت کردن لازم و واجب
دانند علی الموسع قدره لا یکلف الله نفسا الا وسعها عنه در سال تمام ده من گندم و پنج تنکه
او سه بعد با ایشان میدادم ازین قصور نشود و دو بیگهه زمین چاه سیدانی والد والده دلیل الله از
طرف خود برای مرزا الان وصیت کرده بود با ایشان سپرده و من از طرف خود بیست بیگهه بنام

زمین چاهی عزرویع از وضع تکیه جای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بران قبضه نکرده اند مگر
گندم و دیگر و چند نقد و ما به بایشان میدهم درین هم قصور نشود و موضع تکیه میراث جد پدری جد مادری
من نیست محض تصدق حضرت میرزا صاحب شهید ست رضی الله عنه دوام خدمت ایشان
تقصیر نمایند نوعه دیگر که برای پس ماندگان مفید ست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اگر کسی
در طفلی و اکثر در جوانی می میرد و بعضی به پیری میرسند تمام عمر ایشان هم در اندک فرصت شکل یا میرد
می باشند که گویا رفت معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر میاید حق تعالی میفرماید اذا السماء انفطرت
الی قوله علمت نفس ما قدمت واخرت الهی باشد باین لذت قلیل که آنهم بسی رنج کشی میسر شود
لذات قوی دائمی را برباد دهد و با آلام ابدی گرفتار شود نعوذ بالله منها پس جائیکه مصلحت دینی
و مصلحت دنیوی باهم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم
میدارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول فرمود صلی الله علیه وسلم من جعل الهموم هما
واحدا هم آخرته کفاه الله هم دنیاه یعنی هرکه مقاصد خود در یک مقصود منحصر سازد مقصود
آخرت منظور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود دنیای او را و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد
گاه باشد که دنیا هم او را دست ندهد چنانچه بیشتر زین ما همین ست یعنی خسر الدنیا والآخرة شود
اگر دنیا دست دهد در اندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود فقیر بچشم خود بسیار
مردم را دیده که بدولت رسیدند باز از آنها اثری نماند فقیر و مرا و فقیر و پدر فقیر و جد فقیر بخدمت
فقرا اشتغال شده هر چند انچه باید حق این خدمت ما ادا نشده خصوصا ازین فقیر بتقصیر که تمام
عمر در زمانه فاسد تر یافته از خیبت نادم و مستغفرم الا بحول الله و قوته طمع ازین خدمت نکرده ام
وار اکثر ابنای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علی ذلک از جهت فضل الهی امید مغفرت دارم
مقصود اصلی در بیعت فقیر همین ست الا برکت همین عمل خیر سابقان طلب بود و هم هرکس که ملاقات کرد
[illegible] داشته [illegible] علما [illegible] کسی [illegible] از باطن کسی دیگر
چه خیرست این [illegible] انکه از مصلحت دینی را [illegible] مقدم داشته شود و دنیا هم از وی گذرا

نشود مصرعه سید هر یزدان مرا دمتقی ست پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند
طمع و خاطرداری ناحق را دخل نه دهد بروایت معتبر مفتی بر عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت
دنیوی آنست که در مناکحت دینداری را منظور دارد چون درین زمانه درین شهر مذهب روافض
بسیار شیوع یافته است شرفا بیشتر بر علو نسب و رفاه معیشت نظر میدارند واول رعایت دین باید کرد و
ملبس بتقیه باشند مر رفض اگر صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید داد روز قیامت سوای دین و
تقوی هیچ بکار نخواهد آمد ونسب را نخواهند پرسید شعر که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست +
و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است المال غاد و رایح دیگر باید دانست که اکمل
الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد است صلی الله علیه وآله وسلم هر کس همین قدر با آن سرور
مشابهت هم رساند در باطن و ظاهر و صفات جبلی وکسبی علم و اعتقاد و عمل و عادات و عبادات آنکس را
همان قدر کامل باید دانست و هر کس در مشابهت و چیزی ازان قاصر ست همان قدر ویرا ناقص
باید دانست لهذا بجهت کمال اتباع سنت سنیه که اولیای نقشبندیه اختیار کرده اند گوی مسابقت
برده اند و همین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت دلیل ست بر فضیلت شان و اگر همت قاصر مبتلیان
از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر ادای واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عبادات
و عادات و معاملات خصوصا در معاملات قناعت کند آنهم بسیار غنیمت ست گو کثرت نوافل و اتیان
مستحبات و کمال اشتغال بسنن در عبادات و عادات ازو میسر نشود. رسول فرموده صلی الله علیه وآله
وسلم من اتقی الشبهات استبرء لدینه وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام
الحدیث فی الصحیحین حق تعالی میفرماید ان اولیاؤه الا المتقون یعنی دوستان خدا نیستند مگر متقیان تقوی
عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و مشتبهات است نه از کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقبح محرمات
رذائل نفس ست از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل و حرص دنیا و مانند آن و
بعد ازان محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و در کتب فقه مبین اند و اگر همت درین مرتبه هم کوتاهی
کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس از همه اتلاف حقوق العباد باید ازان اجتناب

باید کرد حق تعالی کریم ست و پیران عظام شفیع اند امید عفو ست و حقوق العباد و بخشش نمی آید
آیات و احادیث در عذاب بسیار اند این قیمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون
من لسانه و یده و حدیث ان تحب للناس ما تحب لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك
و بجا کافیست **شعر** مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن — که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست دیگر از نصائح که برای دین و دنیا مفید ست آنست که از اتباع خود
وزن و فرزند و نوکر و غلام و کنیزک و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها راضی و شاد
و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف ما لا یطاق و رعایتها بجان گرویده باشند
مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر اگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و
فرمانبرداری و خدمتگذاری راضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله
وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و با اقران خود از اقربا و برادران و دوستان و
هم صحبتان و همسایگان با اخلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای مناسب برای معاملات
دنیوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه برباد نشده که در قبیله با هم منازعت و مخاصمت کردند و از کسانیکه
اندیشه دشمنی باشد آنها را باحسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد **بیت** آسایش دو گیتی تفسیر
این دو حرف ست ❊ با دوستان تلطف با دشمنان مدارا ❊ قال الله تعالی ادفع بالتی
هی احسن فاذا الذی بینك و بینه عداوة كانه ولی حمیم و ما یلقها الا الذین صبروا
و ما یلقها الا ذو حظ عظیم و اما ینزغنك من الشیطان نزغ فاستعذ بالله
هو السمیع العلیم یعنی دفع بدی کن بخصلتے که نیکوترست یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن
آنها را جواب دفع کن پس ناگاه شخصیکه در میان تو و او دشمنی ست دوست و محب خواهد شد و نمی کنند
اینچنین مگر کسانیکه صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسه شیطان ترا ازین
کار مانع شود اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع و علیم ست این حکم در حق کسی ست
که بادی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما با کسی که خالصا لله بادی دشمنی باشد مثل روافض

وحوایج و مانند آن از انها موافقت نکند تا که از عقاید فاسد و توبه نکند اگرچه پدر یا پسر باشد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم در خاندان فقیر همیشه علما شده آمده اند که در هر عصر ممتاز بودند از خاندان فقیر احمد اسد این دولت بهم رسانیده بود خداش بیامرزد در حلت کرد نسل صفوة الله را هر چند خواستم در تحصیل این دولت تن ندادند حسرت نیست و اینقدر عبارت فتاوی که فهمید اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند که اینقدر البته لا ازول کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی ثمر برکات است علم ساریست از دانستن حسن و قبح عقاید و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل آنست و این علم بدون دریافتن ادله از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریافتن اقوال تابعین خصوصا ائمه اربعه رحمهم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشته اند در یافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون اینهمه علوم نمیشود درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال دران مثل کمال مهندس است در علم موسیقی که سفسطه هم از فنون حکمت و ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است ؎

فصل چهارم در مکاتیب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی رح

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن نسیم طریقه احمدیه داعی سنت سنیه را دیرگاه داشته مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت شمامه مکشوف ضمیر منیر باد صحیفه شریفه که مشحون بود بانواع الطاف و ود مورود فقیر راده شفقت سامی مشتمل این فقیر و اولاد فقیر بود الحمد لله که اهل دل این درماندگان سکینه این همه تقصیرات میگیرد و دعا حسن الله الیکم و ذکرکم الله تعالی فیمن عنده باعث آمدن درانی و نیامدن او اشارتی رفته بود فقد و ما فقد تا وقتیکه داعیه الهی برای جبری ندارد نشود حقیقت آن بحال نمی تواند رسید تا حال هیچ داعیه نشده است نطق و نفس

نتوان گفت قلمی شده بود که بعض حقائق را بصورت اسوله جوابهم نوشت خاطر مشتاق آن حقائق ست چند کند
که زود آن بعد وسیر گردد ـ مولوی ثناء الله صاحب صحیحین اشتغال نمودند ستت کتب سته بلکه عشره شد او
الله بهمین توجه همت سامی توقع ست که انشاء الله بظهور رسد و بعد ازان احرام صحبت شریف بندند هر قدر ری که
وقت شریف گنجایش کند بیک دو کلمه صحبت افزای این فقیر شکسته بال چیا باید بود و السلام **مکتوب دوم**
نیز بنام میرزا صاحب ـ خدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه خصوصا طریقه صوفیه ما و آن تجلی با اح
فضائل و فواضل را ویرگاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافه انام مفتوح گردانا د مکتوب گرامی
مؤید صحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شد پس بعد کرهٔ اخری اطلاع بر صحت مزاج یافته باشند که سبب
سرور خواهد بود و این مرد میخواهد که پیش از وقت معین مقصد خود حاصل نماید مصرعه مرهم زخم خود ...
بیجا آمده ❊ آنچه از توبه و تبری از احوال سوی تقریر فرمایند حقائق خطرات و ملاک مناسبه تکمه سبب آن سهو
فقیرزاده ها بالتماس دعا در حق خویش مجتری اند ـ شاه اهل الله صاحب بعافیت ما از سکاین نقیر پرده
بباشند درین مدت چندین مرتبه ملاقات شده و خیر و عافیت هنیه می آید مشتاق ملاقات شریف ا
والسلام **مکتوب سوم** نیز بمیرزا صاحب ـ متع الله المسلمین بافادات قیم الطریقة الاحمدیة و ...
الطریقة بتوجهات الانفس الزکیة آمین فقیر ولی الله سلام محبت مشام میرساند رقیمه کریمه ورود فرمود
الحمد لله علی سلامتکم و عافیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست که بدعای ظهر الغیب کرم فرما باشند آنچه در باب
فضیلت مآب عبد الغنی خان اشارت رفته بود علی الراس والعین تا حال با تشریف او ورا و ملاکرم الواب
مکاتبات مفتوح نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح ست التمه مقصر نخواهد ماند والسلام والاکرام ـ
فقیرزادگان مرتبی مستدعی دعا ست در اوقات اجابت کرم فرما باشند **مکتوب چهارم** نیز بمیرزا صاحب
خدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه را دیرگاه سلامت داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد ـ
از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی ثناء الله با رقیمه کریمه رسید مدد و حسب مسرت گردید
قصد ایجاب بسبب بعض اسباب که شرح آن بسطی میخواهد تعلق افتاد توقع آنست که در اوقات مرجوه
دعای سلامت از آفات ظاهره و باطنه در حق بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجوه می آورده باشند

والسلام ـ برادرم میان اهل الله شفا یافته اند الا قلیلی از جراحات باقیست امید واری آنست که
آن نیز بهتر شود از جانب فقیر که فقیر آنجاست برده کرده هستند ازین سبب نامه علیحده نوشته اند

مکتوب پنجم بخواجه محمد امین در تحقیق تجلی و نسبت آنحضرت و تعبیر وجود موهوب و بیان تقلید آنحضرت
مذهبی از مذاهب فقها و ائمه اربعه برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده ـ چند سوال کرده بود جواب
آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد **سوال اول** آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه از طرق مشهوره
مشایخ ترست **گفتم** در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوی در اتصال
من طریقه نقشبندیه است و در نسبت باطن اقتدای من بطریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه
حفظ صورت ونسبة حضرت حق است در مدرکه هر آدمی اشارتی بآنجناب واقع است آن صورت اجمالیه
ونسبه حضرت حق است این طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند
اران انتقال کنند بحقیقة الحقائق واصل در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سر است تا چون مهذب شده اند
هر وقت که آنرا اعمال کنند معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاده و خلافت بشارت سلف بحال خلف
اقوی نزدیک من طریقه چشتیه است اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت اشبه باصول
طریقه حنفیه طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را مناسبت با طرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار
طریقه استفاده کرده ام جزی الله عنا اهلها خیر الجزاء و فائده دیگر زاید از جواب میگویم که در بعضی اوقات
مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه دیدم هر یکی نوری یافتم
از آن نور غالب شده است در باطن پیدا کرده بر جیبی که دو صد کس باشند یا زیاده و آنرا استوارث
ما فهمیدم الا اعتبار آن باصطلاح النقطه بحت است اگرچه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار دیانت
و علم دیدم که آن نور بطریق وراثت نسبت من انتقال کرده است **سوال دوم** آنکه صوفیه فرموده اند
که سر فنای بشریت وجود موهوب مشاهده موسی اندر درخت آتش دید ـ سر بر شیدا درخت آنا
شهوت جستم و صاحب دل ـ انچنین ان و انچنین انکار یعنی فنای بشریت و وجود موهوب
حیثیت آنهم تنافی حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس بهیمیه او

غالب تر است و آنکه نفس سبعیه او زور آورتر است و آنکه نفس نطقیه او قوی تر است پس آدمی در ابتدای
حال مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب نفس بهرامی که آن غالب میگشته میرود و چون توجه کرد
معتقدات شرع را بعقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت او را باستی نماند الا بعد
اجازت شرع چه در باب سبعیه چه در باب شهویه بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به اشارت بهمین مقام است چون ازین مقام ترقی
واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه با ولازم گرفته مغلوب آن شد او را بالبینی نماند الا اتصال
بی کیف قبله نماند توجه و انجذاب خاطر او را الا بهمین معنی در حق و باقی گشت بحق و اینجا دو راه پیش آمد
یکی راه نور القدس و محبت و آن شاهراهی است بدات بحت و دوم راه توحید افعال و صفات و
اضمحلال اشیا در حقیقت واحده و طلوع آن از کوه اناخود و انا هر موجودی بعد از آن استقلال آن حقیقت
واحده بحیال خود بعد از اتمام هر دو راه یکی می آگاهانند او را با آنکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم یکی حکم
دیگری را مزاحمت میکند و متعاقب آن تفرقه می اندازند در میان ظاهر و باطن بس تخص دست در کار
و دل با یار بجوارح و نفوس ثلثه کارهای مناسبه آن میکند و بسر و روح بکیفیت اتصال مشرف میشود و با
بلطیفه خفیه بمعرفت حقیقه واحده مشرف میگردد و این او جو موهوب گویند و این در نسبت اشاره باست

سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقهیه بر کدام مذهب است **گفتم** بقدر امکان جمع میکنم در مذاهب
مشهوره مثلا صوم و صلوة و وضوء و غسل و حج بوضعی واقع میشود که همه اهل مذاهب صحیح دانند و عند تعذر
الجمع با قوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدای تعالی این قدر علم داده است که
فرق در میان قوی و ضعیف کرده شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبی که باشد او را بهمان
مذهب جواب میگویم خدای تعالی بهر مذهبی ازین مذاهب مشهوره معرفتی داده است الحمد لله تعالی.

مکتوب ششم نیز بخواجه محمد امین در جواب بعض مسائل بسم الله الرحمن الرحیم محب عزیز القدر
خواجه محمد امین سلمه الله تعالی. سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است پس
لازم شد که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید. باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک

لطیفه ایست ذو وجوه و طبقات شتی دارد و وجهی دارد بجوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد
مائل بنفس سبعیه که منبع آن نیز دل صنوبری است و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح و نیز
روح نیز ذو وجوه و طبقات شتی دارد و وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بروح القدس و وجهی دارد
ملصق بخفی و آنچه از میان لطائف عزیز شما را الیه القوت و استقلال امتیاز دارد وجهی است از وجوه که
بروح نزدیک است و وجهی از وجوه روح که بقلب مائل است پس غالب آنست والله اعلم که ظهور ثمره
طهارت و عبادت و نسبت اویسیه و یاد داشتی که غالب برانس باشد و محبت اهل الله و مجانست و الفت
بیشتر بود و فتح کار این عزیز از این چیزها و مناسب این چیزها باشد ان شاء الله تعالی و اگر اتمام سیر لطائف
مقدر است آخر کار رجوع بهمین چیزها باشد و استقرار در همین موطن. **مکتوب هفتم** بخواجه محمد امین
در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب خلت و حصول این مرتبه علیا بآنحضرت
صلی الله علیه و سلم بوساطت بعض افراد است نوشته اند و از ان عبارت مراد نفس خود داشته اند.

برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده. سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس
الله تعالی سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم بعد هزار سال بواسطه بعض افراد است مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی
محمد کما صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد از ان فرد ذات حضرت مجدد است
و این مقدمه بظاهر موهم اشکالات کثیره است از انجمله آنکه توسط فردی از افراد است در حصول مقام خلت
که از اعلی مقامات است مستلزم تفضیل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوات و التسلیمات و حضرت
مجدد متصدی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برای مولی و مخدوم لباسی فاخر
طیار کنند هیچ مزیتی ایشان را لازم نمی آید و فیه ما فیه و از ان جمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده است الا ان
الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صریح است در اثبات خلت
مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح باشد. گفته نشود
که مراد از این خلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت است نه خلت مصطلحه فلا اشکال زیرا که تشبیه

تجلیات ابراہیمی از این تاویل باز میگذیم پس درین مسئلہ آنچہ نزد تو متحقق شدہ باشد بنویس باین سبب بخاطر
رسید کہ ہرچہ در حالت استغراق بتوفیق تحریر آن بایدم بنویسم ـ باید دانست کہ کشف اہل بصر راست و درست
ولیکن در بعضی اوقات حقیقة الامر بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات مشبح
بتشبیہی و در بعض اوقات بغیر حجاب و متتبعان کلام صوفیہ را چارہ نداز دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از مجاز لفظی
کہ قائل را در میان کلام مجمل و مفصل پیدا شد پس باشناخته ایم کہ در ہر طائفہ از زمان فیضی دیگر ختم میکنند و در زمان
زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون نوبت حضرت خاتم النبیین علیہ الصلوات والتسلیمات بسبب
علو سعادت تعین ایشان و عموم فیضی کہ بردست ایشان بر مردمان القا شدہ است و بسبب ظہور و انتظام و شیوع
ظہوری کار محمدیت حضرت ایشان سنت آوردہ ولاسباب اخری لا نطیق ان نحصیہا ساعتنا ہذہ عنوان
حظیرة القدس و شبح آن و روپوش آن و مظنہ آن و تمثیل و صورت و ہرچہ ازین قبیل میتوان گفتہ شدہ است ہر فیضی
جدید کہ در عالم پیدا میشود و تبارکی بر روی کار می آید ضمیمہ حظیرة القدس میشود و بسبب انجذاب محمدیت نفوس
بنی آدم کہ طبقة بعد طبقة پیدا میشوند اہل بصیرت کہ این امر را اجمالا ادراک کنند و باین لفظہ تعبیر نمایند کہ این
کمالات اکمال آنجناب را حاصل شدہ است و تفصیل این کلام و ایفای حق آن آنست کہ گفتہ شود کہ مصلحت کلیہ
تقاضا کردہ است کہ بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلی اعظم در ہر عصری پیدا شود و منشا آن محمدیت شخصی
باشد از کمل و آن محمدیت با آن نور محمد و بمنزلہ شعاع تجلی اعظم و شبہ اعراض آن جوہر انجمن گردد و آن ظہور
ہو دست بحسب اطوار و ادوار و طور جو دست بحسب اختصاص زمان و این فقیر اشارتی کردہ باین قسم ظہور
و باین قسم اشکال درین بیت با جمال و آتش حسن وی گر در کار شد چشم او را سرمہ ام یا زلف او را شانہ ام
چون این مقدمہ ممہد شد دیگر نیز باید دانست کہ حقائق اجمالیہ کہ بر اہل بصر ظاہر میشود چون لغت و عرف از تعبیر
آن کوتاہ ست این طائفہ لفظی از کتاب و سنت کہ بحسب فن اشارہ و اعتبار بران حمل توان کرد میگیرند و آنرا
عنوان آن حقائق اجمالیہ فائضہ بر قلب ایشان میگردانند و بحث را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضہ را
در پردہ آن لفظ ادا میفرمایند متعرسان از مطالعہ کنندگان را لازم است کہ از خصوصیت این لفظ اغماض نظر
کنند و مطمح نظر خود ہمان حقیقت اجمالیہ و معرفہ غامضہ سازند پس فیما نحن فیہ اقامت لفظ حلت و استجابت دعای

اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز صرف ذات است و محیط آن کمالات
ذات اجمالیه و این مرکز دائره تامه که آن مرکز محبوبیت ست و محیط آن امتزاج محبیت همه نیرنگ فن
اشاره و اعتبار ست اعتراض مثل این مقدمات وارد میشود چنانکه در صورت دائیت اسلامیه می اعتراض نقض
اسباب اطفا راسد ... ندارد و همچنین ست سخن در تقدیم حقیقت قرآن حقیقت کعبه و حقیقت محمدیه
بیان وارد اقوال پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح ... دیگر شده است که بعض اعتبارات اجمال
فیوض متقدمه است مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده هیئت جمعیت پیدا کرده و بعض اعتبارات
تفصیل فیوض متقدمه است مثلا مسائل تجربت الهیه کبری ... مفصل شده است از ... رسالة تفصیل
حقائق این ... شرح مطلبیکه این ... گنجائش آن نداده و بالجمله شیخ مجدد ... این ... وسا
معارف مختصه این ... که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این ... ست
اسباب ... انگاران ... طبیعت بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ نسلهم حضرت ... مکتوبات کالها نیست
و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض اوست اعظم الله تعالی له الاجر فقیر در اکثر معارف که شیخ برهان فتح ... آورده
مصدق اوست مثل اشاره بتوحید شهودی اگرچه شیخ ... یاران تجاوز نکرده و بعض ... پرده از اظهر شده
و مثل قول بحقایت علما اهل سنت در معارف اجمالیه که بتقلید انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نمودن
آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر ست بیان حظیرة القدس و تجلی اعظم و آن تعین ست در تفسیر
کلیه بیان صورتهای که در مرآة متعین شود و این تعین بساطت ولی چیدم حله بر تربیت ایشان هرچه ایشان
مرتبه خبر ... همه است و درست ست در ... صورت صاحب ست قول بحدوث ماسوی الله و قول باراده
که تعلقات متجدده داشته باشد آیست ایه نزدیک فقیر در ... معارف شیخ مجدد تعین شده و الی التحقیق
دانسته ام در حل این اشکال ... فهم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلت ست آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلت بری آدم بآن معنی که توسط ... او
سائر مردمان حصه از آن خلت یافتند و در ... هیچ ... نیست ... نیز که فضائل اصافیه مثل مقتدی و متبوع ...
شدن بتوسط علما متحقق شده است و همچنین هر عالمیکه ... ...

صلی الله علیه وسلم درست گفتند آن عالم واسطهٔ عموم دعوت مقتدا بودن آنحضرت مر آن قوم را خواهد بود و انکار
آن مکابره است والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و سلم تسلیماً کثیراً

مکتوب هشتم نیز بخواجه محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت — برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله
مشهود داری سر تفضیل انبیا علیهم السلام را بر اولیا بعنوان اسئله سوال کرده بودند بدانند که تفاضل در حقائق انواع
بغیر ملاحظهٔ آثار و بغیر تصور وسطی که قبول آن آثار بواسطهٔ آن کند معقول نیست شناسا را بهیچ وجه تفضیل بادل بر حصول را
بر خاص راجح دانستن بغیر آنکه بسبب این مرتبه در نفس خاصی شده است این حال قیاس کنند معقول نیست هر حقیقت وجودی
ذات خویش فوّاره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باعتبار وجود بهتر است
میتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از آن تعین دیگر باعتبار وجود خصوصیت بهتر است و
نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از آن تعین دیگر باعتبار و خصوصیت بهتر است میتوان
گفت که لوازم و آثار این حقیقی باعتبار اشتمال بر قبول آن آثار این حقیقت بهتر است که طبع سلیم از تجویز اطلاقات
تحاشی میکند پس معنی تفضیل بغیر تصور وسطی که قبول آن آثار حقیقی کند و آثار یک حقیقت در انجا انفع و ملایم تر
باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن وسط نکنند از قرائن دانسته شود و ایدال حظه
کرام وسط کرده اند مثلا اسپ را بر گاو تفضیل می نهند وجه نظر آنست که گاو و اسپ هر دو با آدمی ملائمت رایج
و آدمی انتفاع از هر یک میکند پس باعتبار ملائم بودن با آدمی و کفایت حاجات تامل کردیم فرس را دیدیم
که در کارزار و گیر و دار که کار بادشاهان و مجاهدانست نفع بیشتر بود گاو را دیدیم که در حمل اثقال و حرث حبوب
که کار دهاقین و تجارست سود بیشتر دارد در فرقه اولی اعظم و اشهم آمد در فرقه ثانیه پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم
اگر در بعض مقالات این مقدمات را مطوی گذارند عقل سلیم آنرا اهمال نمیکند و تحقیق که بعضا افهام ضعیفه مورث
عدم اطمینانی پیدا کنند و در طلب ملائمی و منافری که سبب اختیار آنها شده است افتند وللناس فیما
یعشقون مذاهب ولیکن بحث ما در فرقی است که در حقائق الاشیا کما هی در میان اشیاست و
همچنین تریاک را بر زهر رجحان نهادن باعتبار حقیقت آنها است نه باعتبار آثار آنها زیرا که هر سه ساقی باشند
حیوانی کمال صورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی حالی دارد و هر دو حقیقه

شرح کرده است لیکن چون بر وجود آورده شد مر انسان و حیواناتی که با انسان ملایمت دارند و آن یک منافع بود
باین اجسام و آن دیگر ملایم استحسان یکی و استقباح دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی از در ترجیح یکی بر دیگری سخن نماند
بار این اشیا مختلف و در بعض احیان نسبت بعض اشخاص بعض میباشد از اشیار فاضله مانند گاو چون سقی ارض
آثار و آن تسویم ملایم تر میشود از اسپ چون نقل شخصی و دیگر محتاج تسویم زهر ملایم تر میباشد از تریاک و چون
باستنجا محتاج تسویم سنگ ملائم تر است از ذهب و فضه پس ملائمت در اکثر احوال و اشرف احوال و اکرم انسان
از ملامت و اقل احوال و احسن احوال و اوضع افراد در نظر بنی آدم فرقی پیدا کرده بس مضطر شده اند ما
نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه ممهد گشت ما که تفضیل انبیا بر اولیا از جهت حقیقت نبوت
ولایت است نه باعتبار اقتران آثار جزئیه بلکه باعتبار موطنیست که اثر پدیدار آثار هر دو حقیقت
میشود و آثار یکی ملائمتر است در انجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرم احوال پس آثار آن دیگر و همین است معنی فضل کلی و
آن موطن جمهور بنی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است بعلوم مأخوذه ایشان و وجوب انقیاد ایشان را در رسوخ
علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشریع بر ایشان و مانند جارحه بودن در اصطلاح حقیقت مطلقه
ایشان را بحقوق خود ایشان را آشنا کردن و وجوه مفاسد دنیویه و اخرویه را میان ایشان بر انداختن و امثال آن
و در اینجا هیچ شبهه نیست که انبیا افضل اند از اولیا بمعنی که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند باهمال اعتبار این موطن
نموده اند و حقیقت کار را نساخته اند و در همین بحث قیاس باید کرد تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضوان الله علیهم که
باعتبار ترویج شریع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه بنی آدم در طاعت شرائع و اطفای
نائره نفسانیت ایشان در مخالفات شرائع و مانند آن پس کسیکه در تشکیک کرده است ملاحظه قوت قرائت
یافته نه سماحت و مانند آن بعرصه پی نبرده است والسلام **مکتوب نهم** بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن
قرآن مجید و نزول وحی بوساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت انسان از آن حقیقت بغیر وساطت
برادر محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده سوال کرده بودند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فرود آمدن وحی از کجاست
و حقیقت قرآن چه معنی دارد باید دانست که چون در ازل پیش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقه مطلقه متعین شد کمالی
از کمالات تجلی اعظم ذاتی قائم شد مانند قیام صور بجسم آفتاب و آن کمال تیسیر نفوس انسانیه است بعلوم مسلم

از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون علومیکه صورت انسان آنرا اقتضا میکند در افراد خود باقصای اولی بدون توسط اشتغال باسباب کشف یا مقدمات دلائل عقلیه و مانند آن باین کمال که تعینی و امتیازی پیدا کرده است یک حدی جامع و مانع بهم رسانیده بعد از آن در عکوس تجلی اعظم که در احجار بیت الله الحرام علیه متعین شده است صد رنگ دیگر گرفت و نتیجه علم آنجا محمد شد تذکیر بآلاء الله و بایام الله و بجازاة المعاد و خاصه کیفیت و تعیین احکام در عبادات و تالیف منزل و تالیف مدنی و دائره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم مبعوث شدند آن علوم بدو چیزی که از صلب حظیرة القدس خاسته است و هم ملاء اعلی همه آنرا تعیین نموده و جبرئیل مقدم ایشانست درین تعیین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم لباس لغت عربیت و اسلوب بدیع سوره و آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا ابر دمان رسانیدند و در تبلیغ آن جارحه شدند و از جوارح الهی نفوس غیبی آن کار را سرانجام دادند پس هزاران هزار افواج ملائکه ملهم شدند بمحبت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرناً بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بآن تقرب نمودند بجدای عز اسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در مواطنی از عالم مثال که متوسط است در عالم علوی و سفلی و برکات ارض نیز در آنجا جمع میشود صورت گرفت و ظهوری و سعتی پیدا کرد پس حقیقت آن قدسیست باصل خود و محدثست باعتبار نزول و عربیت و کلام حضرت حق ست منزل بواسطه ملک کریم و متلو بالسنه عباد و مکتوب در مصاحف و مفهم ایشان و زمله فرشتگان و واجب التعظیم و کثیر البرکات و تلاوت آن مؤثر در درجات بنی آدم که القرآن لما قرئ له و متعین در ملاء اعلی و در عالم مثال و من بحمد الله تعالی مستفیضم ازین حقیقت متعینه در عالم مثال بواسطه **بیت** ولوان لی فی کل منبت شعرة لساناً لما استوفیت واجب حمده والسلام

مکتوب دهم در تحقیق معنی بعض ابیات مثنوی مولوی روم قدس سره - ابیات اینست **مثنوی**

هین بخوان استیأس الرسل ای عمو ... تا بظنوا انهم قد کذبوا

این قرأت خوان که تخفیف کذب ... این بود که خویش بینند محتجب

در گمان افتاد جان انبیا ... زاتفاق منکری اشقیا

جواب الحمد لله صحابه در آیه حتی اذا استیأس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها کذبوا بتشدید ذال میخواند و کذبوا بتخفیف نمیخواند و تخفیف ابن مسعود می انکاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه نا امید شدند پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که جمیع

نسبت کرده شد استاد یعنی حیکه بیان آورده بودند خطره آمد بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ بسبب اضطراب

مخطور ایشان شد و اگر کذبوا بتخفیف خوانده شود معنی چنان باشد که گمان کردند پیامبران که دروغ گفته شد با ایشان

یعنی خدا تعالی وحی دروغ فرستاده است و این گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروة عن

عائشة قالت له و هو یسألها عن قول الله عز و جل حتی اذا استیأس الرسل قال قلت اکذبوا ام

کذبوا قالت عائشة کذبوا قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوهم فما هو بالظن قالت اجل لعمری

لقد استیقنوا بذلک فقلت لها و ظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلک

بربها قلت فما هذه الآیة قالت هم اتباع الرسل الذین امنوا بربهم و صدقوهم فطال علیهم البلاء

و استأخر عنهم النصر حتی اذا استیأس الرسل ممن کذبهم من قومهم و ظنت الرسل ان اتباعهم قد

کذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلک و عبد الله بن عباس کذبوا بتخفیف میخواند و میگفت خدای تعالی

جای دیگر میفرماید و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین امنوا معه متی نصر الله و جای دیگر میفرماید او لم

تومن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده نحن احق بالشک من ابراهیم

و نسبت گمان گذشت معنی آنکه خاطر ایشان بسبب جبلت بشریت مضطرب شد

نه اضطراب شک کننده در حقیقت وحی یا نه اضطراب ظن کننده کذب وحی و این مشابه سایر متشابهات

قرآنست مثل من بناه مبسوطتان که معنی جوا آمده است فی الکشاف عن ابن عباس و ظنوا حین

ضعفوا و غلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم الله من النصر و قال کانوا بشرا و تلا قوله و زلزلوا حتی یقول

الرسول و الذین امنوا معه متی نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال

و یحس فی القلب من شبه الوسوسة و حدیث النفس علی ما علیه البشریة و اما الظن الذی هو ترجیح احد

الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من مسلمین فما بال رسل الله الذین هو اعرف الناس بربهم و

انه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح مولوی قرأت ابن عباس اختیار میکنند و توجیه میفرمایند

که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات غرق تجلیات میشوند و احوال بشریه رای العین می بینند و در بعض اوقات

حجاب بشریت مانع میگردد. و در حالت رای العین سرور می آید و ضیق خاطر و اضطراب بشریه و میدهد

حالت اصحاب بطریق مجاز لفظ تعبیر واقع شد **مکتوب یازدهم** در ذکر شمهٔ از مناقب ابو عبد الله محمد بن
اسمعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمة واسعة و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امهات مطالب اکثر علوم دینیه. الحمد لله و
الصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم اما بعد روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثریا
لناله رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل فارس و فی روایة لناله رجال من هؤلاء بلا منازعه مذکور
میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه درین حکم داخل است که خدا تعالی علم فقه را بر دست وی شائع ساخت و جمعی از
اهل اسلام را بآن فقه مهذب گردانید خصوصا در عصر متاخر که دولت همین مذهب است پس در جمیع بلدان و جمیع
اقالیم بادشاهان حنفی اند و قضاة و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است که خدا تعالی
علم حدیث را بر دست وی مشهور گردانید تا زمان ما احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه این همه خزانه ها مسند
صحیح متصل باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث نقاری داشت با تندی حال اکثر متفقهه عصر ما رحمهم الله تعالی طریق
الصواب این سخن را نپسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم وی رحمه الله قوی بود در حفظ
حدیث و ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی باز کشیدم که فائده نداشت و متوجه یاران خود
شدم و گفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام الدنیا فی فقه الحدیث
و این سخن نزدیک کسی که تتبع او حدیث کرده باشد هیچ قابل تشکیک نیست بعد از ان چیزی از تحقیقات
علمیه که مختار آن بخاری بوده است و حامل لوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردم و در آن باب حسب استعداد
هرچه خواست بزبان جاری ساخت خواجه محمد امین گفتند آنچه مذکور شد بغایت مفید است اما حافظه گنجایش
حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد موافق استدعای ایشان حاصل آن
باب بقلم مضبوط کرده شد والله الموفق والمعین باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت مدون نشده
از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد سال دیگر پایه پایه مستحکم میشد و تصانیف مرتب
می شدند. بخاری بعد دو صد سال حامل لوای حدیث شدند و مرجع عالم درین فن گشتند پس اول چیزی که پیش
از همه بخاری آن را سر انجام داد تمیز است در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از ان محدثین که تتبع او نمودند آمدند
والفضل للمتقدم تفصیل این کلمه آنکه بعد تدوین احادیث چون اعیان نظر کردند دیدند که بعض احادیث مستفیض اند

که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم سه کس از اصحاب آن را روایت کرده است و از هر صحابی طریقی منشعب گردیده است
و در هر دو قرن راویان متعدده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد از آن **حدیث مشهور** که از حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باشند لیکن در طبقه کبار تابعین یا صغار تابعین
یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شده مانند حدیث انما الاعمال بالنیات که در کتب صحیحه آن را بجز حضرت عمر رض
راوی نیست و غیر علقمه از حضرت عمر رض روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر
یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صغار تابعین است از وی جماعات لا تعد
و لا تحصی روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که در حد شهرت از طبقه اولی نیست از زمان تبع و این رسیده و آن بر چند
قسم ملاحظه باید کرد یا آنست که طرق متعدده دارد و تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تبع تابعین باشد
مانند این و آنچه طرق متعدده دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی تماسک نمود **حدیث حسن** است و آنچه تعدد
طرق ندارد و همین یک طریق دارد و بس **غریب** مطلق است اما حسن اگر بعض طرق او همه ثقات متصل
تعبیر نکرده و شده و دو باشد و روایت از علما معروفین بعدالت و ضبط باشد مخصوص میشود باسم **صحیح** و آنچه مرا
ثقات و روایت اهل علم غیر الغنی نجم ضبطا باشد لیکن طرق متعدده تماسک دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود
مطلق **حسن** حسن نیز گفته میشود اصطلاح ترمذی وی اول کسی است که اسم حسن را ستوده
و حدیث مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسیده و بدرجه **حسن** داخل است فلیس و بعضی بخاری کتاب
خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض از آن مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و درین خصلت اول
کسیکه قدم راسخ زده است بخاری است و بعد از بخاری اعیر تمییز صحیح از سقیم و فصلی دیگر مانند صدق حدیث
مسائل در حال **من هؤلاء** درست نمی شود زیرا که ایمان به همین نفقه است بس تفسیر و سیر و سائر فنون حدیث موقوف
علیه ایمانست لامحاله فکیف که این خصلت مجهور است در خصال دیگر بعد از آن باید دانست که بخاری بعد ما تتبع
ظاهر شد و قبل از وی علما در فنون سه گانه از علوم دینیه تصانیف ساخته بودند مانند امام مالک و سفیان ثوری در فقه
... بوده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابوعبیده در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن عقبه در سیر
و ابن مبارک در زهد و مواعظ و کتاب ... و بعض انبیا و یحیی بن معین در معرفت اعلال

صحابه و تابعین و جمعی دیگر مسائل اشتهر [illegible] باد ادب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه و در تفسیر
مثل جامع صحیح بخاری با همه علوم مدونه را شامل [illegible] و جزئیات و کلیات اعتقاد و فروع دین قدری از علوم که ما حاجت
صحیحه که بر شرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورده تا دست مسلمانان در مهمات
این علوم بجمیع قواعد بوده باشد که در آن تشکیک [illegible] نشود و عقل دلالت [illegible] مطابق بداهت تا وقتیکه کسی جزئیات
و کلیات علمی را [illegible] اعتقاد او و تمیز آنها [illegible] ثابت شده از غیر آن [illegible] میتواند شد چنانکه اگر کسی
که فلانی قواعد طبیه را که در قانون شیخ [illegible] اتقان [illegible] نموده است بطریق بداهت دانسته [illegible] لا محاله که جزئیات و قواعد ات
قانون بر مستحضر ساخته است و میزان [illegible] اشتغال [illegible] است و همچنین اگر کسی گوید که
دیوان ابوالطیب [illegible] نموده [illegible] است [illegible] طریق اشارت و تعرض [illegible] دیده آنها
اسمای آنها امتحان [illegible] و آنچه بکتاب [illegible] صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده است
ساخته کسی [illegible] مسئله [illegible] و اگر انصاف را کار فرمائیم همچنین از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این علوم
تکلم کرده باشند و ایشان مقتصر [illegible] یا دو علم [illegible] همچنین [illegible] نمی یابیم که در استدلال [illegible] آن
حدیث [illegible] علوم [illegible] بخاری و سخن [illegible] انصاف را کار فرمائیم [illegible] که امهات این علوم را
احادیث صحیحه [illegible] اعتماد [illegible] کار عظیم است و [illegible] انتقال ذهن [illegible] طرق [illegible]
و استخراج آن علوم تا آنکه امام احمد [illegible] کلامی که [illegible] اعتقاد [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] ضعیف [illegible] کرده است بخاری در هر یک ازین علوم
قواعد کلیه از [illegible] صحابه و تابعین [illegible] مقتصر [illegible] طریق استحضار احادیث و مسائل
متعلقه آن تعلیم کرده [illegible] طرق استدلال باشارات نصوص [illegible] آری در استدلال بخاری [illegible]
نوع هست که محققین فقها آنرا قبول [illegible] استدلال [illegible] و للناس فیما یعشقون مذاهب
و همچنین هست کلام علما که محل اعتراض در بعض مواضع شده باشد [illegible] تراجم [illegible] ترتیب و تقریر او در میان آمده
و سبب آن است که [illegible] محدثان [illegible] اهل علم [illegible] مطالب علمیه [illegible] تراجم [illegible]
[illegible] کاتب [illegible] • مکتوب دوازدهم

در بیان دلیلی واضح برای فرقهٔ ناجیه الحمد لله والسلام علی افضل انبیائه اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که شخصی هندو
توفیق اسلام یافت و در پی تعلیم شرائع اسلام افتاد و در بدو اولا شخصی از شیعه با و برخورد و گفت اسلام طرق متعدد
دارد و صائب‌ترین همین طریق یعنی طریقهٔ شیعهٔ امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است و اهل البیت ادری
بما فیه زینهار ترا متعصبان نواصب گمراه نسازند بیا تا من شرائع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نمایم
بعد ازان با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق
اسلام است زینهار این گمراهان ترا گمراه نسازند بیا تا مذهب امام ابو حنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام
در اشکال ماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چندی در تنازع بود و هر یکی بجانب خود میکشید
آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برو و برملا وقتیکه الوف ناس مجتمع شوند تقریر همین پیش
ایشان بکن ببین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیدهٔ خود در میان ایشان
خائف و هراسان است پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سنی پاکیزه
گشت مقارن این حکایت خواجه محمد امین را سوالی بخاطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بران
اعتماد نمود امری خطابی بلکه شعری است اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع
واقع میشد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و با بدعات شائعه که عموم ناس بدعت
بودن آنرا نمی‌دانند و در استحسان آنها افتاده اند و همچنین است کلام در میان مذاهب حقه فیما
بینهما کما لا یخفی بعد ازان بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین مسئله حجتی
قاطعه بوده باشد که در آن حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبود هر که آنرا دریافت بحقیقت
امر مهتدی شد و اگر نفس و شیطان ازان بازداشت هالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که
ممهد و رسا شد بعد ازان در تعین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان قلقی پیدا شد از فقیر عفی عنه طلب
کشف آن نمود گفتم درین مسئله و در سائر مسائل که موقوف علیه شرائع باشد لطف الهی مقتضی
آن شده است که از علوم حاصله مخزونه فی الصدور در حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض
افراد تنقیح و ترتیب آن علوم مخزونه میسر نمی‌آید و در بعض افراد هوای نفوس یا النفث برهم

مانع اتباع حجت قاطعه می گردد هر چند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیت شریعت عزا و گردن نهادن باحکام قرآن و چنگ زدن بفرمان رحمت مهداة علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوات **اول** چیزے که عقل آنرا بر خود واجب میگرداند آنست که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان احکام الٰہی باید کرد پیروی آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیرا که کلام او در شخصی ست که تصدیق کرده ست بتکلیف الله تعالی عباد خود را باحکام و قصد خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم و چیزے که ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن سوای روایات ثقات نمی تواند بود **و ثانیا** بر خود لازم مے گرداند که اخبار اہل ملل از ائمه خود دو قسم میباشد نقل بلفظ صاحب ملت و آن چند قسم می باشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف عقل حصر می کند اخبار لفظی را درین اقسام۔ دوم نقل بالمعنی و آن نیز چند قسم مے باشد۔ اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزے که این دین صاحب ملت ست و ماخوذ از وی ست و اتفاق اکثر بوجہے که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و مکذب و غیر معتبر باشد و معتبر در حل و عقد جمیعی ہستند که قایم باشد بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بورع و اجتهاد و پیشوائے جماعه از مسترسمین بملة نه جمعی که آثار کوشش و حفظ و فہم و تدوین شرایع و تبحر در آن از ایشان دیده نه شد و مترسمین آن ملت بایشان متوجه نشدند پس قول این جمع اقل و احقر ست ازانکه در حل و عقد تاثیرے داشته باشد قسم دیگر خبر ست که اختلاف فرق ملة در آن واقع شد بر دو قول یا سه قول و هر یکے برای خود ادله در روایات تقریر میکرده باشند پس از انچه از طبقت متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان با او بار شود و اعلی اخبار از صاحب ملت و حجت خدای تعالی بالزام مثل آن قایم ست برین قاعده تخریج باید کرد که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقاید و غیر آن قطعی ست و حجت بمثل آن لازم و آن جمله امهات اخبار شرع است از موجب آن نتوان گذشت **و ثالثا** عقل می شناسد که اختلاف

فرق اسلامیه با یکدیگر مانند اختلاف فرق سایره ملل با یکدیگر دو قسم ست یکے اختلاف فرق
نوابت با جمهور حمله ملت با یکدیگر در استنباط از شرائع یا در تطبیق نصوص شرائع بعض با بعض
وعقل هر قسمے را حکمی دیگر می نهد و علامتے دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمی کنند
الا از حقیقت نابت و غیر نابت تفصیلش آنکه پیغامبران اولی العزم را خدا تعالے نفرستاده
است الا برای آنکه امر خود بزبان ایشان شائع گرداند و ایشان بهیچ وجه در امتثال امر
الهی تقصیر نکرده اند والبته تبلیغ حقیقت شرائع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه بطریق
اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نمیکردند پیغامبران متنبه
مے شدند و ایشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها مما
یتعلق بالتشریع بجمهور نرسانیده ست یا رسانید لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع
بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد و از نظر کردن در منصب رسالت و قصد
حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان مضمحل می گردد پس از اینجا لازم آمد که طبقه اولی را
از جمله ملت که صحابه و تابعین اند پیشوای خود باید ساخت و باید دانست قدرے که تبلیغ آن مطلوب
بود ایشان ادراک کرده اند و غلط در حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات
پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع ست از هر طریقے معتمدے که باشد و اخذ معانی
شرع از هر صحابی و تابعی که بسبب حفظ دین و ورع و روایات متسم شد و طبقه اولی را پیشوای
خود ساختند و ایشان را نصب نهادند بر خود در معرفت شرائع ایشان جمله علم اند نه نوابت و اگر
حاصل کلام ایشان آن باشد که شارع بسیارے از شرائع مطلوبه را بایشان تبلیغ نکرد یا
تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند
بر خطا یا روایت قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی ازان غافل
بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و ما آنرا می فهمیم ایشان نوابت اند پس
نوابت در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را متهم ساختند بدین سبب قابل رد و تشنیع اند و اختلاف

ایشان قابل بر اند اعلی سبب آن اختلاف حملی که در تطبیق بعض نصوص به بعض آن یا بسبب تشعب استنباط
از نصوص مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از مثل آن ابا نکند
اختلاف مقبول ست و را لعا عقل تصدیق می‌کند که شیعه از نواصب اند و اهل سنت
از جمله دین و حکم عقل سلیم در اختلاف شیعه با اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود
و اختلافی که در علما اهل سنت حادث شده است حکم در آن معذور داشتن هر کس ست و اختیار
اشبه باصول و اقرب بنصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اول و اینکه گفتیم که شیعه از
نواصب اند جهت آنست که مذاهب ایشان مبنی ست بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در
هر وقت امامی پیدا می‌شود که مفروض الطاعة و معصوم و موحی الیه می‌باشد بروی ایمان فرض ست و در
زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچکس مفروض الطاعة غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس
ایشان احداث عقیده کردند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نواصب باشند
دیگر شیعه می‌گویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی یسیر همه بر خلاف حق بودند و روایت هیچکس
معتبر نیست و نیست الا روایت ائمه خود با این علامت نواصب ست دیگر اتباع خود قرآن و حدیث
را مشروط می‌گردانند بآنکه ائمه ایشان بآن دلالت کرده باشند و این علامت نواصب ست
دیگر شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت تنگ داشته اند که هیچکس بهدایت
ایشان مهتدی نشده مگر آنکه از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند
پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه هدایت نمود تقال
از یک زوجه جمعی نزاده و دیگر را هدایت نتوان گفت سبحانک هذا بهتان عظیم
و همچنین معتزله از نواصب اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقائد آنست
که جمیع طبقه اول را قبول نکنند یا بتاویلات بعیده از ظاهر مصروف نمایند و همچنین جماعتی
از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شرائع را سهل گرفته اند و بعض نصوص را بر مقاصد
فاسده خود حمل نموده اند و می‌گویند که مقصود اعلی همه اتحاد ست و تکلیف شرعی برای مقصد نیست

از نوابت اند بلا شبه زیرا که اگر کسے دل خود را از عقائد ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت
را و اخبار طبقهٔ اولی را تامل نماید هیچ جا ازین مقصد بوی استشمام نکند سبحانک هذا بهتان عظیم
وهمچنین زیدیه از نوابت اند که قائل اند بوجوب اطلاع و وجوب بذل سعی در نصرت هر عالم
فاطمی که بسیف خروج کند زیرا که بے شبه قول محدث ست و محال مے نماید که شارع بوجوب نصرت
این جماعه فرماید و تا دامان قیامت دولت هیچکس ازین جماعه مستقر نشود سبحانک هذا بهتان عظیم
و علمای حدیث که جامع اند همم خود را بر تتبع احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از هر طریقی معتمدی
که یابند بر معرفت اخبار طبقهٔ اولی از صحابه و تابعین نه بالاصالة بلکه برای آن که این اخبار شرح
و تفاصیل کلام آنحضرت باشد و لهذا بارای خاصه طبقهٔ اولی در باب ملک و غیر آن که بمقتضای
بشریت جوشیده و ایشان در آن آرا به حکم ضرورت اختلاف امزجه مختلف شده اند متوجه نگشته
اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیزها را با شریعت چه کار این علما هر چند نظاما
بایکدگر اختلافی داشته باشند در فروع آن خلاف کلا خلاف ست و آن خلاف در نموده خلاف ست و در
حقیقت بالاتفاق این جماعه بے شبه از جمله ملت اند احسن الله تعالی الیهم و کثرهم و نصرهم و
خذل اعداءهم و آنچه گفتیم از هر طریقی معتمدی که باشد روایت می کنند کلیه ایست مجمله تفصیلش آنست
که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بالاتفاق موافق و مخالف عقل تام و ضبط وافر و حفظ عظیم داشت و لا
انقسم خلافت از ایشان چگونه منتظم میشد و در روایت حدیث اهتمام عظیم داشت و بر منبر تقریر آن
می کرد و هیچ کس از جماعتی که در خطب او حاضر می شدند انکار نمی نمود بر خلاف آرای خاصه او که دائره
لم و لانسلم در آن آرا متسع بود کما لا یخفی بعد ازان جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و تا طبقات محدثین
محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریقے دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه بالاتفاق
موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص و عام
شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر می فرمود و از هیچ احدی قدح
در آن اخبار بظهور نه پیوست بر خلاف حال آرای خاصه او که در دائره گیر لم و لانسلم افتاده بود کما لا یخفی

جماعه حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعض را مشابه بعض یافتیم و اختلاف فاحش درمیان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از نوع تعدد روایات است کما لا یخفی همچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابو هریره و ابو موسی و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و ابو سعید و جابر و هلم جرا الی سائر الصحابه آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعض را با بعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر پس جمعی که این اخبار را متلقی اند از حمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست که این قسم تفرقه برای کسی ست که در احوال فرق ملت استقرار بتمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که بوجهی از وجوه تحری و اجتهاد حمله ملت را از ثوابت بشناسند و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد و پرده از روی کار برانداخته شود این ست علمیکه خدا تعالی تکلیف را بر آن دائر ساخته است و در اذهان ایشان اصل را مرکوز نموده بروجه اجمال هرچند تفصیل آن دفتری می طلبد والحمد لله اولا و آخرا وظاهرا و باطنا

مکتوب سیزدهم بجواب عرضداشت حضرت شاه ابو سعید بن سید محمد ضیا بن سید محمد آیة الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله النقشبندی المجددی رحمة الله علیهم اجمعین سیادت و نجابت مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه نامه مشکین شمامه مشتمل بر خیر و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت وحدانیت که ما بحجاب از وی حقایق موجودات و صفات آن صادر می شود مشهود می گردد الحمد لله این کشف حقیقی ست در نفس الامر هر که کشف او بمرتبه فوقانی میرسد محض ایجاب می بیند ما زچون تحقیقی که جامع احکام حدوث و قدم ست و نام آن حقیقت بعرف ما تدلی کل ست فرود می آید اراده متجدده می بیند هر دو شهود حق ست از جهت تصور ظهور حضرت حق ۱۲ نفس ناطقه همه را دفعة واحدة نمی بیند دیگر از بیع و شری جواری که از دار الحرب میگیرند و بغیر قاعده شرح تقسیم می شود سوال نموده بودند قصه مختصر در تقوی جائز نیست چون در هر جا به حقوق تمام

شکر موجود است بسبب تقسیم همه یک از حق بگیری ممتاز می گردد اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی
دعوی نکرده است فسخ هیچ نمیشود بسبب عدم دعوی مدعی زیاده ازین نتوان گفت والسلام بر
هر آئینه منصوب احوال ظاهره و باطن نمود نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میماند

مکتوب چهاردهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح سیادت مآب حقائق و معارف آگاه
سلمه الله تعالی۔ نوشته بودند که اول مشهود میشود که ذات مبدأ آثار دارد مانند آتش که اثر
او سوزش است فرق اینقدر که ذات مبدأ صفات کامله غیر متناهی دارد لهذا بسبب ظهور مراتب غیر
متناهی می تواند بود و آتش همه یک اثر دارد که سوزش است سیادت مآبا حاصل این شهود ظهور
استعدادات وجوبیه است در مظاهر امکانیه و اطلاع بر عدم تناهی آن استعدادات جمیع صوفیه
چه قائل بوحدة وجود و چه قائل بوحدة شهود همه بر آن متفق اند باز نوشته اند که مشهود میشود که
وجود واحد است و قوالب مختلف و بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پیداست ضوء مثل وجود
یک طور است چون آنجا قوالب مختلف است اگر آئینه ها سرخ و سبز و زرد باشد رنگهای مختلف پیدا
شود سیادت مآبا این معرفت بوحدة وجود میکشد باز نوشته اند دو چیز مشهود می شود است
که نور دقیق است و صفات در زید و عمرو و بکر و غیره مشهود می شود و در آن مثال نقطه
ذات هم مشهود می گردد سیادت مآبا آن نیز از شعبهای وحدة وجود است که حقیقت وجود
رنگهای مختلف که ظل قابلیات ذات وجود است در همه مشهود و ظاهر است سیادت مآبا آنچه
بر لوح ضمیر الشان مشهود شد همه موافق مکاشفات صوفیه محققین است عطای واقع شده این همه سیر
لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر لطیفه خفیه اکثری مکاشفات مبتنی خواهد آمد بود
داشته باشند شکر نعمت حضرت واهب الوجود بجا آرند و امیدوار باید داشت سیر لطائف
حقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که هیچ دستی نه تا مشهود ظل و عرضی دارد تا
بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی باید نمود [illegible] نیست [illegible] مطابق [illegible] این سخن
خرط ظل مسعی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید [illegible]

و چون مراتب وجوبیه و مراتب امکانیه ممتاز شدند یکی بقهر و غرور و دیگر بمقهوریت و ذل متصف شد احکام شریعت راست آمد والسلام **مکتوب پانزدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح
حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه در گذشته که احوالم خیریت آل آن عزیز القدر
نشنیده بودم الحمد لله که نامه نامی نیاز رسید موجب تسکین خاطر فاتر گشت مسوده را اجمال و علاوه را
تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس و سرور و از استشعار تفرقه و حزن میخیزد این همه
موافق قاعده است راهیکه سلف رفته اند همین راه است هیچ تردد بخاطر راه ندهند باقی ماند ترقی
آن موقوف بر استعداد است و بر پر شدن پیمانه این لطیفه خفیه تا آنکه پیمانه خود پر نشود ترقی
نمی شود **مکتوب شانزدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه
سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از
سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و عافیت آن عزیز القدر با اطفال مسئول نامه مشکین شمامه
مشتمل احوال باطنه مطالعه کرده شد. آنچه نوشته اند شان لطیفه خفیه است آنکه جمالا اشیاء در
سیر فی الله و سیر را تفصیلا مشاهده نمایند بیعت ست که مومن بدین بدن حق در خلق و دیدن خلق
در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدا تعالی انوار فتوح مزید گرداند فقیر بجهت جمعیت ظاهر و باطن
ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق داعی ست خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید
مکتوب هفدهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح سیادت و نقابت مرتبت خلاصه
دودمان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه
نمایند الحمد لله علی العافیه مکتوب بهجت اسلوب متضمن معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور
و مبتهج گردانید آنچه نوشته بودند بقاعده است تردد را جای ندهند نوشته بودند که رجوع
کل بجانب مبدا مشهود میشود پس تطبیق خلود اهل نار در نار و خلود اهل جنت در جنت
با این مکاشفه چه صورت بندد صاحب من این رجوع کل که عارف را مشهود میگردد رجوع در

زمان آینده نیست بلکه بالفعل ست باعتبار ذات خود حکیم میگوید که ماهیۃ ممکنه را باعتبار ذات او این کونیست و باعتبار موجد انیست که هست و عارف میگوید که ماهیۃ ممکنه را باعتبار تحقق خود با مبدا دو نوع ارتباط واقع ست یکے آنکه از مبدا برآمد و دیگر آنکه بمبدا ر بازگشت بالفعل او را باعتبار مبداء هر دو حیثیت ثابت ست چنانکه ده را با یک دو ربط واقع ست یکے آنکه یک را چپ بار گردش دادم ده گشت و دیگر آنکه چون ده تمام شد یکے گشت از عشرات الحال همین قدر باید فهمید ثانی الحال صورت مبدا و مرجع بوجه دیگر در نسخ خواهد شد والسلام **مکتوب بیست و دهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابو سعید رح بسم الله الرحمن الرحیم حقائق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلالة الاکا میر سید ابو سعید سلمهم الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله رب العالمین علی عافیة الطرفین نامه تسکین شمامه متضمن بعض مشاهدات متعلقه بلطیفه خفیه و اخفی رسید و در برابر آن شکر الهی بجا آورده شد این راه که میروند همان صراط مستقیم ست که اکابر اهل عرفان رفته اند هیچ دغدغه خاطر ایشان را مشوش نسازد و در حالت اولی صفتی از صفات مبداء و لازمی از لوازم ذات او بمنزله ضوء به نسبت آفتاب که بر نگهای مختلفه برآمده و تابع ذات مبداء را بعینه ملاحظه صفات دیدند که در مظاهر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب به لطیفه خفیه می کند اما حالت ثانیه بلند تر ست از حالت اولی بعد از آن دیدند که از میان ایشان نوری میل می کند بجانب مبدء و آنجا مثل حباب در آب متلاشی شده پیش این فقیر این حالت نمایش ست از جهت بالجمله آنچه خدا تعالی عطا کرده نعمت است عظیمه برآن از جان و دل شکر کنند و متوقع مزید باشند و آنچه از نور محمد علی صاحبه الصلوات والتسلیمات دیده اند نمایش ست از نسبت اویسیه سابق آرزوے این نسبت داشتند الحمد لله که حاصل شد برائے خفقان خواندن یا حمید مفید خواهد بود خواه متفرق در اوقات صلوة خمس و خواه یکجا هزار بار در باب وجه معاش و آسودگی ایشان متفکر باشند هرچه میگذرد همه حکمت حق ست و باعث نسبت شما هرچند بالفعل وجه تابعیت او معلوم نباشد من بعد روشن خواهد شد والسلام فقیر زاده ها و والده ایشان سلام میرسانند و متوقع دعای خیر

هستند که دعاے مومن براے برادر غائب مستجاب ست. **مکتوب نوزدهم** نیز بجواب عرضداشت
سیادت ونقابت پناه حقائق ومعارف آگاه سلالة الاکابر میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر
ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة والمسئول من فضله ان یدیم
العافیة لنا ولکم بعد انتظار بسیار رقیمه کریمه متضمن بعض معارف وبعض امور ضروریه رسید چون مشعر
بعافیت وسلامت ایشان بود ومعه اولاد واتباع موجب کمال سرور وباعث حمد الهی شد نوشته بودند
که ذات مقدس خالی از جمیع قیود مشهود می شود وکنت کنزا مخفیا اشاره باوست بعد ازان انوار صفات
که مبدأ افعال ست بنظر می آید فاحببت ان اعرف رمزی ست بآن بعد ازان تاثیر آن صفات
در خارج بحیثیت آن صفات مرئی مے گردد فخلقت الخلق تلمیح ست بآن این همه معارف حقه ست
شکر او تبارک وتعالی برآن باید کرد وانچه طلب جواب آن نموده اند آنست که بمقتضای اظهار غلبه قدرت
ربوبیت آنست که مثل امواج دریا اعدام وایجاد همیشه باشد وتعطیل صفات بوجه نیاید ودرین صورت
خلود جنت ونار بسیار بعید میکند. وتطبیق آن میسر می آید مگر بتاویل بعید صاحب من این سخن را بتاویل [illegible]
دریابند مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد واعدام در بهشت ودوزخ واقع شود قدرت الهیه
واسع ست عالمی را بیرون از جهات محدود ایجاد میکند واعدام می نماید اگر بهشت ودوزخ معدوم شود
چه باک باز انچه در حدیث صحیح معلوم می شود آنست که در بهشت ودوزخ ایجاد واعدام ست بهشتی یک
میوه می خورد میوه دیگر بجاے او پیدا میشود ودوزخی پوست وگوشت او سوخته میگردد ودیگر باز پیدا
میکنند کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها روح شخص در بهشت در یک صورت در می آید
بار بشکل دیگر مینماید. باید دانست که تجدد امثال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد تشخصی واعدام تشخصی
نے طلب چنانچه بیک معنی گل تا دو ماه باقیست وبیک معنی هیچ گل تا یک روز نمی ماند همچنان
این ایجاد ومرتبه است شخص در جمیع احوال باقیست ومثل در حالت موجود ومعدوم می شود بالجمله
باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند همان شهود خود را محکم گیرند والسلام.

مکتوب مدنی

مکتوب پنجم در تحقیق وحدت وجود وشهود وجمع بین القولین بسم الله الرحمن الرحیم

من العبد الضعیف احمد المدعو بولی الله بن عبد الرحیم دهلوی عفا الله تعالی عنه ووفقه لما یحبه

ویرضاه الی افندی اسمعیل بن عبد الله الرومی ثم المدنی ادام الله تعالی الی ما یرجوه ویتمناه

اما بعد فانی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو واصلی واسلم علی نبیه المصطفی وآله واصحابه اجمعین

وقد وصل الی کتابکم الذی سألتمونی فیه عن وحدة الوجود علی ما ذکره الشیخ الاکبر واتباعه وعن

وحدة الشهود علی ما ذکره الشیخ المجدد وهل یمکن التطبیق بینهما رضی الله تعالی عن الجمیع وارضاهم

فاعلموا اخوانی ان لکل زمان ولکل قرن علما اسبابه فی تقاسیم رحمة الله عز وجل الا

ترون حال اوائل هذه الامة المرحومة حین لم تدون علوم الشرع ولا فنون الادب ولا وقع

عندها کثیر بحث وانه لم یزل اهل الحق یجهرون فی صدورهم علما بعد علم علی حسب حکمته فی کل دورة

لا یخفی علیکم هذا المعنی وان نصیبها فی هذه الدورة من تقاسیم رحمة الله ان یجتمع فی صدورنا

علوم علماء هذه الامة معقولها ومنقولها ومکشوفها وینطبق بعضها علی بعض ویضمحل الخلاف بینها ویستقیم

کل قول فی مقره فهذا الاصل منسحب علی فنون العلم من الفقه والکلام والتصوف وغیرها بحمد الله و

توفیقه واعلموا ان معرفة الحق علی ما قاله الخضر علیه السلام کبحر لجی لا یسبر ولا نهایة له وان المتکلمین

فیما کان بهذه المعرفة فیه لم ینقص من البحر شیئا او کالعصفور شرب منه حاجتها ثم نصدر وکل

احد لا یخبر الا عن کمال دون کمال ولا یصف الا جمالا دون جمال ه وعلی التفنن واصفیه بوصفه

یفنی الزمان وفیه ما لم یوصف + وفی مثل هذه المواضع یتفرق المستمعون فرقا فمن عرف مسقط

اشارة کل واحد والموضع الذی اخرجه حمل کل قول قیل فی محله وسد فرق السمع من بالة الاختلاف

العبارات وتنوع الاشارات ومن لم یقدر علی الخلوص منها الی سر الاختلاف فهناک بقی فی حیرة حائرة

مثل ذلک کمثل اناس عمیان اکتنفوا الشجرة یلتمسونها ووقفوا بها فوصف بعضهم اوراقها

وبعضهم جعلها نها ولبعضهم ازهارا وبعضهم ثمارا ثم فقدوا واتحدثون فقال بعضهم ان الشجرة

احسنها لمس وقال الآخر انما هي احواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الآخر

في غاية الخشونة والصلابة وقال الآخر في غاية الحلاوة وقال الاخر في غاية المرارة وبعضهم

وقال الآخر انها لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رايحة طيبة وقال الاخر لا رايحة لها فلما اختلفت

اقاويلهم جعل بعضهم يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجاء رجل آخر متميز منهم بالابصار وان كان

دونهم في كثير من الاوصاف التي يمتاز الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال

الذوق واللمس فقال كلكم مصيب في الاصل خطاء باعتبار الحصر ثم رجع كل قول

الى وجه من [illegible] ثم ان العارفين الجامعين بين العلم الظاهر والباطن

المحققين [illegible] في توجيه كلام [illegible] وتعيين مرادهم وهذا الحصار لا يقع

في معرفة [illegible] كما يمكن توجيه الكلام [illegible] عن الكشف شعبة من الاجتهاد

والعرفان الذين شاركهم فيها [illegible] نظار اهل السواد [illegible] الفناء وعلموا ان وحدة الوجود ووحدة الشهود

لفظتان تطلقان في موضعين فتارة [illegible] في مباحث السير الى الله عزوجل فيقال

هذا السالك في مقام وحدة الوجود وذلك في مقام وحدة الشهود ومعنى وحدة الوجود ههنا الا

ستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي ليس العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز

التي معرفة المجردات [illegible] عليها الشرع والعقل فيعذران عنها [illegible] بيان واوفى

اشارة وهذا مقام يحل فيها بعض السالكين حتى يتجلى الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود والجمع

بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء واحدة بوجه من الوجوه كثيرة بوجه آخر

وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا اصطلاح اخذته عن بعض اتباع الشيخ آدم البنوري

قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقايق الاشياء على وجه علمية فيطرو في وجه ارتباط

الحادث بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة

الانسان وصورة الفرس وصورة [illegible] متواردة على [illegible] والطبيعة الشمعية باقية في جميعها

المحالات لكن الشيخ لا يسمى باسم التماثيل الا بتلك الصور المتواردة عليه من تلك الصور في الحقيقة
هي التماثيل لكن لا وجود لها الا بضميمة هي الشيخ ووقع عند آخرين ان العالم عكوس الاسماء
والصفات انطبعت في مرايا الاعدام المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان القدرة تقابلها
عدم وهو العجز فلما انعكس ضوء القدرة في مرآة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى هذا القياس
سائر الصفات والوجود ايضًا على هذا الاسلوب فالمذهب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة
الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيحان جميعا لكن القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى
لم يقل به الشيخ العربي سهو بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل
هذا القول بعد التهذيب والتخليص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان
الحقائق الامكانية اضعف والنقص والحقيقة الوجوبية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للحقائق
الامكانية انها اعدام ظهر فيها صور الموجودات والاخفاء ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي سابق هو
عنه يحتاج الى تفصيل فاستمعوا الما يتلى عليكم باذان واعية اعلموا رحمكم الله ان اول ما يفهمه المسلم
يتخلص اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يتخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود حي
مثلي سائر الجزئيات الا انه قديم موثر في العالم خالق لهم رازق اياهم وهذا العلم هو الذي يجده
في صدره كل عاقل قبل ان يمارس رياضة نفسانية او يمعن في المعقول وهو الذي كلف به
الشرع الناس والشرع الالهي لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرتهم بحسب الصورة
النوعية سواء كان ذلك الشئ المكلف به علما او عملا ولم تجيء الشرع عليهم الا بما يهدي اليه
نظرتهم ويستكمل فيهم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة واشارة
صادقة مرجعها تجلى من تجليات الحق عز وجل قديم برز في قلب النفس الرحماني قبل ان تحقق الزمان
ويجيء حديث الحدوث وذلك لان النفوس البشرية لها انجذابا اليه مثل انجذاب الحديد لسلب
اقتضا طبعي وميلا اليه مثل ميل النار الى جهة الفوق وميل الارض الى جهة التحت با اصدق ما قال

بعضهم ﴿ لقد صرت مقناطيسهم قلوبنا * بجذبک ایانا الیک فتیل * فسمی الحق عز وجل
الوصول الی هذا التجلی بعد الموت بلقاء الله وجعل کل ما یعین الانسان علی هذا الوصول یشرح
صدره عنده طاعة وجعل کل ما یبعده عنه او یعلق قلبه عنده اثما والی هذا المعنی اشار النبی صلی
الله علیه وسلم حیث قال سترون ربکم عز وجل کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون فی رؤیته
فان استطعتم ان لا تغلبوا علی صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا التجلی هو میزان
الخیر والشر کما اشرنا الیه وهذا التجلی هو الذی ینطبق علیه الاسماء الالهية التامة و[illegible]
وهو الذی اخبر به النبی صلی الله علیه وسلم حین سئل این کان ربنا قبل ان یخلق خلقه فقال کان
فی عماء ما فوقه هواء وهو الذی [illegible] عنه الصوفیة بقولهم ان الوجود ظهر فی مظهرین مظهر واجب
[illegible] والانفعال [illegible] الموت وقال الشیخ محی الدین ابن علی العربی ذوق [illegible]
[illegible] ان [illegible] ارادة [illegible] انتهی فمن ثبت هذا التجلی [illegible] صاحب الفطرة
التی فطر الله تعالی الناس علیها ووافق الانبیاء والاولیاء فی معرفتهم بربهم ومن [illegible]
[illegible] فطرة ربانیا بین الانبیاء والاولیاء فی معرفتهم بربهم وهو [illegible] زندیق دهری وکذلک
[illegible] انکر علی [illegible] الحق [illegible] فطرة الانسان وادار علیه تکالیف فهو الزندیق وکذلک
من [illegible] الفطرية التی یکون منکره زندیقا ان حقایق الاشیاء [illegible]
[illegible] الکانار یحرق والماء [illegible] والزنجبیل حار والکافور بارد والصلوة خیر [illegible]
[illegible] بذلک قامت علیه الحجج من نفسه علی نفسه وکذبته الدلائل من نفسه علی نفسه [illegible]
من تهافت الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع علیه الصلوة والسلام انه منع التعدی
من حدود الفطرة ونهی عن الخوض فیما سوی ذلک الا ان الصوفیة [illegible] انتهی ما جری علی
العقل وعلی صورة الانسانیة دون انسانا استعمل فی ذلک [illegible] فی ذلک عقلیة
وخاض فی ذلک بما هو ان لا کان منهیا عنه لکنهم یجوزون [illegible]
[illegible] ان [illegible] بعد احکام هذا الاصل [illegible]

وهو ان الاشياء المعقولة والمحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي به تفارق هذه الاشياء المعدوم فانا قد نتصور المثلث مثلا ونعقل انه ليس بموجود وقد نتصوره ونعقل انه موجود و الابدان المتصور الثاني يفارق المتصور الاول والذي به تفارقه هو الوجود وهو الذي يكون مبداء للقابلية والفاعلية في هذه الاشياء ومتمائزة في الماهيات وهي الخصوصيات الزائدة على الوجود والامور التي بها يسمى الفرس والانسان والحمار والبعير بهذه الاسماء والتي بها تقدير في نفسها لكل منها من الاحكام والآثار ثم اختلفوا في حقيقة هذا الوجود وكيفية انضمامها فقيل الوجود امر انتزاعي يتصف به الماهيات والجاعل لم يجعل الماهية ماهية ولا الوجود وجودا لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق في نفسه خطاء باعتبار حصر معرفة الوجود فيه وباعتبار ذكره في مبحث الوجود الحقيقي فانا ندرك لا محالة امرا انتزاعيا نسميه بالوجود ونصف به الماهيات والاتصاف به اثر من آثار جعل الجاعل جعل الماهية واصدرها من نفسه وبعد اصدارها نظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهور الفاعلية والقابلية ونحو ذلك فارتسم في صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه خطاء باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فانا ندرك قطعا امورا متمائزة في الخارج نسميها بالاسماء المختلفة و لا جرم انها اثر الجاعل والحق ان هنالك وجودات خاصة نسميها بالماهيات مخفوفة بين وجودين آخرين احدهما الوجود الوحداني المنبسط على هياكل الموجودات وهو متقدم على الوجودات الخاصة والوجودات الخاصة تنزلات وتعينات لبعض عمومه حاصلة من ارتباط معلوم الانية مجهول الكيفية بينه وبين الماهيات التي هي شيون هذا الوجود المنبسط وصورته العلمية و ثانيهما الوجود المنتزع من ملاحظة الوجودات الخاصة اجمالا فكل واحد من هذين القائلين اصاب الحق واخطاء في الاكتفاء بما لا يشفي عليلا ولا يطفي غليلا وقالت الصوفية القائلة بوحدة الوجود الشيء الذي يكون في الخارج ويترتب عليه الآثار الخارجية لا يخلو من ان يكون في حصوله في الخارج وفي ترتب الآثار الخارجية عليه محتاجا الى ضم ضميمة اولا يكون محتاجا

الی ضم ضمیمة فالاول ہو الممکن و الثانی ہو الواجب وقد ادرکنا بذوقنا ان ہذہ الضمیمة ہو الوجود
المنبسط علی ہیاکل الموجودات و ہو شیٔ قائم بذاتہ مقوم لغیرہ ولیس متعینا فی نفسہ مختصا بنوع
من الآثار المعلومة عند الناس لکن لہ تنزلات علما وعینا ففی تلک التنزلات صار متعینا
مختصا بآثار خاصة واول مراتب تنزلہ تجلیہ بنفسہ بشان کل لا یخرج عنہ شان البتة ثم تنزلہ
الی التفاصیل لتلک الشان الکلی فی العلم دون العین ثم تنزلہ فی تلک التفاصیل فی العین
کما کان فی العلم حقائق الممکنات عندہم ہی صور تلک الذات المتکثرة بتلبیس الشیون و
الاعتبارات فانا علم بنفسہ متلبسا بہذا الشان کان ذلک حقیقة الممکن واذا علم بنفسہ متلبسا
بذلک الشان کان حقیقة لممکن آخر ووجودات الممکنات ہی ظہور الوجود فی تلک الحقائق فاذا
اجتمعت شروط وجود ممکن وارتفعت موانع وجودہ حدثت لہ نسبة خاصة مجہولة الکیفیة معلومة
الانیة بذلک الوجود فصدرت منہ الوجود آثار مختصة بتلک الحقیقة واقتضی الوجود ایاہا بواسطة
تلک النسبة الخاصة فیقال عند ذلک تنزل الوجود وتعین وظہر فی مظہر خاص بمعنی انظہور
تمیزہ وتعینہ واقتصار نوع من الآثار دون غیرہا ومظہر الشی وصورتہ المختصة التی تعین بہا
وتلبس باحکامہا وآثارہا اقول ہذا القول صحیح عقلا وکشفا فانک اذا قلت ان المتحقق فی معرکة
القتال لیس الا الجسم فہو القاتل والمقتول وہو آلة القتل وہو الراکب وہو المرکوب وہو السرج
وہو السیف وہو الرمح وہو القوس وہو السہم وہو الرمی وہو الہازم وہو المہزوم وہو الصائل
وہو المصول علیہ غیر ان الجسم لم یستحق اسما من ہذہ الاسماء الا بکیفیة خاصة ومعنی خاص
واذا نظرنا الی تلک الکیفیات مع قطع النظر عن اقترانہا بالجسم کما کانت معدومة ولم یصدر
منہا آثارہا واذا انضم الیہا الجسم صارت موجودة وصدر منہا آثارہا والجسم محل تلک الکیفیات
والحامل لہا المستعد لتلک المعانی فی العقل والتقدیر قبل الوجود الخارجی ثم تکون تلک الاشیاء
عند الوجود الخارجی وتلک الصور المتکثرة اعدام محضة ان لوحظ الیہا مع قطع النظر عن الجسم
لم یکن لہا تحقق وکانت موہومة وان لوحظ بضم ضمیمة وہی الجسم کانت موجودة فاذا

صار الجسم سيفا تارة ورمحا اخرى فقد افضى به الاسباب اعني النجار والحداد والخشب والحديد
والنار والكير والمقمع والقدوم والمنشار وغيرها الى ان حدثت بين المعدوم الموهوم الذي هو السيف
والرمح وبين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الانية مجهولة الكيفية بها اتصف ذلك
المعدوم بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح هو ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح له اشتقاق
الاسم من الوجود وكان الجسم عاما محتملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا وتلبس باحكام السيفية
من القطع وغيره فقد تعين بتعين خاص وبرز في بعض صوره المحتملة فيقال عند ذلك ظهر في مظهر خاص
هو السيف كان ذلك كله كلاما صحيحا لا يتمكن من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات لفظية ترجع الى
الوضع العرفي لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالموجود اولى بها اتم الوجود ومعناه
الاتصاف بوجود الوجود ولا شك انه صفة انتزاعية تبحث عن هذه الصفة الانتزاعية هل لها
منشأ انتزاع في الخارج او هي بمنزلة انياب الاغوال لا استبعد ان بديهة العقل تحكم
بالاول وتمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا حكم الموجود كان هو حكم الوجود الحقيقي الذي هو منشأ
الانتزاع بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من معدوم هو ثابت بتعين مخصوص باحكامه
وآثاره فان الحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يمشي في ذلك على قانون طبيعة تامة [illegible]
يعلم ذلك بديهة فلو اراد ان يجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم يمكن له ذلك ولو اراد ان يقدم متأخرا
من مرتبة او يؤخر لم يستطع وهذا هو الثبوت الذي نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي البتة
وغير الوجود الذهني ان اريد به التحقق الذي يحصل له بتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك يحتمل ان
يكون هو هو كما ترى في مراتب الاعداد فكذلك في احكام كل نوع وجنس فانا نعلم بالبداهة ان نحلة
ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان كيفها كذا وكذا وان السدرة ان وجدت فان ورقها كذا
وكذا فقد ثبت لكل شيء احكاما خاصة به لازمة وجد في الخارج او لا كما ان الملازمة في قولنا
لو طلعت الشمس لم يحتبس الخلق صحيحة وان لم يتحقق هذه الصورة فظاهر فهذا الاستنباط وهذه الملازمة
ثابتة في نفس الامر قبل الوجود الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت البتة والممتنع ليس

بثابت وکذلک مخترعات الذہن مما ینقطع بانقطاع الاختراع ولیس له امام یقتدی به العقل فی تصوره ذلک لیس لما ثبوت وبالجملة فالوجود الخارجی انما یلحق الا مر الثابت فیجعله موجودا ولنبحث عن ہذا الثبوت وعن ہذا الوجود ای شیئ یتبعہا فالذی وقع عندنا ان الوجود یتبعه مصدره الوجود المنبسط علی ہیاکل الموجودات او النفس الرحمانی او المنزل بکلمة ایا شئت فقل عباراتنا شتی وحسنک واحد وکل الی ذاک الجمال یشیر وہو صادر من الذات الالہیة وان الثبوت یتبعه اقتضاء الذات الالہیة للعالم فی عالم العقل قبل الوجود الخارجی وہو الذی تسمیه الصوفیة بالتنزل العلمی لا یریدون بالعلم ارتسام صور الاشیا لکنہم یریدون صدور الاشیاء منه مرة واحدة فی المرتبة العقلیة قائمة بالواجب لا بانفسہا ولنبین ذلک مثال اذا وضعت الخاتم علی الشمعة انتقش فیہا الحروف المکتوبة فی الخاتم فالحروف الظاہرة فی الشمعة انما کانت بعلة فاعلة وہو الخاتم وعلة قابلة وہی الشمعة وانما وجدت عند اجتماعہما وانطباق احدہما علی الآخر لکن للخاتم استعداد قائم به منذ کان الخاتم انه لو انطبق علیه شیئ سواء کان شمعا او طینا فاض منه علی ذلک الشیئ صورة الحروف فکل ما وجد عند الانطباق کان ثابتا قبله فی نفس الامر قائما بخاتمه فکذلک کل ما وجد حینا من الزمان فانه کان قائما بالذات الالہیة من حیث الثبوت ومن حیث انه کمال للواجب ومقتضاه وہذا ہو الذی تسمیه الصوفیة بالفیض الاقدس والحکماء بالعقل والحق ان العقل مستوعب لجمیع الوجودات الخاصة الا ان الحکیم لم یعطوا الا بعقول الافلاک ولیس ہناک الا اربعة اصول الذات الالہیة والعقل الصادر منه والنفس الکلیة الصادرة منه ایضا بشرط العقل بواسطة والہیولی الصادرة منه بشرط النفس الکلیة کما قال مولینا عبد الرحمن الجامی فی بعض کلامه ذات مع الصادر الاول علة تامه آن موجود است که در مرتبه ثانیه ظاہر مے شود وہمچنین ذات مع صادر اول وثانی علة تامه امری ثالث است انتہی وکلمات ہذا بالحس ویدرک بالعقل فانه حاصل من النکاح الحاصل بین الہیولی والنفس فمن ذلک ما ہو قریب من النفس قد ظہر فیه احکام الہیولی اکثر ولیس الہیولی الا التشخص بما یجرد

صدور ہذا الاشیاء وتمت علیہا برز الوجود علی حسب الاستعدادات الثابتة من قبل القایمة بالذات الالہیة فعبروا عن ہذا المعنی بقولہم وان ظہر الوجود فحکم ظہر باطن الوجود وانہ وقعت بین ظاہر الوجود وباطنہ نسبة معلومة الابنیة مجہولة الکیفیة وقالوا الاعیان ما شمت رائحة الوجود ویریدون ان الذی یصدر منہ الآثار انما ہو الوجود فقط لکنہ ظہر علی قانون باطن الوجود فہذا القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وکشفا وقد حام حولہ جمیع الطوایف من اہل العقل فمن قال بان الذوات متحدة فی الذاتیة مختلفة فی الاوصاف انما اراد ہذا المعنی ومن قال بان العالم متعین فی الہیولی الاولی والصورة العامة الجسمیة لم یبعد من ہذہ القاعدة کل البعد وقد اعترف بمقدمة ہذہ القاعدة من حیث یدری او لا یدری وقد اشرنا سابقا الی القول بان وجود الشیٔ عین حقیقتہ لا یصادم ہذہ المسئلة وکذلک القول بان الوجود صفة انتزاعیة لا یصادمہا ولکن فوق ذلک محمل ینطبق علیہ بقی ہہنا مسئلة مشکلة قد صعبت علی الفرقة القائلة بوحدة الوجود وہی ان ہذا الوجود عین الذات الواحدة او صادرة منہا بطریق الابداع ولا بد من تحریر محل النزاع لان کلا من المتقدمین من الطرفین لا یخلو من التسامح والتجوز فیختلط القولان فی قول لا شبہة ان حال الذات بالنسبة الی اعتباراتہ من الانسان بشرط لا وبشرط الشیٔ ولا بشرط الشیٔ غیر حالہ بالنسبة الی افرادہ فانا لا نشک ان الحال الاولی فیہا الوحدة الحقیقیة والکثرة الاعتباریة وایضا الاولی لا یخرج عن کونہ کلیا والحال الثانیة یخرج عن ذلک فاذا استقرانا مراتب ظہور الشیٔ فی مظاہرہ وتعینہ فی بعض محلاتہ وجدناہا علی منزلتین احدیہا المنزلة التی یعبر عنہا بالصدور والابداع والثانیة المنزلة التی یعبر عنہا بالتعین الاعتباری ولعل ہذا القول اختلف اقوالہم فی الوجود المنبسط علی ہیاکل الموجودات فقال الشیخ صدر الدین القونوی فی اول کتاب مفتاح الغیب انہ صادر من الذات الالہیة وقال مولانا عبد الرحمن الجامی بان الفرق بین الذات الالہیة و الصادر الاول اعتباری فی شرحہ للمعات بعد ایراد سوال وجواب فی ہذا المعنی تحقیق آنست کہ فیض بمان ذات مفیض ست اما باعتبار نسبت عموم وانبساط بر حقایق ممکنات وا ثر آن بر

از امور اعتباریہ ست پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریہ باشد و فی نفسہا از امور حقیقی
انتہی۔ والحق عندی ہو المذہب الاول کیف وتمایز الوجودات الخاصۃ فی الاحکام وثبوتہا فی
انفسہا من اجلی البدیہیات فالتنزل الذی یحصل ہذہ الاشیاء من المنزلۃ الثانیۃ لا
محالۃ وانکان اسم التنزل التعین یشملہ والاسم یکن بین الافراد وبین نوعہا الا الفرق الاعتباری
المنقطع بانقطاع الاعتبار وکذلک بین کل خاص عام الی ان یرتقی الامر الی الذات الالٰہیۃ
لا یقال الصوفیۃ یلتزمون ان الحقایق الامکانیۃ اعتبارات واضافات لاحقۃ بالوجود لانا
نقول الصوفیۃ یقولون بان النار غیر الماء وہما غیر الہواء وان الانسان غیر الفرس وانکان الوجود
یشملہا کلہا فلاجرم انہم ارادوا بالاعتبارات والاضافات معنی لاینزحم ہذہ التغایر الذی یکون
منشاء الاختلاف الاحکام وہذا المعنی ہو الذی الکثرۃ حقیقۃ والوحدۃ اعتباریۃ اذ لا معنی لحقیقۃ
الکثرۃ الا تمایز الاحکام واختلاف الآثار وتغایر الحقایق التی ہی الوجودات الخاصۃ لاختلافہا
فی اصل الوجود وعدم رجوعہا کلہا الی الوجود الواحد المنبسط علی ہیاکل الموجودات کلا فقولہم ہذا
اثبات للتنزل والظہور لا اثبات بمنزلۃ دون منزلۃ من منزلتی التنزل فالصوفیۃ حیث قالوا
العالم عین الحق ما ارادوا الوجودات الخاصۃ الحاصلۃ من تنزل الوجود الی مراتب شتی بل
رادوا افادۃ معنی التنزل والظہور فلما ان المعقولی یقول زید وعمرو واحد یعنی بہ التماثل فی النوع
لا الاتحاد من کل وجہ ویقول الانسان والفرس واحد یعنی الاشتراک فی الحیوانیۃ ویقول الشجاع
والاسد واحد یعنی المشابہۃ فی الشجاعۃ فکذلک الصوفیۃ یقولون العالم عین الحق یعنون تعمیہ
کلہ فی الوجود المنبسط وقیام الوجود بالحق الاول اتحدہ لانفی التغائر بالکلیۃ قال قائلہم ؎
ہر مرتبہ ز وجود حکمے دارد ٭ گر حفظ مراتب نکنی زندیقی ٭ وحیث قالوا بالتنزل ارادوا معنی
یعم المنزلتین لا یقال ہب انک اثبت الحق الاول والصادر منہ فلا بد ان الوجود والتحقق یشملہا
اذ لا یصح ان یقال انہ لہذا انہ لیس بموجود ولا لذلک انہ غیر موجود واذا کان الوجود یشملہا
فالکلام جارٍ فی ہذا الوجود ولا بد انہ الاول وانہ فی المرتبتین جمیعا لانا نقول ہذا الوجود مفروض

قد قدرة العقل ولا ثبوت له في نفس الامر بمنزلة انياب الاغوال وان فتشت حق التفتيش
وجدت هذه المسئلة القائلة بان الارتباط بين الحادث والقديم ليس الا المنزلة الثانية المسماة
بالتعين الاعتباري هي التي ترده الفطرة السليمة المجبولة على التصديق بتحقيق تمائز ما فيما بينهما
ولا ترد الفطرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابداع وبغير ذلك بل يضطر اليه بعيدان
هذه الاصول اعني العقل والنفس والهيولى كل واحد منها عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس من
وجه كما صورنا في استعداد نقوش الخاتم القائم بالخاتم والنقوش المنطبعة في الشمعة القائمة
بها وكذلك النفس عين الهيولى من وجه ونفرد لذلك مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا
انحصرت الكليات حتى حكم العقل بان مثله لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج ذلك الجزئي
فالفرق بين النفس والهيولى كالفرق بين الكل الذي يحكم العقل بانه منحصر في فرد واحد وبين
ذلك الجزئي وليس للهيولى عندنا حقيقة الا بروز النفس الكلية في صورة التشخص والتعين فهي
مع هذا البروز هيولى فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل ما يوهم نفي الفرق الاعتباري
والحيلة هنالك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال في مكتوباته الصفات الثمانية
موجودة في الخارج فلا بد منها متميزة من الذات الواجبة في الخارج ولكل صفة عدم يقابلها
فالعلم عدم يقابله هو الجهل وللقدرة عدم يقابلها وهو العجز وتلك عدمات لها تميز في علم الحق
فصارت بذلك التميز مرايا الاسماء والصفات ومجالي انوارها فحقائق الممكنات هي عكوس
الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها فالاعدام بمنزلة المادة وتلك المهيات
وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالة في المادة فحقائق الممكنات عند الشيخ ابن
عربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجدد انما هي عدمات انعكست فيها
[illegible] الاسماء والصفات وتلك العدمات وذلك الانعكاس انما كان في العلم ولكن الفاعل
[illegible] حيث اذا شاء ان يوجد [illegible] المهيات في الخارج جعلها بالوجود الظلي فصير
موجودة في الخارج بالوجود الظلي واختلفت اقواله في العالم فقال مرة هو موجود اظليا وقال

اخری هو موجود فی الوهم الا ان الله تعالی الثقة فی تلک المرتبة فیما هو هو ما استقینا اقول اعلم
ان لفظ حقایق الممکنات تطلق علی معان احدها الوجودات الخاصة فللانسان حقیقة وللفرس حقیقة
وتلک الحقایق امور متحققة فی الخارج وعلی هذا فحقایق الممکنات ما یتعقله العاقل فی نفسه عند اطلاق
هذه الاسماء لا غیر وعلی هذا الاصل یخرج قولهم وحقائق الاشیاء ثابتة وثانیها الامور الثابتة التی
لیست بموجودة فی حد ذاتها ولا معدومة فاذا انضمت ضمیمة هی الوجود صارت موجودة والا کانت
معدومة والحقایق بهذا المعنی هی التی یسمیها المعتزلی بالماهیات الا ان المعتزلی یعقل انها
امور لیست بموجودة ولا معدومة ولزمه القول بثبوتها من حیث یدری او لا یدری ولم یعقل ارتباطها
بالوجود [illegible] وتوقفها بالفیض الاقدس قبل وجودها بالفیض المقدس وکونه الصوفی القائل
بوحدة الوجود [illegible] تلک الحقایق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها علی بعض
فی المرتبة العقلیة قبل الوجود الخارجی [illegible] ان الذات المقدسة تجلت اولا علی نفسها [illegible] تجلت
بنفسها [illegible] مقتضی نفسها وکمالها القائم بها وامکان تصور مظاهرها [illegible]
هو عین الاقتضاء عند التحقیق ولیس المراد بالعلم ارتسام صور الاشیاء فی نفسها ثم ما کان مستعداً
للمظاهر الکلیة الفعالة الظاهرة المقدسة یسمی بالاسماء وما کان مستعداً للمظاهر الجزئیة المنفعلة
المقهورة المنطبعة یسمی باعیان الممکنات فی هذا الاصطلاح صور معلومة عند الحق الاول المعنی الثالث
یحتاج الی تمهید مقدمة وهی ان احدی النقیضین مصفقة علی الاخری [illegible] فی الاسماء ظهر فی حقایق
الممکنات وحقایق الاسماء ضدهم متقابلات احدی المتقابلتین فی غایة القوة والتمام والاخری فی
غایة الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما فی القوی من القوة والنقصان هو عدم ما
فی التام من التمام مع الاشتراک فی الاصل بوجه من الوجوه فلا جرم ما کان من الکمالات
فی احد الطرفین علی الوجه الاتم ممتزج فی الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد تعریف اصل
الاسماء وحقایق الممکنات فی هذه المرتبة فله عبارتان کلتاهما صحیحة احدهما ان حقایق الممکنات هی الاسماء
والصفات متمیزة فی حضرة العلم والثانیة ان حقایق الممکنات هی عکوس الاسماء والصفات

المنطبعة في الاجرام المقابلة لها ولا فرق بين العبارتين الا فرقا ضعيفا لا يعبأ به عند المفتشين عن
حقائق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضا يحتاج الى مقدمة هي ان الصوفية يسمون الاولى معشوقا
والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في الجميع عشقا وهذا اصطلاح صاحب اللمعات ثم ان المعشوق
تبدل الى عاشقه ويجذبه اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا محبوبا ومرادا ومجذوبا كما
كان في قصة سيدنا ابراهيم جذبته العناية الى مراتب الوجود من حيث لا يدري فاهتدى
الى الذي فطره فتذكر من حال الآفلات ان الذي فطره منزه عن هذه النقائص وقد يسعى العاشق
الى معشوقه ويسير اليه بالرياضات البدنية والنفسانية وتجريد وجه الروح فيقال للسالك الذي
غالب حاله هذا سالكا ومريدا ومحبا وقد يتدلى المعشوق ويترقى العاشق فيجتمعان في الوسط ويقال لهذا
سالك مجذوب لتوارد الطرفين ويقال له السالك المجذوب والمحب المحبوب والمريد المراد ومعنى هذا
الكلام ان لله تعالى تجليا في قلب الشخص الاكبر وان لهذا التجلي انبساطا واستمرارا في حظيرة
القدس وان له عكوسا ومحاكي في الملأ الاعلى فينطبق على هذا التجلي الاسماء الحسنى والصفات وان
لله تعالى ارادة حينا بعد حين وعلما متجددا ورضا متجددا ويحسب هذا التجلي فيما يتجلى مع ما في حظيرة
هو الذي يسمونه بالمعشوق لان النفوس البشرية منجذبة اليه انجذاب الحديد الى المقناطيس وقد ذكرنا
ذلك في صدر هذه المقالة واليه السير والسلوك وهو الاتصال الذي يتصدى لسببه وقد
تقتضي الاسباب الخفية الى ان يريد الحق اصطفاء عبد وهو جار في غلواء نفسه لا يشعر بما يريد منه
فيسمى مرادا وقد يتصدى بالرياضات البدنية وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال موجودا في اصل
جبلته فيسمى مريدا وقد يحس باخبار من الحق ويسعى من نفسه ويكون له تارات يتقدم سعيه في بعضها
ويعينه تيسير من الغيب في البعض الآخر ويحس ذلك في حالة واحدة من حيثيتين فيكون جامعا للمرتبتين
ثم في المشرب فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون مجذوبا من ذلك الوجه فيقال
تحقق باسم كذا وكذا ويقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالجملة قد يظهر اعتبارات من استعداده
في الاعيان الثابتة في الاسم الذي يجده من بين الاسماء فينسب عليه فيقال تربيته تحت اسم

الرحمن او اسم الله الى غير ذلك و الشيخ المجدد معترف بهذا القول فى كثير من مكاتيبه وبالجملة فالقول
بان حقايق الممكنات عكوس الاسماء المنطبعة فى الاعدام المقابلة لها ليس مخالفا لكلام الشيخ ابن
العربى واتباعه وكم لهم من تصريح او تلويح بهذا المعنى وقد اومأنا الى وجه المسئلة فلا حاجة بنا الى
نقل كلامهم والاطناب بسرد تصريحاتهم وتلويحاتهم والقول بان حقايق الممكنات هى الاسماء بمعنى
ان الاسماء المتصلة فى الوجود لها ظل فى الطرف المقابل يسمى باعيان الممكنات او بمعنى ان العارف
له رب من الاسماء وهو حقيقته التى يرجع اليها ليس مخالفا لكلام الشيخ المجدد و [illegible]
براهين كثيرة من كلامه على كلامه فيحمل كلام الشيخ المجدد انه وجد بعضا من المقالات الشيخ ابن
العربى و اتباعه فحمله على [illegible] وجد انه وكذلك قلته علمية لامرية [illegible] الصفات [illegible]
[illegible] ولا اليه بمقامهم ان يوجد فى بعض كلامهم قليلا قلته [illegible] الصفات الثمانية لا
يليه [illegible] بل هى عين الواجب عندهم بمعنى ان الذات يكفى كفايتها [illegible] دليل
على [illegible] والعقل اما الدور [illegible] ان هناك حقيقة [illegible] السميع
والعليم ونحو ما [illegible] ان [illegible] ان
او [illegible] الافعال الصفات [illegible] الا يستقون [illegible] الصفات [illegible]
ولكنهم يلتفتون الى [illegible]
[illegible] الحية [illegible]
[illegible] التدقيقات الفلسفية واما الثانى فلان [illegible]
ان ذلك منحصر فى زيادة الصفات فكلا [illegible] الصفات من [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واختر اعاما لم يقله احد من السلف فنحن رجال وهم رجال وكذلك اختلاف اقواله في ان العالم موجود
خارجي ظلي او موهوم متقن اختلاف قليل الجدوى اذ المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث
يصدر منها آثارها سواء سمي هذا التحقق وجودا خارجيا او وجودا وهميا متقنا وان سالتموني عن الحق
الصراح قلت ان الذات الالهية من حيث هي هي اجل من ان تكون في الخارج او في الاعيان
كما انه عند نعم للحق تجلي عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج او في العالم بشرط هذا
التجلي وان سالتني عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها الا من جهة التعبير او من جهة ذكر شيء في غير
محله والاتفاق بالتسمية صاحب كشف الى ما ليس له حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه
وجيه وهو ان اول النفس الرحماني المتمثل فيه الذكر والتجلي الاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات
ولذلك قالوا الصمد بالايجاب ولقدمها رما غير انهم سموا شيئا واحدا اسماء شتى باختلاف
الجهات والاعتبارات وكم من اختلاف في الجهات يلتوي في صدور الناس حتى يظنونه من باب
اختلاف الحقائق كالسواد والابيض سواء في الحقيقة الا ان السواد سمي من حيث انه
ماخوذ بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط شيء فكذلك سموه حيوة من حيث
انه صفة يتبع العلم بنفسه وبحقائق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء قبل
تكونها في الخارج وقدرة من حيث انه ينبجس منها خلق الخلائق وارادة من حيث التجلي الاعظم
بعثت منه تخصيص احد المتساويين وكلاما من حيث انه يهرل منه الوحي على قلوب الانبياء والملائكة
وسمعا وبصرا من حيث انه مبدء الانكشاف المبصرات والمسموعات وكذلك كلام مولينا عبد الرحمن
الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفي تاصل الحقايق بحيالها وانها اعتبارات واضافات للوجود الحق
معنى ان الوجود ظهر فيها وتعين بها لا بمعنى العرق الاعتباري واذ قد كما فارغ ب فلنختم الرسالة
والحمد لله تعالى اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد واله واصحابه اجمعين

مکتوب بست و یکم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى - اما بعد ہیچ گو یا فقیر ولی الله
عفی عنه کہ بعض احیان اقتضاے بعض احوال بیتے چند نظم کرده شد احوال مستحسن مینماید

که زیر هر بیتے اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن دو بیت نهاده شده است والله یقول
الحق وهو یهدی السبیل **فمنها** دلے دارم ز خون خانه خرابش میتوان گفتن ÷ درو تلخی
جوش شرابش میتوان گفتن ÷ در جوے بے خودی معنی تاویل دارد ÷ درین نیرنگ یادی
گلابش میتوان گفتن ÷ درین دو بیت اشارت ست بجائے عجیب که اجذاب روح ست یا نفس
انا ؎ سویدای دل ما یافی اندر پیچ و تاب او ÷ نخستین عالم ام الکتابش میتوان گفتن
اشاره است بجامعیت حجر بهت ؎ ز دو پیدا از همه کثرت موهوم چون شبنم ÷ ز فیض معنی یا
آفتابش میتوان گفتن ÷ اشارت ست بغبارے که از ظهور معنی حجر بهت خیزد - **ومنها**
بر لب پیچ در پیچ کسے گم کرده ام خود را ÷ خروشے در دل شبها نگیرد هم چه میکردم ÷
دلے پرور دهان انکار و یا رنند خودم ÷ جهان ا پر ز نیر بها منکر ده چه میکردم ÷ اشارت ست
بآن که گرفتاری بفراق غیب غیب حیرت شد میدود در قلق می آرد ؎ غم تحصیل دنیا
میکایه بر سیم دوام
شغل و درد غزل می پیچم ÷ جنون ترک نصیحت کردم چه میکردم تعبیر ست از مناصب جاه
به بیان آفاقی اتفاق بعد و جمع آن منصب حاصل میشود ؎ تسے مال بھی ساده کے
مائل ہے مارد ÷ اگر من نه از آن بھانے کردم چه میکردم ÷ اشارت ست بآنکه نزدیک عارف
هر لذتے از لذات محسوسه مثال معنی ست از معانی بے نشانی و بعض حالات از تماثیل تحقیق
بے می برد ؎ حی تخفی را غم مشربها بیرون دیدم ÷ خروج از قید مشربها نکردم
چه میکردم ÷ اشاره است بآن که در معارفی که تعلق بشرع ندارد تقلید تحسین پسندیده نیست
؎ حمای وصل مطلوب ست دل البتن بطلبها ÷ این گر ترک مطلبها نگردم چه میکردم ÷
اشاره است بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است **ومنها** نگر هم تو منها اے بے نظیر ÷
رو بگردان بعد ازین از ناگزیر ÷ من تو متعلق ترم از صد پدر ÷ در آن آویزدم محکم بگیر
غیر من گرما تو وابسته بود ÷ آن وبال ست عذاب ست و سعیر ÷ درین هست اشاره
کرده شد بمرات حقیقة الحقایق باسالک ؎ حال من ز هر یار خود بسوخت ÷

من عذاب الهجر اجرنی یا مجیر ✤ بے قرارم روز و شب بے روے یار ✤ باز بنما روے یار م یا قدیر ✤ اندر و نم بے جمالش تار شد ✤ کے شود یا رب بوصلش مستنیر ✤ اے برادر بعد ازین هشیار باش ✤ فرق می کن درمیان شبر و شبیر ✤ **ومنها** ساقی کرمی کن کز بیهوش خواهم ✤ من یار خودم خود از دوش خود خواهم ✤ بینم رخ ساقی ظاهر شده در خود ✤ مفتون شده بر خود مدهوش خود خواهم ✤ شل می جوشان کز خم بدر افتد ✤ جوشے زده بر خود از جوش خود خواهم ✤ از هر بن موییم جوشے دیگر ✤ از فرط تمایل زآغوش خود خواهم ✤ زین سرزانی آزرده دطم من خوش آنکه زبانے خاموش خود خواهم ✤ این غزل از مزاحفات بحر بسیط ست ۔ مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات تشوق ست بحال اتصال بافنا ء انا و آن حالیست نادر الوقوع ۔ اتصال عبارت ست از انجذاب روح و معرفت سر فناء انا از نقطۂ لطیفۂ خفیه **ومنها** تا کے محنت مهجوری و دوری بکشم ✤ نازنین وطنم سوے وطن باز روم ✤ تا کے همدمے سگ بود شیوۂ من ✤ گوهر از عدنم سوے عدن باز روم ✤ آهو بسته زنجیر تعلق باشیم ✤ آهوے از ختنم سوے ختن باز روم ✤ بوے جان هیرسد بادمین در دو جهان ✤ شاه ملک یمنم سوے یمن باز روم ✤ غرض ازین ابیات تشوق ست بعالم تجرد و رفیق علی و تفصی از تعلقات دنیه ناسوته که دامنگیر وقت و تشویش حال [illegible] روح می شود **مکتوب بست و دوم** در شرح رباعیات ۔ الحمد لله ولی الفضل و الجود ملهم العلوم وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین ۔ اما بعد میگوید فقیر [illegible] علی که ایں حق رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک نثار کرده بود و الحال شوق [illegible] در ره خود [illegible] مهامین اکرمه الله استهوده تقاضا میکند که هر یه رباعی نثار سے کرده شود و آن [illegible] آن دو بیت بنا ده شد فمن تلک الرباعیات **رباعی** علے که نه باخود زنده و نه باسب ✤ والله که سیرابی ازان تشنه لبی ست ✤ حیاتے که بود مسلوه هیچ حاکم و قید ✤ تاج شهدائے حکم ده اسمی ست ✤ دریں رباعی اشاره کرده شد بایک علوم که باخته در شرح محمدی نیست

نا هر هیچ ست و اشتغال بآن منافی سلوک ست **ومنها** دانی که چه بود نهج قدیم اسے دلدار
شغل دل ظاهر و باطن بایار ✤ این راشوی از درس حوارف عارف ✤ وان فن دگر یاد
بگیر از احرار ✤ درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن ست
ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کسے اول رامیخواهد از کتاب عوارف
بهتر نیست خصوصاً ✤ و نسخ آب که درین مسائل قاصر ست و اگر کسے ثانی رامیخواهد بهتر از صحبت
احراریان یافته نمیشود **ومنها** در مذهب ماهست ز اسباب غرور ✤ ذکر یکه بود عاطل از انوار
حضور ✤ در حاشیه نفی شو از خلق نفور ✤ در جانب اثبات برو سوی غفور ✤ شرط ذکر
حضور و تعظیم ست و نفور شدن از خلق و اثبات محبت حضرت حق۔ **ومنها** سعی و دوله شرط طریق
افتادست ✤ بے بست تن کار کسے نگشادست ✤ در ذکر خفی حبس تخیل کردن شرط ست
و زاستاد طریقیم یادست ✤ حضرت والد قدس سره تخیل حبس مفرط شرط میکردند که جمع همت و توجه
دل بدون آن نمی شود **ومنها**۔ خواهی که مگر صرف محبت نوشی ✤ باید که بتقلیل علائق
کوشی ✤ دل را ز خیالات جهان صرف نهی ✤ چشم از صور جمله عالم پوشی ✤ اشارت ست
بنگاهداشت و خطرات و تقلیل ز هد **ومنها** در عشق تو از همه جهان بگذشتم ✤ و ز بهر همه
بجز یاد تو زان بگذشتم ✤ مقصود من بنده بجز وصل تو نیست ✤ از رحلت رزل حال
بگذشتم ✤ اشارت ست بباز گشت در اثنائے ذکر دفعةً بعد دفعةٍ **ومنها** دیده دل
پیش تو حاضر باشد ✤ چشمم برخ خوب تو ناظر باشد ✤ در مذهب ما شرک جلی ست و صریح ✤
گر سوے دگر خطره خاطر باشد ✤ اشارت ست بدوام یادداشت **ومنها** دانی چه بود سهل
کثیر البرکات ✤ در مشرب اهل دل وجود عدمات ✤ تحصیل عدم هان سعی بلیغ ✤ در نفی
خواطر و در سد جهات ✤ عدم بیت را گویند یعنی نسیان ما سوی و وجود عدم ملکه بیت را
گویند و اصل تحصیل آن عزم قوی و همت فتادن به حیرت ازل۔ **ومنها** حوش که
ماثر ار و مشور نگیس ست ✤ زیرا که عبارت ز اصول دب ست ✤ تنویر دل و نفی خواطر خواهی

توی ذریعه وصولتس اینست + در جمع خاطر و منور دل از ازالهٔ خطرات تجدید طهارت فائده‌ها دارد
ومنها تحصیل عدم اگر نداری کردن + باید نظر اهل فنا را جستن + این دار عضال را
دوا‌ے به ازین + در حکمت اهل دل نخواهی دیدن + یعنی نظر قبول این طائفه کیمیاے
عجیب ست در تحصیل عدم و ازالهٔ خطرات پریشان ومنها آنانکه زانواس بهم پیوستند +
با گنج انوار قدم پیوستند + فیض قدس از همت ایشان میجو + دروازه فیض قدس ایشان
هستند + یعنی توجه بارواح طیبه مشائخ در تهذیب روح در نفع بلیغ دارد ومنها آن ذات
کز قید جهت بیرون ست + از حیطه اسما و صفت بیرون ست + هر مرتبه زان ذات نشانی
دارد + هرچند ز تعین همه بیرون ست ومنها هر مدرکه شد مظهر آن یار عجیب + ظاهر شده
از صورتش آثار عجیب + در لوح دل ار ثبت کنی صورت او + پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب +
ومنها قومی بکتابت احرف موصوف + جمع تلاوت اسما معروف + شخصے کز این
قوم قدم پیش نهاد + گشت ست باین صورت ذهنی مشغوف + درین سه رباعی اشارت کرده
شد بتحقیق توجه خاص که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بآن ارشاد کردند و آن پرورش
کردن صورت ذهنیه حضرت حق ست که در مدرکه آدمی متمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری در متخیله
دهر چیزے را چهار وجود ست کتوبی ملفوظی و صورت ذهنی و وجود خارجی چنانکه تاثیر
وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اهل دعوت ثابت ست همچنین تاثیر این وجود ذهنی نزدیک
نقشبندیه ثابت شده ومنها اے دوست توئی دیده و بینائی من + شنوائی و دانائی و
گویائی من + عشقم تو و هم تو دل غمدیده من + اندر دل غمدیده شکیبائی من + اشارتست
بتوحید حق تعالی و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین

مکتوب بست و سیوم

در شرح ابیات ـ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
امابعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق برادرم محمد امین اکرمه الله بشهوده باعث
آن شد معارف غامضه در نیکوترین لباس که لباس نظم ست بیان کرده شود الحال شوق ایشان

تقاضاست آن میکند که زیر هر بیتے اشارتے لطیف کرده شود بآن معرفت که دران مودع ست
شعر الا طال شوق الابرار الی لقائی ٭ وانی لاشد شوقا الیہم منہم ٭ ؎ من نه انم
باده ام یا باده را پیمانه ام ٭ عاشق شوریده ام یا عشق با جانانه ام ٭ درین بیت اشاره کرده
شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفهٔ خفیه ست که سالک درین مقام تفرقه نمیکند درمیان وجودات
خاصه که بماهیات معبر میشود و درمیان وجود مطلق که ظاهر شده است در وجودات خاصه و امتیازی
نماید درمیان احکام خاصه مظاهر وجود تا یکے را عاشق گوید و دیگرے را معشوق و سوم را عشق ٭
؎ مبتلائے حیرتم جان گویمت یا جان جان ٭ اصطلاح شوق بسیارست و من دیوانه ام
درین بیت نیز اشاره کرده شد بمقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصه است و جان جان
عبارت از وجود مطلق ست ظاهر شده در وجودات خاصه ؎ شوق موسی در حضور او را نار طور
او را ٭ در نهاد شمع آتش میزند پروانه ام ٭ اشاره است بآنکه محب بسوال حال خود جذب
میکند محبوب را و متشخص ظهور او میشود در صورت خاصه که مقتضی استعداد اوست الایکون احد
الا بقدر استعداد المتجلی له و آتش زدن عبارت از قلق و بیقراری دادن است ؎ حسن
ذاتیش حسن دیگر در کار شد ٭ چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام ٭ درین بیت
اشارت بحکمت ظهور احجار است که تمام بعض مصالح این عالم ست ؛ آنکه حسن دلی در ذات خود
از غیر مستغنی ست و حسن ثانوی که مقتضاے مصلحت کلیه است گاہے منتفی نیز میشود
و تمثیل حسن ذاتی بچشم معشوق که در غایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی سرمه و مجیاں
زلف و شانه ؎ میل هر عنصر بود سوے مقر اصلیش ٭ جذبه اصل ست بر دویش مستانه ام
اشارت ست بحقیقت محبت ذاتیه که ان میل حضرت وجود ست در مظاهر مقیده بجانب اطلاق
مثل میل هر عنصر بمقر اصلی خود ؎ غافل از خود ماند از صورت چو بر شد آئینه ٭ تا ز نقش حسن
خانه از خود بیگانه ام ٭ اشارت ست باستغراق در اتصال بے سر و دخ در کار خود که
باشند و سالک را غیر ذکو حتی نفس خود بیمدرک گردد و تمثیل آن بآئینه که از خود غا...

وبصورت مسلے ع اے امین بر سینم نام تجرد و تهمت ست ٭ در ازل پیش از زمان تعمیر شد
میخانه ام ٭ اشارت ست بآنکه محبت ذاتیه قبل از عالم ارواح واجسام ست زیراکه اصل او توجه
وجود ست باطلاق وآن قبل از زمان ست و میخانه اشارت بجوامع مراتب اطلاق ست والحمد لله
اولاً وآخراً وظاهراً وباطناً **مکتوب بست و چهارم** در منظومات ع فراغت یافتم از
حج وعمره ٭ چو احرام حرکوی تو بستم ٭ چو دیدم روی زیبای تو جانان ٭ ز تشویش وجود
خویش رستم ٭ بیا ساقی بده جام شرابی ٭ که مخمور صبوحی الستم ٭ **ایضاً**
محبت تام جوش طبع وصیں نفس اگر باشد ٭ سر اهل محبت در دو عالم کار خر باشد ٭ ز نازک
طبع چیز از خود نما تماشائی آید ٭ درخت بیار دیدیم دایم بے ثمر باشد ٭ بوسعت مشربان رنگ
تعلق در نمیگیرد ٭ اگر نقشے زنی بر روے دریا بے اثر باشد ٭ صفائی طبع میخواهی ز صحبت
دامن اندرکش ٭ که آب دور از مردم همیشه باصفا باشد ٭ **ایضاً** مزاج صاف طبعانرا
بجز غربت نمیسازد ٭ مکدر گردد آب صاف چون یکجا وطن گیرد **فرد** صفا با خبث باطل نیز
گاہے جمع میگردد ٭ بر دما لو عه را چون در دو چشنیه تماشا کن ٭ **فرد** هرزه گردی مانع نور
نه است ای هوشمند ٭ سیل تا مستقر یکجا باطلش صافی نشد ٭ ع دواے دردمن
بر جمع اضداد تو میتازم ٭ نمک ریز دل مجروح من مستی و مرهم هم ٭ جهان و جان فدای
وضع شوخ شهر آشوبت ٭ قیامت مینمائی و دم عیسی و مرهم هم ٭ درین بیت اشاره کرده
شد بجان عجیب که آن جمع ست در قلق قلب و انس روح در یک حالت و تنادی اران یک والتداذ
از ان دیگر بیکدفعه ع توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن ٭ توی مقصود اهل دل
توی مشتاق همدم هم ٭ ز یک منبع درینجا مختلف فواره میجوشد ٭ مزاج مرهم قارون زخم
[illegible] ادهم هم ٭ [illegible] از زمین خیزد بباد جود ر آمیز ٭ گاہے باران باران ست
گاہے [illegible] ٭ درین سه بیت اشارت ست [illegible] حقایق [illegible] حقیقت
[illegible] احکام [illegible] متخالفه سبب امتیاز [illegible] کل ع [illegible] طرفه [illegible]

کاشانه سر دادی ؛ که عالم پای کوب از دست عشقت گشت و آدم هم ؛ درین بیت اشارت
ست بسریانی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض خصوصاً انسان که عشق
طبعی و ارادی هر دو دارد یا آنکه سبب سریان آن مصلحت کلیه ست **مکتوب بست و پنجم** در شرح
غزلیکه بر تضمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمه انشا کرده اند ؛ نخستین باده کاندر جام کردند ؛
مزاجش عکس آن گلفام کردند ؛ هویدا شد در امکان صورت حق ؛ بآن صورت جهان را رقم کردند
همی بایست تفصیلی انسان روی ؛ مکارم را بما اتمام کردند ؛ شراب وحدت از خمخانه غیب
هر اصبح ازل درکام کردند ؛ چو فلسیام زستیها بهر سو ؛ حریفان مستی از من وام کردند
حقیقت را که مستور از نظر بود ؛ باشهود خاص و عام کردند ؛ پس آنگه موج دریا را کردند
باتمام فنا اکرام کردند ؛ امین رمزی و تعبیه با تو گویم ؛ بخود آغاز در هر انجام کردند ؛؛
غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمه و تعین مراد او از باده و جام و استعاره
از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد
و از باده کمال او یا افاضه صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض واجبی که عبارت از تجلی
اعظم ست باصطلاح او حقیقت محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدول بدین از
چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج بان باده کرده شده است عکس روی آن یار گلفام
دیگر آنکه کمالاتی که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه و استیفا احکام مراتب
ایشان بان متحقق شده بواسطه اخبار بعثه افراد کمل ست که وجود ایشان بجهت مصلحت تفصیل
مراتب اجمالیه وجوبیه ست و فی الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و این اشاره بهمین تفصیل
تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیه نواخته اند و در نشاه
دنیا از ایشان آثار همان استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاهب پدید آمدند و اعلام رشاد
بر افراشته شد و سبب هدایت اخبار بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لطف
لمعه حیرت هو فهم ... و نهن السابق ... آن حقیقت محروم بوجهی از وجوه ملتفت حق شوند و منهم

برکات نفوس کاملہ ست چہ نفوس مقارنہ با اجساد و چہ مفارقہ از آنہا و معاد این نفوس مضمحلان ست در تجلی اعظم و شمول شدن بفیض آن بوجہے کہ انا ر وسطی ایشانرا در خود متلاشی سازد و انسان صغرا را وجود ے پیدا نباشد و در شیخ بیت لاحق اجمالی بطرق ایجاز و بلسان ... کردہ شد باز نکتہ دیگر ادا کردہ آمد کہ تجلی اعظم مبدا و معاد نفوس کاملہ ست ـ

باب دوم

از نشاب کلمات طیبات در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین و سیر الطالبین

شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

... شیر و بیراں شدند و تہ بالش سے سیادفقرا رحلت کردند و متشبہان و مترسمان ... مشغول بہ غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بعض و غل و غش ... حسب و حرص و ریا و القار عداوت و رغبت امارت و صحبت سلاطین و ... کہ ... را ہمیہ اند و چون شہادت ہیچ کسان مقبول نیست اقتدا شان ... ظلمت خواستہ کہ کتابی نویسم در علم سالکان و فقرا و عارفان ... اسرار الطالبین و سیر العارفین ... شرح ... داد و ما النصر الا ... حق تعالےٰ ... از خلق ... صحبت ... و خاشعیٰ

و فکرہا و ملکوتش باز سیدا ردپس نزدیکی او بدون دوری خلق صورت نہ بند و تعالی شانہ
جناب سلطان وقرب بندہ بول کہ بدون بعد از غیر سلطان و غیر مولا راست نیا بد **سیرۃ**
تتست کہ ذاتش قدس باشد و صفات ذمیمہ اش فانی و صفات حمیدہ اش باقی چہ کسیکہ
ے از صفات بشریہ ... یافت و امر کلیہ دیگر یرا بیران دلالت کند وراہ نماید شرط ہر شدہ
احیت مشیخت ندارد و خود محتاج پیشیمی و مرشد کہ اورا معرفت وطریقت اموزد کما قال الشیخ
الغیث الیمنی رحمۃ اللہ علیہ **سیرۃ** ہر کہ صوف وجبہ پوشید بقمہ چرب و لذیذ بخورد و ... طین
اہل دنیا بیامیزد و ہر کہ نہ ایچنین ست در لباس انبیا واہل سلوک خیانت کند زندہ باشد و تفحص
دانکردہ **سیرۃ** فقیر را مخاطب ملوک و سلاطین حلال نیست کہ از صحبت ایشان قلبش بمیرد
روایت ست از ابن ابیطالب کرم اللہ وجہہ کہ صحبت ملوک فتنہ ہست و خوردن طعام شان سم
قاتل کہ دوا ے ندارد و فرمود رضی اللہ عنہ علم معرفت ست و دین اردی تمام قلب را سیاہ می
کند و معرفت حاصل نمی شود روایت ست از ابوالحسن نوری رحمۃ اللہ علیہ گفت چنانکہ از تاثیر
صحبت ہا نیکو کار نیکو شود ہمچنان نیکو کار بد کار گردد و ہر کہ این مسئلہ را انکار کند بعقل و گمراہ
و زندیق ست کہ انکار حدیث کردہ کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم الصحبۃ تؤثر و گفت
علی رضی اللہ عنہ صحبت صالحان نور و رحمت ست اہل عالم را **سیرۃ** سالک باید کہ ... مخصوص
باشد ... ہر موے از موہاے بدن زبان باشد **سیرۃ** اصل ... سلوک و ... بت
نفس لمرید ارادت ... ست کہ حذر از اہل دنیا و صحبت اغنیا و سلاطین ... ہواے نفس دور دارد
سیرۃ مرید مبتدی باید کہ از تمامی ... ہمچو فضول نظر و فضول کلام طعام و جبہ ... صفا
و کیا ... اکتفا کند **سیرۃ** روایت ست ... شبلی رحمۃ اللہ علیہ گفت ...
مولا ... **سیرۃ** ہر گاہ مرید از خلوت ...
... شکر ... بعضی ... گفتہ ...
... عبادت زیرا کہ ... ست **سیرۃ** ...

اصل در طریق فقیر پرهیز کردن ست از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه حب
الدنیا راس کل خطیئة و فتنة و بلیة سیرة مرید که فقیر باشد بقدر حاجت کسب
و چا فراغ از کسب بذکر مشغول شود و نشستن میان خلق نه پسندد سوای مراقبه و نظر
کردن ست در مغیبات بصفای یقین هیچو عالم ملکوت و بعض گفته اند مراقبه مراعات سیر سرای
در حظ غیب بهر لمحه و لحظه سیرة خلوت ترک دادن اختلاط مردم ست اگر میان ایشان
و بعض گفته اند خالی شدن ست از تمام اذکار سوای ذکر الله و بعض گفته اند انس گرفتن
بذکر و مدت آن چهل روز ست بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم من اخلص لله اربعین
صباحا ظهر ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه سیرة عزلت دور شدن ست
از اهل زمانه بترک طمع از اماره نفس و شهواتش بلزوم پرهیزگاری سیرة صحبت اهل
و اهل دنیا قلب مومن را میرانند نعوذ بالله منها و چون قلب مومن بمیرد سنگ و کلوخ گردد
تا چه خواهد بگوید سیرة حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که گفت هرگاه
بینی مردی را که بی حاجت با مردم اختلاط میکند دنیا می طلبد و باز خدا را مطلبد پس بدانکه
او زندیق و مردود ست دور داشته ست از در زدن دنیا سیرة روایت ست از ابو یزید
بسطامی رحمة الله علیه که گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب
خدا با سالکان ست نه با اهل دنیا سیرة شیخی که بر قانون مذهب اهل سنت و جماعت
و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله بود از قطاع الطریق دور زدن دین ست
سیرة روایت ست از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین مردم و گمراه کننده
مردم کسی ست که غم دنیا خورد پرسیدند دنیا دار کیست گفت آنکه زیاده از قوت شبا روزی
طلب کند اکثر محو ست نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسیکه زیاده بر قوت روز و شب
دارد صدقه [illegible] حرام گردانیده سیرة روایت ست از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب ست
[illegible] قلب منیب و قلب شهید قلب سلیم آنست که در هر وقت خدا را جوید [illegible] دنیا باشد

و قلب غیب آنکه از هر چیز بخداے عز وجل باز گردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس از هر
چیزے مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حال و
نصیحت و راهنمائے کرده باشد و آنکه نه اچنین ست گمراه کننده سیرة مرید را نه سزد که در قلب
او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مردارے ست پس ذره ازان همچو قطره خون ست که چون
در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرة مشائخ طریقت گفته اند که صحبت توانگران فقیر را
سم قاتل ست که او را دولے نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت
و امکان بپرهیزد چه صحبت دنیا داران مردم را گم کرده ست پس از صحبت شان ضررے عظیم
خواهد رسید سیرة روایت ست از ذو النون مصری رحمة الله علیه که گفت هر که شبے بخفت
و در دلش غل یا غش ست با یکے از مسلمانان نام او از دیوان فقرا محو کرده شود بعض محققان
گفته اند غش در مذهب شان این ست که برادر مسلمان خود را بنامش یاد کند سیرة بدان
اے طالب که هرگاه میلی کسے را در دنیا افتاده به بجاه و رفعت و منزلت دل او و اسیر لطف
مردم دنیا شده پس بر دست گرفتش برعکس خودش زیرا که فقر کناره گرفتن ست از حب دنیا
سیرة فقیر را در تمام مذاهب اختلاط اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکه
فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیرے ست که بر در امیر آید و نیکوترین امیرے
ست که بر در فقیر آید و روایت ست که صاحب عراق سه سال مریض بود سهل ابن عبد الله
تستری را خواند تا دعا کند و نظر کند و شفقتش نگردد و آخر ببرکت دعا و نظر شفقتش شفا
یافت باز سهل بخانه خود آمد و سه سال عزلت اختیار کرد سیرة هر که همیشه بدنیا مشغول
باشد همیشه از حق سبحانه و تعالی شد که مشغولی دنیا حجابی ست عظیم در راه نجات از
اهل دنیا ذکر الله ست تعالی ذکره سیرة تمام اول در راه سالکان و عارفان مر دین ترک
علائق ست بالکلیه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم طالب الله لا یکون طامعا
للمولی و ترکه در سلوک منقول ست [illegible] که هرگاه کسے با امرے عظیمے مر از لیات

پیش آید سے پارچہ صوف باکسا پوشیدے و زنجیر در گردن یا در یا یا در سر انداختہ مناجات بحق سبحانہ کردے و فی الحال مستجاب شدے۔ و بدانکہ زنجیر یا رسن در گردن یا در یا انداختن مستحسن ست و سنت داؤد ست علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام کہ مراد ازان سر اے غایت تواضع و انکسار و افتقار و حضور و رقت قلب امرے دیگر نیست و موید آن ست انچہ روایت ست از بعض تابعین کہ گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی اللہ عنہ کہ بر پشت شان اثر تازیانہ ہست پیش عبد اللہ بن عمر رفتم و گفتم کہ امیر المومنین را دیدم کہ بر پشت شان اثر تازیانہ ہاست گفت سبحان اللہ کدام ست کہ امیر المومنین را تازیانہ زند او را فوقی ست کہ در آن خلوت محاسبہ نفس میکند و شب جمعہ دُرّہ برداشتہ نفس در را میزند و میگوید کہ چنان کردی چنین کردی۔ والحمد للہ علی الاختتام وعلی رسولہ الصلوۃ والسلام۔

خاتمہ

الحمد للہ والمنۃ کہ کتاب مستطاب مسمی بہ کلمات طیبات بہ حسن اہتمام و سعی مالا کلام منشی ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد بماہ جون ۱۸۹۱ء مطبع مطلع العلوم مراد آباد مطبوع گشتہ سرمہ چشم مشتاقان گردید۔

اشتہار

چونکہ یہ کتاب بموجب ایکٹ ۲۵ سنہ ۱۸۶۷ء داخل رجسٹر گورنمنٹ ہو چکی ہے کوئی صاحب بغیر ہماری اجازت کے قصد طبع کا نفرماوین بلکہ جن کو جسقدر جلدین مطلوب ہون منشی ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد سے طلب فرماوین۔

المشتہر حافظ عبد المجید و نجم الدین مالکان کتاب